

تَنْبِيَهُ النَّائِمِينَ

ملاحظات

توضیح متونی که با رنگ های مختلف نشان داده شده اند به قرار زیر است.

متونی که با رنگ سیاه نشان داده شده اند، قول مؤلف یا نویسنده کتاب میباشند.

متونی که با رنگ صورتی نشان داده شده اند اشعار میباشند.

متونی که با رنگ لاجوردی میباشند اقوال عباس افندی و میرزا حسینعلی میباشند.

متونی که با رنگ آبی میباشند از گفتار و آثار حضرت نقطه اولی و حضرت ثمره ازلیه میباشند.

دوباره سازی این اثر توسط مؤمنین به بیان انجام شده است.

بنام ایزد یکتا

پس از آنکه میرزا حسینعلی «معروف به بهاءالله» در ادرنه ادعاء خود را فاش کرد و این دعوی چون با صراحت بیان منافات داشت از طرف میرزا یحیی صبح ازل جانشین نقطه اولی رد شد بزرگان و فضلاء بایبه که از صحابه خاص نقطه اولی و پیروان وفادار صبح ازل بودند بر آن شدند که برای آگاهی مردم عموماً و جلوگیری از گمراهی عوام بایبه خصوصاً چگونگی ادعاء مزبور و بطلان آنرا روشن نمایند لذا از همان آغاز کار نوشتجات و رسائلی در این زمینه ترتیب داده و پس از آنان نیز بعضی دیگر از پیروان صبح ازل بمناسبت رساله هائی در اینخصوص نوشته اند اینک که یکی از مشهورترین آن رسائل یعنی «تنبيه النائمین» برای نخستین بار بچاپ میرسد مناسب است اهم آنها فهرست وار در این مقدمه نام برده شود.

۱- رساله ایست که آقاعلی محمد اصفهانی برادر کهنتر ملا رجبعلی قهیر نوشته و باین کلمات آغاز شده «بسم ربنا الحی الوحید بر سالکان مسلک حقیقت و سائران بیدای طریقت مخفی نیست» مؤلف نسخه ای از این رساله را که در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۴ قمری از تألیف آن فراغت یافته برای میرزا حسینعلی فرستاده و بفاصله کمی پس از آن بدست بهائیان در بغداد کشته شده است (۱).

(۲) رساله آخوند ملا رجبعلی قهیر روحانی فاضل و فقیه که این شخص خود از خصیصین اصحاب نقطه اولی بوده و در رساله فاضلانه اش که باین عبارت شروع شده «هو العلی العالی الاعلی جوهر تسیح و سازج تقدیس سلطان بدیع منبع قیومی را سزاست» دلائل عقلی و نقلی بر رد ادعاء مزبور اقامه نموده و او نیز دو سال پس از قتل برادرش بر اثر تألیف این رساله بدست اتباع میرزا حسینعلی در کربلا قتل رسید (۲).

(۳) تذکرة الغافلین تألیف آخوند ملا محمد جعفر نراقی است که مؤلف دانشمند و بزرگوار آن بااستناد بنصوص و آثار نقطه اولی خصوصاً تفسیر سوره یوسف در این زمینه داد سخن داده و بعضی از مشاهدات تاریخی خود و پاره ای از نامه های میرزا حسینعلی را نیز نقل نموده و از این رساله که در ذی الحجه ۱۲۸۴ قمری تألیف آن خاتمه یافته نسخه های خطی متعدد بوسیله فرزند خود حاجی شیخ مهدی باطراف و اکناف فرستاده است نویسنده این رساله به سال ۱۲۸۶ در انبار دولتی در تهران مسموم و شهید گردید.

۴- نامه هائی است که آقا سید محمد اصفهانی ملقب به اباوحید که از افاضل بایبه و یکی از چهار نفر ازلی بوده که از طرف دولت عثمانی همراه میرزا حسینعلی بعکا تبعید شده بوده در رد دعوی مزبور و شرح رفتار و کردار میرزا حسینعلی و پیروانش باشخاص نوشته و میرزا مصطفی کاتب معروف بابی آنها را جمع آوری و بصورت یک مجلد در آورده است این نامه ها حاوی مطالب مهم تاریخی است و نویسنده آنها نیز بدست بهائیان در عکا بقتل رسیده است.

۵- رساله معروف و مختصری است که میرزا محمد حسین متولی باشی قمی از قدمای بایبه در جواب نامه میرزا موسی برادر میرزا حسینعلی نوشته است.

۶- رساله الکلام تألیف یکی از فضلاء باییه است که بدو زبان فارسی و عربی نوشته شده و در آن بدلائل فراوانی از کتاب بیان استناد شده و مؤلف نسخه آنرا برای میرزا حسینعلی فرستاده است.

۷- رساله حاج میرزا احمد مشرف کرمانی است. این مرد از فضلاء و آزادیخواهان بنام بابی بوده و باقلم شیوای خود رساله عالمانه ئی در این زمینه ترتیب داده که نسخه اصل آن بخط وی موجود است. مؤلف مزبور بسال ۱۳۱۴ قمری در انبار دولتی مسموم شده و از دنیا رفته. مؤلف تنبیه النائمین یکی از آثار همین نویسنده را که از صفحه ۱۱۵ الی ۱۴۱ نقل شده در پایان کتاب آورده است.

۸- شرحی است که میرزا مصطفی کاتب در جواب ملازمین العابدین نجف آبادی از معاریف بهائیان نوشته و یک نسخه از این اثر بخط نویسنده با اصل نامه ملازمین العابدین نزد بازماندگانش موجود است.

۹- رساله بی نامی هم یکی از قدماء در پاسخ نامه عباس افندی نگاشته و با نقل عین نامه بسطر سطر آن استادانه جواب داده و در این رساله به یک نامه تاریخی از عیال نقطه اولی که خواهر ملارجعلی قهیر بوده استناد و عین آنرا نقل نموده است.

۱۰- تنبیه النائمین رساله حاضر تألیف عزیزه خانم خواهر بزرگ صبح ازل است که بیش از رسائل دیگر شهرت یافته و سبب تألیف آن اینستکه عباس افندی نامه ئی را که مشهور بلوح عمه(۳) است جهت عمه خود عزیزه خانم نوشته و از اینکه بانوی مزبور از میرزاحسینعلی پیروی ننموده اظهار تأسف کرده و عزیزه خانم جواب نامه او را بشرحی که در این رساله از صفحه ۱ الی صفحه ۱۱۵ مندرج است نوشته این کتاب علاوه براینکه مانند دیگر رساله ها حاوی بعضی از نصوص نقطه اولی در اهمیت مقام صبح ازل است از حیث اطلاعات دقیق و عمیق نویسنده که خواهر صبح ازل و میرزاحسینعلی بوده و مشاهدات خود را از طرز سلوک میرزاحسینعلی با صبح ازل در اوائل امر نوشته بمصدق رب البیت ادری بمافی البیت از اسناد متقن تاریخ باییه بشمار میرود و شاید یکی از علل شهرت این رساله همین مطلب بوده باشد چنانکه بعضی از ردیه نویسان مسلمان هم بقسمتهائی از آن استناد کرده اند. تاریخ تألیف رساله منجزاً معلوم نیست ولی چون در متن آن اشاره بوفات میرزا حسینعلی(۱۳۰۹ قمری) شده و مؤلف هم در ۱۳۲۲ قمری از دنیا رفته است ناگزیر تاریخ تألیف آن محصور بین سالهای ۱۳۰۹ و ۱۳۲۲ میباشد.

نویسنده این رساله عزیزه خانم مشهور بعزّه الحاجیه دختر میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ از بانوان مشهور بابی است که در همان اوائل امر باین آئین گرویده و تا آخر عمر باطاعت برادرش صبح ازل پایدار و بسیار مورد توجه و عنایت او بوده است و هنگامیکه قره العین در خانه محمود خان کلاتر در تهران محبوس بوده با او ارتباط و مکاتبه داشته است (۴) تا آخر عمر شوهر اختیار نکرده و همواره از بعضی بستگان و برادرزاده گان خود سرپرستی مینموده و بواسطه مراتب دانش و فضیلت و

تقوی و انقطاع مورد احترام همه بوده سفری با بعضی از اقوام خود بمکه نموده محل اقامتش تهران و گاهگاه بقریه تاکور واقع در نور مازندران که مسکن آباء و اجدادش بوده میرفته است. در سن متجاوز از هشتاد پس از بهبود از یک کسالت ممتد شبی بخته بمرض وبا مبتلا شده و نزدیک طلوع صبح روز شانزدهم ربیع الاول ۱۳۲۲ قمری در تهران دار فانی را بدرود گفته است مزارش در امامزاده معصوم در اطاق شرقی میباشد صبح ازل در رحلت او دو لوح نوشته و ضمن تجلیل فراوانی که از وی نموده ثبات قدمش را در اطاعت حق و اعراض از باطل ستوده است و ما خوانندگان را برای آگاهی بیشتر از عظمت شأن او بمطالعه این اثر نفیس رهبری میکنیم تا خود از اثر پی بمؤثر ببرند و در پایان سخن این نکته را یادآور میشویم که چون مؤلف رساله در صفحه ۱۰۳ یکی از آثار معروف میرزا حسینعلی قبل از اظهار ادعاء استناد کرده که حائز اهمیت بسیار و نسخه اصل آن متضمن کتاب وصیت نامه عربی میرزا حسینعلی در دست است برای استفاده بیشتر خوانندگان عین آن در آخر این مجموعه گراور شده متن بخط مشکین قلم و سرآغازش باین عبارت «هذا کتاب وصیتی من بعدی ان یا اهل الملاء فاسمعون» و نیز آخر آن «کذلک جعل الله یوسف النور فی مدینة البیان سلطاناً علی الحق ولکن الناس کلهم فی حجاب انفسهم میتون و ان تلک الورقات دلیل علی عبودیتی لوجهه ان انتم تعلمون والا فامحوها فی الشط لعل الامکان کانوا بایات الله ربهم یوقنون» بخط دست میرزا حسینعلی است و در این اثر بطوری که ملاحظه میشود علاوه بر پیروی و اظهار اطاعت و انقیاد نسبت بصبح ازل راجع بموعود بیان هم که از آن ببقیة الله تعبیر نموده تصریح کرده که در مستغاث(۵) ظاهر خواهد شد و بنابراین ادعاء من یظهره اللهی وی چند سال پس از نگارش این اثر با اقرار و اظهار خود او نیز مغایر بوده است.

جزء ثانی کتاب تنبیہ النائمین حاوی بر جواب عمه محترمه خانم بزرگ بجناب عباس افندی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون.

(هذا کتاب تنبیہ النائمین)

بسم الله العزيز المستعان

اتانی کتاب احسب انه هوالسحر لکن دون موقعه السحر قوه باصره دانش و هوشیاری و غره ناصیه بینش و بزرگواری ایدک الله بتاییدات الغیبیه الخفیه الازلیه مشکین آمه نامه که بامداد خامه و مداد بیادآوری این مهجوره نگاشته و ارسال داشته بودید عز ورود و وفود بخشود و غبار ملال از صفحه خاطر اندوه پژوه زدود.

حبذا بر آن شیوه رضیه و شیمه مرضیه که اوقات خود را صرف یاد آوردن چون منی که مایوس از حیات و در زمره امواتم نموده و زبان بنصایح و مواعظ مشفقانه گشوده اید گفتیم یا سبحان الله این قاصد از کدام دیار است مشکبو و این نامه در چه داشت که عنوان معطر است ولی از مضامین آن که نظماً و نثراً محتوی بر بعضی عبارات و اشارات و مطوی برخی کنایات و استعارات بود خواستم اول از جواب همه آنها صرف نظر نمایم و زبان معارضه نگشایم زیرا که بمصدوقه الکلام یجرالکلام مبدا سخن بستیزه جوئی و سخت گوئی رسد بعد دیدم که تسامح در جواب هم عندالخلق معاتب و عندالله معاقب خواهم بود لهذا بنحو اقتصار و بر وجه اختصار هریک از مطالب را جوابی نگاشته و ارسال داشتم تا بدانید که از بدو ظهور این امر الی کنون با همگان همراه و از سرایر و ضمایر هریک خبیر و آگاه بوده ام خدمت بزرگان این سلسله علیه رسیده مطالب مکتونه و مآرب مخزونه از آنها شنیده و فهمیده ام که الی کنون اغلب از آن مطالب بمنصه بروز و ظهور رسیده و خواهد رسید اگر از دیگر کسان قضایای دیگر ببینم و یا بشنوم چون روایت پیش درایت و یا اجتهاد مقابل نص صریح است عندلیب آشفته تر میگوید این افسانه را اینکه نگاشته بودید «قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید و گوش شنوا شاید تایید ملکوت ابهی واجب و تلقین ملاء اعلی لازم» ندانستم این ریاض اسرار الهی کیست و این حیاض فیض نامتناهی نامش چیست اگر مقصود خود آن نور چشم است خوب است صریح مرقوم دارید که تا در کمال جد و جهد در مقام تفتیش و تحقیق برآیم و از روی دلیل و برهان کشف نقاب از روی شاهد مقصود نموده و بتکلیف خویش رفتار کند معلوم است بر هر صاحب تکلیفی لازم است که اگر نفسی من جانب الله مردم را دعوت بحق نماید محض دینداری و خدا پرستی در مقام طلب برآید و از مدعی دلیل و برهان بخواهد و پس از ایقان و اطمینان اقرار و اذعان نماید و از تجلی حق محروم نگردد اگر چه عبارات و فرمایشات شما در همین نوشته دلالت بر این مینماید که شما از جانب خود ادعائی ندارید زیرا که نفس کامل جامع صفات کمالیه اینگونه الفاظ بی معنی و عبارات غیر مربوط بیکدیگر را

نمی نگارد و بر آنها استدلال نماید چنانچه در ضمن جواب برخی از الفاظ بی معنی و عبارات بیربط این خط شما که در نهایت سعی و دقت نگاشته و ارسال داشته اید اشاره خواهد نمود که این مهجوره را تبلیغ و بخود دعوت نموده اید و اگر مقصود دعوت بطریقه «اب» نامدار آن نور چشم کامکار بوده است - و در این مقام است که نوشته اید :

«حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم کند... رطوبتی در دماغ مزکوم را از طیب مشموم محروم نماید و قطره از سم نقیع مسموم را معدوم کند... انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده وصیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود این اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی پایان مستغرق باوجود آنکه مشرق این نیر تابان خطه ایران بوده و مطلع این بدر منیر اقلیم تهران»

اولاً اینکه نوشته اید حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم کند چنین نیست کسیکه از روی خلوص و بیغرضی مجاهد و طالب است بر همه امراض و اعراض که وجود اعتباریه دارند غالب است والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق **سد سکندر نه حاجب است و نه حایل**

خاصه وقتیکه جبرئیل امر در جمیع هیاکل امکانیه ندا در دهد
ان یا اولی البیان فلتستمسکن بدین الله ولتصدقن کلما نزل فی البیان و ولتضرن اسم الازل
الوحید در چنین هنگام حجاب رقیق و پنبه دقیق در گوش مجاهد فی الله نماند - کماقال
الله تبارک و تعالی لوانزلنا هذا القران علی جبل لرابتة خاشعا متصدعا من خشية الله
ثانیاً میگویم ایکاش من طرف خطاب نبودم و بعتاب و ملامت اعدا و احباء مبتلا نمیشدم
فیالیت مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا ولی چون کتمان حق نمودن موجب خذلان است
و سبب غضب قادر منان فانما اثمه علی الذین یبدلونه ناچار باید آن مطالبیکه تا کنون در
پرده خفا مانده کشف غطا نمایم و زنگ اوهام از آئینه خاطر پیر و برنا بزدایم تا هر
بصیری چاه را از راه باز داند و هر ضریری خود را بصیر نخواند زیرا که گفته اند اهل
البتت ادری بمافی البیت.

جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسید بواسطه فراهم بودن اسباب و
گرد آمدن اصحاب اشتغال بدرس و اهتمام بمشوق داشته آئی خود را از تحصیل مقدمات
فارغ نمیگذاشتند پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت بعلم حکمت و مطالب عرفان
مایل گردیده که بفرایند این دو نایل آیند چنانکه اغلب روز و شب ایشان بمعاشرت
حکمای ذیشان و مجالست عرفاء و درویشان مشغول بود وقتیکه صور اسرافیل ظهور دمیده
شد ایشان مردی بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفاء و حکما را دیده و اغلب علائم
آثار ظهور را شنیده و فهمیده تا اینکه امر الهی کالشمس فی رابعة النهار آشکار شد و
مطلب از سربهار رسید و کار بمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انجامید از جمله

اشخاصیکه قبول این امر خطیر را کردند یکی جناب ایشان بودند که با غایت علو ایقان و نهایت غلو اطمینان قلاده متابعت و متاوعت فرمان واجب الاذعان صاحب بیان را بر گردن نهاده برای همه قسم جانبازی مهیا و آماده بودند چنانچه در قضیه بدشت با جمعی اصحاب در خدمت جناب طاهره بوده و لقب بهاء از آن مطهره معظمه شنوده و باین لقب ممتاز و بین اقران مفتخر و سرافراز گردیدند بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه شیخ طبرسی همواره شبانه روز بمعاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقاترا مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل میکاشتند از همان وقت ایشانرا سودای جهان گیری در دل و هوای گردون سریری در سر بود گمانش اینکه اگر بشاه ایران زبانی رساند زمانه او را بر سریر سلطنت مینشانند غافل از اینکه رشته امور در دست قادری است که در آب خاصیت آذر دهد و بر سر شبانی تاج قیصر نهد یوسف را از قعر چاه بعز و جاه رساند و بر سریر سلطنت و شاهی نشاند توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء تعزمن تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی کلشی قدیر مدتها این خیال خام را در تنور خاطر می پخت ولی بهیچ وسیله راه بمقصود نمیرسد هر قدر بعضی از درست بینان باکفایت و مال اندیشان باهوش و درایت که از این خیال خام آگاهی داشتند ایشانرا از مبادرت باین امر خطیر ممانعت مینمودند بجائی نمیرسید و فایده و ثمری نمیبخشید تا اینکه بعد از چندی کریمخان مافی را که از زمره اصحاب و نمره احباب بود خواستند و این مطلب را با او در میان آورده و او را تشویق بلیغ و تأکیدی آکید در انجام این مرام نموده پنجاه تومان نقد و اسب و شمشیر و پیشدو خود را بخان مافی داده و او را برای انجام آن کار نافرجام مأمور نمودند و لابداً در سرسر وعده صدارت و سپهسالاری نیز باو داده و شاید در صورت قبول و تمکین نمودن او را هم تهدید بقتل و هلاک کرده هرچه بوده آن شخص هم یا از خوف جان و یا بطمع مال و منصب آن نقدینه و اسب و شمشیر را بر گرفته و خفياً بجانب اسلامبول عزیمت نموده پس از چند روزی معلوم شد که آن پهلوان مافی خود را از مصاف معاف داشته و لوای هزیمت افراشته است چون جناب میرزا دیدند بآن مقصودی که مایل بودند نایل نشدند خواستند در اجرای خیال خود تجدید وسایل نمایند محمد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود و صاحب صدق و ایقان مدتها در خدمت جناب عظیم تربیت یافته بقدر لمحہ از دایره خدمت سر برنتافته جانی برای قربانی در کف داشت و گوهر غلطانی برای نثار راه دوست در صدف هماره مکنون خاطرش این بود برای جانان جان نثار کند و در راه دوست آنچه دارد ایثار نماید بالجمله آن جوان با ایقان را بخدعه و فریب خواسته محفلی در اجرای خیال خود آراستند و او را در این مطلب تحریص و تحریض بلیغ نموده باین عنوان که حضرت ثمره ارواحنا فداه در اجرای این قضیه مایل و مقرند و در انجام این مرام همراه و مصر و حال آنکه کذب محض و افترای صرف بوده است بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند و جناب میرزا نپذیرفتند بالجمله او نیز کمر جلادت بسته و بریکران عزم نشسته که گوی سبقت از میدان همگنان رباید و خود را مقبول حق و خلق

نماید زیر همین قبه و این بارگاه بالجمله آن بیچاره صادق را بسوی قربانگاه فرستاد و شد آنچه شد که قلم از ذکر آن عاجز است اگر ندیده اید البته شنیده اید که آن فتنه دهماء صیلم بزرگ و آن غوغای عظمای ظلمای سترگ بر سر اهل بیان چه آورد و چه سوزنده آتش شعله وری افروخت هر که منتسب باین اسم بود از عالی و دانی و وضع و شریف و عالم و جاهل سراسر همه سوخت بس بزرگوارانیکه ناهی این فساد و ماحی این خصومت و عناد بودند بخاک مذلت افتاده چه بسیار پیشوایانی که ادلاء دین و ارکان یقین بودند از عرض و جان و مال و عیال آنچه داشتند در سر این کار دادند چون جناب عظیم و جناب خال و میرزا قربانعلی و سلیمان خان و میرزا سلیمان قلی و امثال ذلک قریب هشتاد نفر بدرجه شهادت فایز شدند کما فی الحدیث کلهم یصلحون للخلافة زیانه آتش و شعله نیران این فتنه دهماء صماء بکماء بتمام بلاد ایران رسید چقدرها نفوس طیبه بقتل و اموال کثیره به نهب و تاراج رفت و چه بسیار خانه ها خراب شد این اول بذر نفاق و فتنه بود که جناب ابوی کاشتنند پس از اشتعال نائره فساد حاشا کرده و بگردن دیگران گذاشتند بالجمله در آن تراکم افواج ظلم و عدوان بسی از رؤسای سلاسل گرفتار اغلال و سلاسل گردیدند و در آن تلاطم امواج دریای فتنه بی پایان چه بسیاری سرهای سران بروی خاک خواری و ذلت افتاده و بسا پاهای لطیف ظریف خوبان از زحمت پیاده روی پر آبله گردیده و چه اطفال خرد سال در اسیری از قافله وامانده و در بیابان بی آب و نان هلاک شدند از جمله اشخاصیرا که در این موقع برای حبس ابدی بانبار دولتی بردند یکی جناب ابوی بودند پس از چندی وقوف و مکث در محبس با جمعی از نفوس محترمه که در میان طائفه بر همه برتری و فزونی داشته قدم همت در میدان شفاعت گذاشته و باب ضراعت گشوده برای خلاصی ایشان اصرار بیشمار نمودند بالاخره از کثرت بذل مال و تصدیع نساء و رجال میرزا آقاخان صدراعظم را بعجز و ستوه در آورده حکم خلاصی ایشانرا گرفته بشرطیکه من بعد از این حرکات و تحریکات غیر مرضی منهی و از مملکت ایران منفی باشد این بود که پس از خلاصی حبس بجانب بغداد روانه شدند چندی در آن سرزمین اقامت نموده و اغلب ایامرا بمصاحبت احباب و معاشرت اصحاب و مطالعه بیان و مجالست اهل ایقان بسر برده گویا از کلمات حضرت نقطه بغلط چنین فهمیدند که معاد و حشری و ثوابی و عقابی و سزائی و جزائی غیر از این عالم نیست و هرچه هست در این نشأه است این توهم باطل را نیز ضمیمه خیال فاسد خود که داعیه ریاست و برتری و هوای سلطنت و سروری بود نمودند و حال آنکه این مطلب مخالف نص بیان و مباین اقوال و احکام تمام انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و موحدین اهل ریاضت و مکاشفه است جمیع هادیان سبل و تمامی انبیاء و رسل بلسان واحد ببقای نفس مطبق و بحشر و نشر متفق بوده و هستند اگر شخص منصف از غشوات و غمزات هوای نفس خود بیرون آید و بامعان نظر از روی تفکر و تدبر ملاحظه نماید بعین عیان میبیند که در جزئیات افعال و اعمال که از او ناشی میشود اثر مترتب است چگونه میشود که شخص مادام العمر تمام اوقات خود را بحسنات که مقبول عقل و شرع است یا بسیئات

که مطبوع نفس اماره است و میغوض خدا و خلق است صرف نماید و بکلی مجازات داده نشود اگر چنین باشد ابداً ارسال رسل و انزال کتب لازم نبود در صورت نبودن نشأه دیگر کمال بی شعوری است بدعوت انبیاء تصدیق کردن و تحمل مشقات فوق الطاقه و تکالیف شاقه نمودن و از همه جاها مطرود و در پیش همه کس مردود بودن جان و مال و عرض و ناموس خود را بباد فنا دادن و در بیغولها و خرابه ها بسر بردن و در کوهها و بیابانها در بدر بودن سخیف عقلی که اینگونه مطالب قبول نماید و زبان باین اراجیف گشاید و لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اذان لایسمعون بها ولهم اعین لایبصرون بها اولئک کالانعام بل هم اضل و اولئک هم الغافلون و حال آنکه تمام انبیاء بیک رشته و سبک این مطلب را بیان فرموده اند چنانکه حضرت اعلی ارواحناده در این باب نصی صریح در جواب مهاجر الی الله الواحد الاحد آخوند ملاحمد بزبان مناجات میفرماید اذما قد وعدت فی الدار الاخرة و ماقد خلقت فی الجنة ذلک لماقد مننت علی احد فی حیوته بعرفانک و الا کیف یدوقن من بعد موته مایحبن فی جناتک فوعزتک انک انت منتهی منای وانک انت غایة املی و رجائی ما استلذذت الا بک وان استلذذت بغيرک فان نفس عملی ناری لایحتاج بنار اخری اذماقد وعدت فی الاخره مایشمر من ذلک العمل - و در بعضی از زیارات حروف میفرمایند و انتم فی ظلی لستفرون فی کور کم لم یکن رضوان مثل ما یذکر کم الله انتم فی غرف الرضوان بما اشتهت انفسکم تجزون و لاتحزون قدر خردل فانکم انتم فی الفردوس الا علی عند ربکم متعززون لکم فیها حوریات کانهن لؤلؤ مکنون لکم فیها غلمان کانهم یاقوت مخزون لکم فیها ما اشتهت انفسکم تا آنجا که میفرماید - سیر جعنکم الله ربکم الی الحیوة الا ولی لینتقمن بامرکم علی الذین استکبروا علیکم انه کان بکلشی قدیرا و در کتاب علی اعلا میفرماید ولكن لم یقع غفرانک الا لمن عرفک و یتبع امرک ولا یدخل فی رضوانک الا من احبک و یتبع ماقد من عندک اذماقد وعدت فی الاخرة یظهر لاهلها بما یتذوت فی تلک النشأة و هم درجای دیگر میفرماید فسبحانک ممانسب الی قول الناس من بعد ذلک لک قیامات و ما قدرت من شوئها من البعث والحشر والنشر والصراف والمیزان و عرض کل علیک و خلق الجنة والنار و ماقد احصیت فی یوم القيمة من شوئ التي قد قدرت من قبل فی الفرقان الی ان ترفعن تلک الشجرة تقضی ولكن بعد ذلک فی کل ظهور لک قیامة و من بعدها فی ظهور الاخر قیامة کل ذلک یتعلق به فی تلک الحیوة ولكن ماقد قدرت من بعد الموت لموحدیک جنته الخلد التي قد خلقت فیها من کلشی لم یکن لها عدل تا آنجا که میفرماید ولم یکن عندک لموحدیک جنة اعلی من ان توفقهم لطا عتک و عبادتک اذما قد وعدتهم من بعد موتهم بما یظهر لهم بذلک العمل و کذلک نعمتک لمن احتجب عنک لم یکن الا بما احتجب عن رضاک اذ کل یلحقته بعد موته بما اکتسب ذلک وان هذا اشد عندک و عند من قد عرفک اذ انک انت ان اردت ان تمن علی اولیائک بما قد وعدت لهم فی جنتک اجریت لهم اسباب مایتعارجون بها الیک و اذا اردت ان تنتقم من اعدائک تجرین لهم اسباب ما تعزینهم انفسهم باحتجابهم عن امرک تا اینجا که میفرماید ولاریب عند من عرفک بانک قد قدرت

احتجب عنک لم یکن الا بما احتجب عن رضاک اذ کل یلحقنه بعد موته بما اکتسب ذلک وان هذا اشد عندک و عند من قد عرفک اذ انک انت ان اردت ان تمن علی اولیائک بما قد وعدت لهم فی جنتک اجریت لهم اسباب مایتعارجون بها الیک و اذا اردت ان تنتقم من اعدائک تجزین لهم اسباب ما تعزتهم انفسهم باحتجابهم عن امرک تا اینجا که میفرماید ولاریب عند من عرفک بانک قد قدرت لموحدیک فی الجنة مایتلذون بكل الاثک من بعد ما قبضوا فی سبیلک و مثل ذلک ماقد قدرت من النار لدون موحدیک بعد ما انقطع عنهم ارواحهم ولكن هذا مالا یؤمن به احد لانه لا یقدر ان یوصل الیه و مایقدر ان یعرفه و یوصل الیه مایؤمر به من عندک من شوّات التي یقدر علی عرفانها بالجمله مقصود از نگارش این آیات و ذکر این بیانات این است که شخص باشعور منصف بداند که حضرت نقطه ارواحنا فداه با جمیع انبیا متفق و کتاب بیان با جمیع کتب آسمانی در یک رشته سایر و متحد بوده اند - لاتفرق بین احد من انبیائه و رسله هریک هادی و داعی الی الله مصدق قبل و مبشر بعد و قائل بمعاد و جزا و معتقد پدار بقا بوده اند چنانچه میفرماید **ما خلقتم للفناء و انما خلقتم للبقاء چون مشعر فهم آن عالم واکنانه بر کیفیات ان نشأه** در نفوس ناسوتیه که منغم در عالم طبیعت میباشند هنوز خلق نشده لهذا کما هو حقه نمی توان فهمید ولی خداوند حکیم برای عارف و عامی عالی و دانی راهی برای آن سرا مقرر داشته و سلمی بجهت صعود عالم بالا گذاشته و آیت معرفتی برای مکلف مقرر فرموده که این مطلب را بر سبیل ایجاز و اجمال چون وجود صانع قطع و یقین بثبوت و تحقق آن نماید ولی ادراک تفصیل و تشریح کیفیت آن ورود بان نشاه را میخواهد چنانکه نطفه نمیتواند ادراک عوالم علقه و مضغه و لحم و عظام را نماید کذلک چنین نمیتواند ادراک کیفیت عالم بعد از تولد را نماید و هکذا در سایر مراتب و مقامات جاری است انشد کم بالله شخص باشعور و انصاف میتواند لقای عبدالکریم و عبدالاحد را ببقای ابد ترجیح دهد؟ و در مقابل جمیع اهل مذاهب و ادیان خال منقصت و هوان بر جبهه مقدس شاهد بیان نهد؟ چه بنویسم و چه بگویم.

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

باری تحقیق مسئله رشته کلام را از دست این مهجوره گرفت ولی چون بنابر واقع گوئی است تمام مطالب و وقایع را بدون نقیصه و گزاف گوئی محضالله مینویسم که تا بر بیچارگان بی خبر مخفی و پوشیده نماند. بالجمله در آن مدت اقامت بغداد بواسطه آن سودائیکه در سر و خیالاتیکه در خاطر داشت بعضی عبارات که دال بر بغاوت و طغیان و مورث کشف رازهای پنهان بود از ایشان بروز نموده چون بعضی از مؤمنین طبقه اول طاق استماع اینگونه اقاویل و اباطیل را نداشتند اندک اندک آن عباراترا بسمع مبارک حضرت ازل رسانیدند حضرت بر ایشان متغیر و زبان توییح و تغیر و ملامت گشودند فرمودند **در این قلیل زمان خلق بیانرا خواستی از مبدء دور و قضیه سامری را بظهور رسانی؟** و ایشانرا از اینگونه مقالات منع و طرد فرمودند جناب ایشان نیز بواسطه کشف مآرب باطنی و مطالب قلبی بجانب سلیمانیه و اطراف آنجا باسم عزیمت هزیمت فرمودند

پس از وصول بان سامان بخیال ریاست خواستند با مردم آنجا آمیزشی نمایند و طرحی تازه ریزند مسلک عامه عمیماً معلوم است خاصه اکراد آن مرز و بوم که در بلاهت و بلادت دب اکبرند و در عداوت با فرقه شیعه بسان افعی اشقر سریع القبول اند و بطی النکول چنانکه فرمودند الاکراد طایفة من الجن حمیت جاهلیت در طینت هریک سرشته است خامه ازلی در جبهه همه رقم هذا کافر نوشته با آن بلادت جبلی طالب مقامات رفیعه اند و مفظور بر عداوت شیعه چون از ذریه شیطان انداز فرط تعصب لعن بر شیطانرا جایز نمیدانند و لاسیما بر حروف نفی فرقان جناب میرزا چون خواستند مسند ریاست بگسترانند بگوش هریک یس بخوانند اول عبارات قدح و طعن از حروف نفی را از بیان برداشته بهمان نهجی که در خلافت خلفا اعتقادی عامه است هریک را بجای خود گذاشته و مخالف این رأی را کافر و زندیق دانسته سهل است حرف دویم نفی را اسپس واکیس از امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه خوانده بلکه عبدالقادر جیلانیرا بر آیت مودعة سبحانی علی عمرانی که نقطه فرقان در حق او فرمده است انت منی بمنزلة هرون من موسی و فرموده من کنت مولاة فهذا علی مولاة ترجیح داده ابوحنیفه را بر حضرت صادق و هادی بالله را بر امام علی النقی خلعت مزیت بخشیده حتی یکی از موثقین از خود ایشان شنیده که حضرت صادق سبب گمراهی و تفرقه و اضلال امت حضرت خیرالانام و مایه اختلاف و اختلال مذهب اسلام شده و جعفر کذاب را بر آنحضرت ترجیح داده و حال آنکه در دین اسلام و مذهب حقه شیعه اگر کسی یکی از شهدای قرآنرا انکار نماید کافر است چه جای آنکه یکی از مرایا و اوصیای نقطه فرقانرا انکار نماید چنانکه میفرمایند اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخر نامحمد وکلنا محمد بالجمله مقصود این عناوین آنکه شاید در قلوب قاسیه و نفوس عاصیه آنها تصرفی نمایند و بر مسند ریاست و فرماندهی آنها راجح و غالب آیند چون در آن اوان برخی از اهل عرفان عامه در آن سامان صاحب خانقاه و ریاست بوده اند مانند شیخ طه و ابنای او شیخ براکه و شیخ عبدالله و شیخ رضا و شیخ علی که هریک را هزارها مرید و فدوی جان نثار بود باین جهة رنگی که ایشان ریخته بودند رونقی نگرفت بنیانی که گذاشته بودند بانجام نرسید چندی از بیکاری در آن دیار بتحصیل علوم غریبه پرداخت و روزگاری بسختی و مشقت میگذراند پس از آنکه شیشه مرامش بسنگ و از صدمات روزگار بتنگ آمد عریضه خدمت حضرت ثمره بطرز مناجات عرض کرد که نسخه آن در پیش اغلب بیانیین ضبط است که در اواخر آن عریضه عرض کرده وکیف اذکر یا الهی ما مستنی من بدایع قهرک ولوامع بطشک اماکنت حمامة بیتک و انملة وادی احدتیک اوبقامن بیداء صمدیتک او بعوضة من برازلیتک فبعزتک قدجفت عظامی و انهدمت ارکانی ان تعفو عنی فانک انت خیر راحم و ان تعذبنی فانک انت الغفور الرحیم - مختصر اینکه از باب انا به داخل شده و از گفته و کرده های قبل برحسب ظاهر نادم و تائب گردیده که حضرت هم عفو فرموده و ایشان را طلبیده بر سر کارهای نخستینش گذاشتند یا بن الانصاف از حق مگذر کسیکه در کمال ذل و عجز و بانهایت خشوع و خشیت چنین عباراتی عرض نماید سزاوار است که لوای غوایت افرزد و ساز مخالفت نوازد. (۱۰)

انشدکم بالله قائل این کلمات با قائل اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم چه تفاوتی دارد اگر آن عبارات از روی صدق و بیان واقع بوده است آن ادعاها و مخالفت بعد را بچه حمل نمائیم اگر دون صدق و خلاف واقع بوده است چنین شخصی چگونه رئیس امم و جمال قدم تواند شد علم الله که عیناً مشاهده مینمایم یوم الساعة و یوم الحسرة را که آن نور چشم با کمال ندم و حسرت بین یدی الله واقف و با نهایت اسف میسرای یالیتنی اتخذت مع الرسول سیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ولی آن ضراعت و برائتها فایده نبخشد و آن تأسفها در آن موقع سودی ندهد بالجمله همینکه ایشان برسر کار نخستینشان آمدند و بر مسند ریاست مستقر و مستقل شدند باز آن مطالبیکه مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت گیرد بمرور و تدبیر انجام پذیرد وقوع آن امر مهم دیدند موکول است بفاهم آوردن بعضی مقدمات تا آن مقدمات صورت نیندد بمقصود و مرام خود نایل نخواهند شد.

و اما اجرای آن مقدمات اول اینکه بجمیع ولایات ارسال رسایل کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن بعضی را بوعد و برخی را بوعد بسوی خود جلب و جذب نمودن ثانی باب مرأوده احباب و اصحاب بر روی حضرت بستن ثالثاً بعضی از بیانین که اول طبقه بودند چون جناب حاجی سید محمد اصفهانی و جناب حاجی سید جواد طباطبائی حکیم کربلایی و ملا محمد جعفر کاشی و آخوند ملارجعلی و متولی باشی قمی و امثال ذلک که این ادعاها در گوششان کصیرالباب و صغیرالذباب بود جلب قلوب نمودن و هدایا و تحف خدمت ایشان فرستادن و ضمناً هم بطور کنایه و استعاره زمزمه و اشاره از مقاصد منویه خود نمودند چنانکه همان اوقات جناب ملامحمد جعفر کاشی شرحی بایشان نوشتند که من از آنجناب استشمام رایحه بعضی ادعاها مینمایم و از سوق عبارات شما بعضی خیالات میفهمم سهل است از زبان بعضی از اصحاب آنجناب بعضی کلمات میشنوم نمیدانم بچه حمل نمایم و بمردم چه جواب بگویم ایشان در جواب بخط دیگری گویا خط آن نورچشم باشد شرحی مبسوط و طرحی مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح بخط خودشان مشروحاً و مفصلاً مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته که اگر شخص عاقل بخواند مات و متحیر میماند که قائل و کاتب اینگونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شئونات و مقامات میشود.

و همچنین جواب آقامیرزا محمد هادی قزوینی که تمام آن مشتمل بر انکار و اصرار براینکه قائل اینگونه عبارات و معتقد باین اعتقاد مردود درگاه حضرت آفریدگار است رابعاً جمع آوری جمعی ارقلاش و اوباشهای ولایات ایران و جسته گریخته‌های آنسامان را که در هیچ زمان بهیچ مذهبی داخل نشده و بهیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدم کشی کاری نیافته و بغیر از مال مردم بردن بشغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن اشار شمر کردار را بدور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر از ایشان نفسی برآمد قطع کردند از هر سریکه جز تولای ایشان صدائی برآمد کویدند و از هر حلقی که غیر از خضوع بایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلیکه در او سوای

محبت ایشان بود شکافتند اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار بعزم زیارت اعتاب شریفه بجانب کربلا و نجف و برخی باطرف دیگر هزیمت نمودند سیداسمعیل اصفهانی را سربریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند سیداحمد را به پیشدو کارش را ساختند میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را بسنک پراکندند و میرزا علیرا پهلویش را دریده پشاه راه عدمش راندن و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را بدجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید بواسطه این افعال زشت و خلافکارها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل میخواندند و میخندیدند،

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید

و میگفتند که ما هرچه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم خامساً مکمل و متمم تمام این مقدمات و بانجام رساننده همه آن خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و نوشتجات حضرت نقطه و هیاکل شریفه و خطوط بدیعه و هم چنین نوشتجات خودشرا آنچه دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار بر مرآتیت و وصایت حضرت ثمره بود در هر ولایت و در پیش هرکس بود الواح بجمیع ولایات از طرف حضرت صادر نموده که حضرت ازل جمیع خطوط و توقیعات حضرت نقطه را خواسته اند در هر جائیکه گمان داشتند فرستادند و بردند از جمله نوشتجاتیکه در ولایت بوده والده جناب آقامیرزا محمدعلی را با خودش و خدمتکاری بطهران فرستادند برود بتاکور و تمام نوشتجات را حمل نماید و یک بقچه از آن نوشتجاترا باکمال خوف مخفیانه حمل کرده نزد مهجوره آوردند مابقی آن نوشتجات که بقدر دو یخدان بود تماماً را خود حمل کرده بطهران آورده حضرات برداشته و خدمت ایشان بردند سر این مطلب و جمع آوری توقیعات مبارکه را غالباً ندانستند و نمیدانند لیکن مردمان باذکاوت نقاد و نفوس بافطانت وقاد البته میدانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است اولاً مداومت و ممارست بآن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در وقت ادعا بهمان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسد ثانیاً خطب و مناجات و آیات بلسان فطرت که از آن حضرت ظهور کرده در نزد خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشانرا در مقابل آن کلمات گذارند حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده میشود ثالثاً آن خط بدیعه بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار اولوالایصار جلوه نماید رابعاً اتم و اهم مقصود ایشان این بود توقیعات و آیات و احکامیکه مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت ثمره است و نصوصی که در حق آنحضرت نازل شده بکلی از میان خلق مرتفع شود و از این قبیل نوشتجات و احکام در دست اهل بیان نباشد که بیچاره ها پس از شنودن ادعای انی انالله حیران و سرگردان در وادی جهل و خذلان لاعلاج از قبول و تصدیق ایشان باشند غافل از آنکه فطرت سلیم و عقل مستقیم و نیت خالص این تدبیر و مکائد و افکار و اغدار را میداند چنانکه یکی از

احباب بعد از ادعای ایشان قصیده ساخته و این چند بیت در آن درج است.

طلعت حق ناشناسم ار نشناسم	نفحه روح القدس ز صیحه شیطان
نعمت حق ناسپاسم آرند هم فرق	قول مه آبادیان زسوره فرقان
شخص گرسنه تمیز چون نتواند	سفره پر اطعمه ز حفره نیران

بالجمله پس از اینکه نوشتجات و توقیعات و آیات بدیع حضرت نقطه را در هر نقطه که بود جمع آورده و بمرام خفیه خود نایل شدند مدتها مشغول مطالعه آن آیات بدیعه و مشق آیات نویسی بودند ولی باز علناً ساز مخالفت آغاز نمودند مگر سرا بحواریون خود که با هم انباز و همراز بودند ولی برحسب ظاهر در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور میداشتند اذن جلوس نیافته هیچوقت در حضور حضرت نمی نشستند حتی از شخص موثقی شنیدم که او حکایت کرد از حاجی عبدالغفار نام و آقا محمد کاظم نام هر دو تاجران اصفهانی که شبی بیبغداد کهنه خانه که میرزا موسی پسر حاجی میرزاهادی جواهری پیشکش کرده بود هر دو خدمت جناب ایشان رسیدیم بعضی سؤالات از ایشان کردیم صحبت ما بطول انجامید وقت شام شد ایشان شام خواستند ما خواستیم برخیزیم منع کردند دوباره نشستیم که شام آوردند خورشی که با شام آوردند سبزی قرمه بود همینکه ایشان بخورش دست بردند و قدری خوردند بیکدفعه با کمال تغییر سر بر آورده با آنکه نظارت داشت متغیر شدند و سخت گفتند که این بوی پیاز چیست مگر شما ها منع شدید حضرترا نشنیده اید ناظر عرض کرد بسر شما که در این خورش پیاز ندارد شاید آن کاردی که با آن سبزی خرد کرده اند رایحه پیاز میداده است فرمودند در خانه ایکه حضرت تشریف دارند چرا باید پیاز در آن خانه وارد شود اگر تا کنون برای حضرت شام نبرده اید نبرید که اگر رایحه پیاز بشامه حضرت برسد یقیناً شام میل نخواهند کرد شام نخوردند تا تدارک خورش برای حضرت کردند آنوقت شام خوردیم که تا این درجه مراعات حال حضرترا بحسب ظاهر مینمودند - قضیه دیگر بخاطرم رسید محض تنبیه غافلان مینویسم که بیچاره بیخبران خبردار و خوابیدگان بیدار شوند والا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه اند و نسب و نسبت هردو بمن مساویست چیزیکه هست این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تا عندالله محجوب و شرمنده نشوم و آن قضیه این است پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوریکه در سرها بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه بنهار دعوت کردند من هم جوان بودم از جای برخاسته با نهایت خدمتگذاری تدارکی صحیح دیدیم منتظر بودیم که تشریف بیاورند در این اثنا ایشان رسیدند عیال ایشان که کمال وجاهت و صباحت منظر داشتند با عیال برادر دیگرم مرحوم حکیم هردو دست از آستین در آورده خودی آراستند و لباسهای فاخر پوشیده با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آن دو را با آن حالت مشاهده کرده فرمودند چه شده که هردو خود را آرایش داده و مشاطگی کرده اید مگر نمیدانید اگر حضرت تشریف بیاورند بهریک

از شماها میل نمایند دیگر بر ما حرام میشوید تا تشریف نیاورده اند شماها لباسها و وضعهای خود را تغییر بدهید حضرات فوراً برخاسته و وضع را تغییر دادند.

قضیه اعجب از این زمانیکه والده آقا میزاحمدعلی برای بردن نوشتجات حضرت نقطه آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی آب بزرگوار آن نور چشم امر کردند که سلطان خانم همشیره آن نور چشم را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم فرمودند ببر خدمت حضرت ثمره و از زبان من عرض کن که این کنیزی است سالها در دامن خود پرورده ام و بدست خویش تربیت کرده ام اکنون برای خدمتکاری آنحضرت فرستاده ام استدعا دارم که متنی برجان من گذاشته و او را بکنیزی قبول فرمائید منم او را برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول بنوشتن بودند پس از چندی سر برآوردند و نگاهی بجانب ما فرمودند من عرض کردم بآنچه مأمور بودم در جواب فرمودند که سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد و البته او را برگردانید زیرا که الی کنون چنین حکمی جاری نشده ما مراجعت کردیم من فرمایشات حضرترا بایشان رسانیدم بعد از قدری مکث فرمودند باز بروید و از زبان من عرض کنید که او را برای کنیزی آقای آقامیرزا احمد فرستادم استدعا دارم دست رد برسینه من نگذارید باز خدمت حضرت رسیدم و گفتار ایشانرا بعرض رسانیدم فرمودند که او و میرزا احمد در پیش من یکسانند هر دو فرزند من هستند خدا راضی نیست که شما در این باب اینقدر مبالغه و اصرار نمائید باز مراجعت کردم فرمایشات حضرترا رسانیدم چیزی نفرموده سکوت کردند حال از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان عقل مستقیم و مردمان باهوش و بصیرت از روی انصاف سؤال مینمایم بانکسیکه شما را خلعت وجود پوشانیده از این قضایائی که الی کنون ذکر شد چه میفهمید گویا از سه حال بیرون نباشد اولاً یا باید جناب ایشان بحضرت نقطه ایمان نیاورده محض هوای نفس چون اشخاصیکه علی العمیا داخل فرامیس شدند که تماشا کنند ببینند چه خبر است از روی صورت ظاهر داخل این امر شده از بدایت کار خیال کوبیدن جاده تزویر داشته شاید مغلظه و های هوئی بشود ایشان بنوائی فایز و نائل گردند یا باید از این حرکات و اقوال که ذکر شد اول ایمان آورده باشند بعد بواسطه حب جاه و یا کلمات متشابهه حضرت اعلی و یا معاشرت با بعضی طبعیین و دهریین نکول در دین خود کرده بعبارة آخری مرتد شده باشند و یا باید نعوذبالله اصلاً کلیة این ظهوراترا دروغ و پیغمبران را بی اصل و خدای را لغو دین و ایمان را کذب معجزات و آیاترا بی حقیقت و ادعاها را همه باطل فهمیده ریاضات و مجاهدات را زحمت بخود دادن مکاشفات و معاینات را تهمت بر خود نهادن دانسته باشد کما اینکه علمای با بصیرت شیعی در حق خلفای جور از این سخنها گفته و نوشته اند که افعال و اقوال آنها با هم منافی گفتار و کردارشان با هم مباین بوده که اگر بر هرذیشعوری عرضه بدارند میدانند که آنها یا بدین جاهلیت باقی بوده ولی برحسب صورت ایمان آورده و یا آنکه در اول ایمان آوردند بذل مال و ترک جان کردند وقتیکه پای وصایت و خلافت درمیان آمد بواسطه حب ریاست صوری و باقتضای خباثت فطری جبلی بتحریک عایشه و حفصه تخم عداوت

کاشتند دست از دین و آئین که ایمان بخدا و رسول بود برداشتند از جیش اسامه تخلف نموده ان الرجل قديجر گفتند بقهر و غلبه بدون اذن و اجازه برای بیعت گرفتن بخانه اش ریختند در خانه را سوخته و پهلوی دخترش را شکستند کردند آنچه کردند حال ای مردمان منصف انصاف بدهید آن شیخین با این شیخ چه تفاوتی دارند و کدام یک اطعی و اشقی هستند یا در عالم هیچ چیزی نیست و همه گفته ها حرف مفت است و یا اگر هست او نیست و امر را بر عبادالله بمصدق الملک عقیم مشتبّه کرده است چه قدر شبیه است افعال و اقوال قبل و بعد ایشان بگفته آن شخص روضه خوان اصفهانی که در اثنای روضه گفت حرم ملعون خبیث آمد راه را بر حضرت گرفت شخصی در زیر منبر گفت آقا حر داخل شهدای کربلا و شهید راه خدا است چرا او را ملعون و خبیث میگوئید در جواب گفت ای ملعون من آن حر قبل از شهادت را میگویم فی الواقع اگر حضرت نقطه همان شخص منتظر موعود و از جانب خدا آمده لسانش لسان فطرت ناطق عن الله و ماینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی است و کتاب بیان از کتب آسمانی است امرش نافذ و حکمش متبع بوده پس در همه اقوال و احکام او باید متبع و مطیع باشید نه اینکه بعضی را قبول و از بعضی نکول نموده در زمره آنانکه یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض باشید بالجمله اینکه نوشته بودید «پس ملاحظه فرما که آفات عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجابات بیشمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهاتتاب اعظم نقاب است و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب»

ای مربای مربی عوالم انفس و افاق و ای ثمره وجود حکیم علی الاطلاق ای اول تجلی وجود ای آخر مظهر غیب و شهود این چه عبارات است که مینگارید شهد الله و کفی به شهیدا که من از اعاده و تکرار آن خجلت زده و شرمسارم واقعاً تحریرات آن نور چشم و تلفیق بعضی عبارات چون سؤال آن شخص عامی است که از مرد عالمی پرسیده بود که حسن و حسین هر سه دختران مغاویه علیه السلام اند یا نه شخص علم در جواب فرو ماند گفت من حسن و حسین تو را اصلاح کنم یا هر سه دختران مغاویه علیه السلام تو را بهم وفق دهم مهجوره هم نمیداند در جواب این عبارات منزله از سماء هویت چه نویسد بینکم بین الله خود انصاف دهید که آفات علم انسانی را نقاب بسیار یعنی چه این عبارات را بر هر که عرضه بدارند چه میگویند و قائل آن جز اعتراف بغلط نویسی خود کند بکدام زبان میتواند طریقه معذرت جوید بلی

چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنة نیکان برد

بالجمله اینکه نوشته بودید «حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد» یعنی چه ای پسر عرفان الی کنون ندانسته اید که نور زایش وجود است و حجاب نمایش عدم الله نور السموات والارض و جمیع حجابات و کثرات و عوایق از ابنای جهل اند که راجع بمرکز اصلیه و شجره خبیثه کشجره خبیثه اجثتت فوق الارض مالها من قرار و تمام نورانیات و مجردات

از احقاد و نتایج عقلند که راجع باصل شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء در هرجائیکه جمال نور شعله افروخت آنچه وجود اعتباری که رایت ضلال باشد سراپا بسوخت گویا حدیث کمیل ابن زیاد و سؤال از حقیقت تا کنون بنظر آن نور چشم نرسیده که حضرت نقطه ولایت در مرتبه خامس میفرماید **نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره**

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

جمال نور برای هدایت است نه غوایت و طلعت ظهور بجهت ارتقای بمدارج علیین است نه انتقال بمناهج سجین از سبک و سوق عبارت چنین فهمیده میشود که آن نور چشم در مقام تحصیل قواعد و قوانین عرفان قدیم که ابوی بزرگوار در آن مهارتی داشتند برنیامده اید با وصف این خدای دانا گواه و قادر توانا آگاه است که اهل ایمان و متدینین بدین بیانرا خیال جز اتحاد و سیر در عالم و داد نیست در پیش غیر زبان قدح و ذم نمیگشایند و چنین الواح که مایه افتضاح است بعمر و وزید نمیمایند اینکه نوشته بودید «چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده وصیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن»

الله اکبر که خود در عبارت حجاب از روی شاهد نور برداشتی و خال منقصت بر چهره او گذاشتی ولی بر هر ذیشعور این مطلب مشهود و مبرهن است و معلوم و مسلم از آنزمانی که اسرافیل امر صور ظهور دمید و از آنوقتیکه از سماء مشیت قطرات نور بارید هیمنه صیت آئینش زلزله در بنیان کل عوالم غیب و شهود انداخت طنطنه بروز سلطنتش رایت غلبه در بروج مشیده هر شهر و دیار افراخت اگر بخواهم اسامی هریک از سفرای الهی را که در نزد هریک از اولی السلطنه و علمای روی زمین کسب فرمودند بشمارم شاید بعضی از خاطر محو شده باشد و این مطلب بر جمیع مؤمنین اول طبقه اهل بیان پوشیده نیست ولی مطلبیکه مشهور آفاق و مشهود اصحاب وفاق و نفاق گردید قضایای واقعه در عراق عرب بود که از شرارت و جهالت آن غولان آدم کش و آن خونخواران انسان کش قاطبه اهالی آن مرز و بوم و کلیه ولات دولت روم بتنگ آمده خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند و آن نقطه فتنه و فساد را از دفتر مسالمت نفی فرمایند که اهالی آن بوم و براز مجاور و مسافر از عرب و عجم چندی در آن سرزمین مرفه الحال باشند این بود که باتفاق دولتین آن ریشه فساد و فتنه را از آن زمین کنده و بجانب اسلامبول راندند غیر از این مطلبی که ذکر شد دیگر در کدام وقت مجلسی آراستند و ایشان را برای محاوره و مناظره ملتی در آن انجمن خواستند در چه روز برای اقامه دین بیان قیام کردند و در کدام زمان بجهت انتشار امر الهی جدا اقدام نمودند در چه مورد اجرای کلمه توحید کردند و در کدام موقع امر الهی را بر هوای نفس خود رجحان دادند اگر اظهار کمالات و عظمت در قهوه خانه بغداد نشستند و شرب دخانات کردن است پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمت

و جلال اند و صاحب فضل و کمال گویا ورود میرزا ملکم خان را در آن ملک از خاطر محو کرده اید که پس از ملاقات و طی مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیر نجات متحیر و و مات مانده بخیالش آمد که نیر نجات این مشعبد مؤید صورت گرفتن خیالات او است خدمت حضرت ثمره رسیده و بعرض رسانید آنچه دیده بود بعد عرض کرد که ورود و وفود این مرد بر ما بزرگ دریچه است برای ورود خاص و عام و اعظم نتیجه ایست بجهت قبول قاطبه انام مصلحت این است که او را از خود نرانیم و بلطایف الحیل بسوی خود خوانیم بیچاره غافل از آنکه ملکم را چون خودش نیز داعیه ریاست عامه برسر و خیال سلطنت تامه در خاطر است حضرت چون دانستند که در بروز نیر نجات ملکم مات و فانی شده و منکر آیات سبحانی گردیده است فرمودند مرا در این مطلب فکر و تأملی لازم است روز دیگر که چند ساعتی از روز گذشت دیدند که جوابی نرسیده و میوه مرآمی از شجره خیالش نچیده عریضه در این باب عرض کردند جوابیکه از حضرت ثمره رسید مضمونش قریب باین عبارات بود که تو آیات الهی را چون شعبده و نیر نجات ملکم شمرده و سراپای وجود خود را بشرائره در قبضه اقتدار و اختیار او سپرده غافل از اینکه

سحر با معجزه پهلوی نزند دل خوشدار سامری کیست که دست از ید و بیضا ببرد

اگر شما را اعتقاد که اجرای خیال موکول بسعی و تدبیر خود است مرا اعتماد بصورت گرفتن امال موقوف بخواست و تقدیر خدا است انی لاملک لنفسی ضارولانفعاً ولاموتا ولاحیوة ولانشورا تا خدای نخواهد باد بهاری روی شاهد کل را غازه نکند و ابر آذاری خلعت خادمان چمن را تازه نماید تا موسای اراده زبان افاده نگشاید ابداً احدی عائده نبرد تا عیسی امر رب انزل علینا مائدة من السماء نسراید کسی مائده نخورد البته از این خیال واهی بپرهیز و بذیل اراده ازلی بیاویز و هو علی کل شئی قدیر بعد از ملاحظه این جواب چون بر وفق خیالات ایشان نبود تا مدتی اظهار رنجش و گله از حضرت ثمره مینمودند که بعد از مدتی که چنین اسبابی از غیب مهیا شده حضرت همراهی ندارند اینکه نوشته بودید «باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکان آن سامان باکمال روح و ریحان و سرور و حبور بی پایان در جهان یزدان محشور گردند و کف زنان و پای کوبان نعره یا بشری بفلک اثیر رسانند که الحمدلله از منبت سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بیخبرند و در زاویه غفلت مستقر» اگر بخواهد تمام عباراتی که نگاشته اید هریک را بنویسد و بعد جواب آنرا درضمن آن عبارت بنگارد مطول و مبسوط خواهد شد اولاً باید قلم حک و اصلاح بردارم خط نسخ برسر آنصفحه گذارم زیرا که چون قصاید حکیم ریاضی یزدی مفردات آن صحیح است ولی بر مرکبات آن معنی مترتب نمیشود الا برمل و اسطرلاب و تأویل و توجیه خوب است آن نور چشم باین عبارات مراجعه نماید ببیند سکان آن سامان با کمال روح و

ریحان و سرور و حور بی پایان در جهان یزدان محشور کردند چه معنی دارد خدای متعال شاهد حال و گواه مقال است که در تحریر این عبارات خجالت میکشیم نمیدانم آن احمقهایی که چنین عبارتها را می بینند و میخوانند و تمجید مینمایند مگر حس انسانی ندارند افسوس میخورم که چرا باید اینانرا در زمره بنی نوع انسان دانند و نمره آدمیان خوانند.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب الیم اینکه نوشته بودید «الحمد لله از منبت سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بی خبرند الی آخر» اولاً ما از عدم فصاحت و سلاست و ربط عبارات صرف نظر میکنیم و از ارباب دانش و هوش مستدعیم که این عبارات را بمیزان صحت و اعتدال سنجیده اگر در او غشی و عیبی نیست بر من طعن سهل است لعن نمایند ثانیاً پس از غمض بصر و صرف نظر از ظاهر عبارات از آن نور چشم سؤال مینمایم که آیا شما از موهبه خفیه الهیه بی خبرید یا من؟ شما کتمان حق کرده اید یا من؟ شما هوای نفس را بر رضای خدا ترجیح داده اید یا من؟ شما دعوی انا ربکم الا علی کرده اید یا من؟ شما سب قتل و هلاکت نفوس مقدسه که هریک از ارکان دین و اسطوانه آئین بودند شدید یا من؟ شما محرک و مؤید ابالیس فتنه و فساد بوده اید یا من؟ شما بحضرت ذکر نسبت جهل داده اید یا من؟ شما بنقطه بیان کافر شده اید یا من؟ شما بوصی منصوص او جاحد و منکر شده اید یا من؟ شما اغوای جهله و فسقه در قدح و شتم حضرت ثمره کرده اید یا من؟ شما نصوصیکه اقلأ پانصد توقیع که نص قاطع بر وصایت و خلافت آنحضرت در دست است بغیر از آنکه از ولایات جمع کرده و از مردم گرفته انکار کرده اید یا من؟ از جمله نصوصیکه لازم دانست برخی از آنرا در این ورقه مرقوم دارد که صاحبان بصیرت ملاحظه نمایند و از خودرأی بسوی حق گرایند.

توقیعی که از نقطه اولی بحضرت ثمره صادر شده الله اکبر تکبیراً کبیراً هذا کتاب من عند الله المہيمن القیوم الی الله المہيمن القیوم قل کل من الله میدؤن قل کل الی الله یعودون هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکر الله للعالمین الی من یعدل اسمہ اسم الوحید ذکرالله للعالمین قل کل من نقطه البیان لیبدؤن ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان واء مر به فانک لصراط حق عظیم همچنین در توقیع جناب ملا عبد الکریم قزوینی می فرماید الله اکبر تکبیراً کبیراً ان یا کریم قدوهبناک واحدا من حق واحداول لتحفظن کل ما نزل من عندالله ولتبلغن الی اسم الوحید ولتسئلن عنمن یکتب آیات الله ما انتم مرادالله لاتعلمون ایضاً بجناب خال مرقوم شده اننی انالله لاله الا اناکنت من اول الذی لاول له حیا باقیاننی انالله لاله الا انالاکونن الی آخر الذی لا آخر له حیا باقیان و ان الدین قد بدء من عددالبر ولینزلن علی اسم الوحید انتم من هنالک تسئلون و ان وحیدالاکبر رجع علی الواحد الثانی انتم ایاه تحبون ایضاً در توقیعی دیگر میفرماید قد اصطفى الله سبحانه

فی ذلک الظهور مرآتا ممتنعة و بلوریه مرتفعه تعاکست فیها شمس الحقیقه و تجلت لیدیها نقطه الالهیه و تحاکت فیها کینونیه الازلیه و ان ذلک من فضل الله و رحمته وجود الله و کرامته و عطاء الله و موهبتہ و احسان الله و مننه و جوایز الله و بدایعه تا در جائیکه میفرماید وان مما قد شاء الله سبحانه فی ذلک الظهور ارتفاع شجرة البیان من اصلها و فرعها و اغصانها و اثمارها و اوراقها فیالها ثم لها من تلك الثمرة البديعة و یا حیذا طرزا ثم حیذا طراز من تلك الورقة اللطيفة و یا طوبی ثم طوبی من ذلک الغصن الممتنع و یا فخرا ثم فخرا الذلک الشجر المرتفع حیث یتستحکین عن الله باولیتہ و آخریتہ و ظاهریته و باطنیتہ و یتستدلن علی الله بکینونیتہ و ذاتیتہ و نفسانیتہ و انیتہ و ستعکس من تلك المرات مرات ثم من تلك المرات مرات ثم من تلك المرات مرات لم یفرغ حب فؤادی عن تلك التعاکسات المتلاکحات و التجلیات المتصاعدات و لکن الی حیث بذک بقطره محضه غیر تلك المرآت ماضیة و سیظهر الله اذا شاء انه کان علی کلشی قدیرا تا بجائیکه میفرماید و اشهد بان الله سبحانه قد اراد فی ذلک الاسم ذکر حرف الخامس و ارتفاع مقعده الی آخر.

اگر انصاف دهی میدانیکه مقصود از حرف خامس فرقان رتبه حسینی است که باسم نور تعبیر شده چنانکه در دلائل سبعة میفرماید نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر تو خود هارب نشوی و مظطرب نگردی نظر کن در دعای سحر از حضرت باقر(ع) که اول آن این است اللهم انی استلک من بهائک بابها و کل بهائک بهی اللهم انی استلک ببهائک کله که این فقره اشاره است برسول الله صلی الله علیه و اله و در ثانی در مقام امیرالمؤمنین تا آنکه در مرتبه خامس که میرسی ذکر نور میکند که آن مقام سید الشهداء (ع) است زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را میسوزاند از برای استضاءه دیگران زیرا که در نور هیچ جهت انیت باقی نمیماند چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود بنفسه از انیت نفس خود میگذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی آن انتهی کلامه عزوجل. اسامی که از برای حضرت ثمره در موارد عدیده از سمای عز و مجد الهی نازل شده و در توقیعات و آیات و الواح نقطه اولی بان اسامی ذکر شده اند از این قرار است.

اسم هو و اسم بهاج و اسم مغنی و اسم علی اسم متین اسم باب اسم خلیق اسم مستکبر اسم متکبر اسم ثمره ازلیه اسم ازل اسم عزیز اسم مرآت الله اسم علیم اسم سلطان اسم وحید اسم آخر اسم حجة و اسم النور.

و اسامی دیگر که در الواح عز ثبت و ضبط است و تمام در خاطر این مهجوره ضبط نیست مقصود از اسم نور که رتبه حسینی است و آن مخصوص آنحضرت است اگر دیگری این دعویرا نماید بدیهی است که در نزد عقلا و ارباب تتبع و اطلاع عاقل و باطل است از کسی هم شنیده نشده است الا از حسین میلانی تبریزی و از جانب والد ماجد آن نور چشم که این ادعا را کرد بدون برهان و دلیل فقط برهانیکه در طبق ادعای خود داشت دو چیز بود یکی مسمی بودن باسم حسینعلی و حال آنکه نص صریح بیان

است که حضرت نغمه اولی میفرمایند در این کور قاتل سیدالشهداء(ع) در ظاهر مسمی بود باسم آنحضرت (گویا مقصود حسینخان صاحب اختیار حاکم فارس باشد) دیگری فرستادن دستمال خون آلود برای امة الله و تعزیه ننه من غریبم درآوردن بود دیگر کسی ندانست آن خون که بود و از برای چه بود کدام تیر سه شعبه بر ایشان رسیده و بکدام عضو از اعضای ایشان زخم وارد آمده خیلی تعجب دارم که شخص مدت شصت هفتاد سال تجربه ها کند و اطلاعات حاصل نماید و همیشه عمرش صرف مصاحبت عرفاء و حکماء و درویش باشد ادعائی کند که نداند در آن ادعا چه برهانی اقامه نماید آن ادعا را بجائی نرسانیده دعوی من یظهري نماید یا سبحان الله از عقول ناقصه این اشباح الرجال که امتیازی فیما بین ذباب و عقاب ندهند و فرقی در ثواب و عقاب نگذارند اولک کالانعام بلهم اصل سبیلا بالجمله از توقیعات که مدل بروصایت حضرت ثمره است و برای خود حضرت ثمره شرف صدور یافته این توقیع مبارک است بسم الله الاعزل الاعزل اننی انالله لاله الا انالوحدالوحد اننی انالله لاله الا انالاحادالاحید اننی انالله لاله الا انالصمادالصمید اننی انالله لاله الا انالفرد الفرید۔ الی ان قال هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی الله العزیز المحبوب شهدالله انه لاله الا هو له الخلق و الامر من قبل و من بعد یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کلشئی یخلق مایشاء بامرہ انه کان علی کلشئی قدیرا۔

ان یا اسم الازل فاشهد علی انه لاله الا انالعزیز المحبوب ثم اشهد علی انه لاله الا انت المهیمن القیوم قد خلق الله کل ما خلق من اول الذی لا اول له وکل ما یخلق الی آخر الذی لاخره بمظهر نفسه هذا امرالله لما خلق و یخلق یحکم الله مظهر نفسه من عنده فی کلشئی کیف یشاء بامرہ انه هو العلام الحکیم اذا انقطع عن ذلک العرش تتلو من آیات ربک ما یلقى الله علی فؤادک ذکرا من عنده انه هوالمهیمن القیوم و اتل عن نفسی فی کل لیل و نهار ثم عبادالله المؤمنین اننی انالله لاله الا انالعلام المتقدرو ان شئت اننی انالله لاله الا انالسلطان الممتنع و از جمله توقیعات توقیعاتی است که بابوی بزرگوار شما در توصیه حضرت ثمره نازل شده.

الله اظهر ۲۳۸ شهدالله انه لاله الا هو له الخلق و الامر من قبل و من بعد یحیی و یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت و عدل لایجور و سلطان لایحول و فرد لایفوت عن قبضته من شیئی لافی السموات ولا فی الارض و لامابینهما یخلق مایشاء بامرہ انه کان علی کلشئی قدیرا و الحمدلله علی ما اشرق کما هو اهله و مستحقه.

از عنصر ابهی سمی یحیی الواح مسطوره که از جوهر وله و سازج انجذاب متجلی گشته مشاهده شد الشکر لمجلیه جل و عز کمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته که اریاح مشرقه بر فؤاد آن ساکن نگرود و اسباب شوق در خط و املاء بر نهج کمال از برای او فراهم آورده که مطلق مشاهده حزنی نه سرا و نه جهرا ننماید و کمال حفظ آن و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود والله مع الصابرين.

این صورت همان توقیعی است که پس از فرستادن حضرت ثمره آیاتی که از لسان فطرت ایشان نازل شده بقلعه چهریق صادر شده حضرت اعلی بشکرانه آن موهبت عظمی سبب دوشصت و یک لوح مرقوم داشته برای حروف حی و شهدای بیان اهداء فرموده و در تمام آنها بشارت بظهور ثمره ازلیه و نزول آیات بر سیل فطرت از لسان آنحضرت اشاره فرموده و بتوفیق الهی بعضی از آنها در مواقع خود نگاشته خواهد شد از جمله آنها همین توقیعی بود که در توصیه آنحضرت برای جناب ابوی مرقوم فرموده بودند که بتحریر آمد والحق و الانصاف ایشانهم در کمال سعی و جهد در امتثال امر حضرت اعلی اقدام نموده تمام وصایای ایشانرا بعمل آوردند. سالها آنحضرترا در حبس محترم نگاه داشته تا وقتیکه بمعاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته جهراً لوای مخالفت افراشته و بذر فتنه و فساد و شقاق و نفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشته تا آنقدریکه دستش میرسید از قوه بفعل آورده از قح و ذم و شتم و طعن و لعن و تهمت و افتراهای گوناگون و قطع نان و آب و منع آمد و شد اصحاب بجا آورد و در نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است ایشان در حق حضرت ثمره بمنصه ظهور رسانیدند وسیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ولی خداوند علی اعلی از هر جهت وجود مبارک ایشانرا حفظ فرموده. یریدون لیطفتوا نورالله بافواهم والله متم نوره ولو کره المشرکون.

مجملاً ایشانرا بگمان اینکه محض ادعای من یظهري بمقصود خود نائل شوند غافل از آنکه گفته اند نه هر مدعی صادق است و نه هر مجنونی عاشق و نه هر چوبی عصا است و نه هر شبانی موسی نه هر ناقلی سبحان است و نه هر صحیفه فرقان نه هر دستی یدالله است و نه هر امئی رسول الله نه هر کجی هلال است و نه هر لالی بلال. هزار نکته باریکتر زمو اینجا است

هیچ عاقلی دانا و هیچ شاعری توانا اینگونه ادعای بدون برهانرا بچیزی نخرد و به پیشیزی نبرد زیرا که همیشه در کره ارضی مردمان با دانش و بینش و دانشمندان متبحر و متتبع بوده اند فصحاءیکه از سلاست بیان سلسله در پای آب روان نهند و در طلاقت لسان داد انا افصح العرب والعجم دهند هیچ وقت بچنین دعاوی اعتنائی ندارند و باین گفتارها وقع و وقری نگذارند

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

اینکه فرموده اند آیات حمت است صحیح است بشرطیکه از روی فطرت باشد و مقرون بتحدی نه اینکه هر سجع و قافییه سازی و هر عبارت پردازی ادعائی واهی نماید خلق ناگزیر از اطاعت او باشند چنانکه حضرت امام حسن عسکری در تفسیر آیه فاتوا بسورة من مثله میفرمایند ای مثل محمد بواسطه امی بودن آن حضرت است

صد هزاران دفتر اشعار بود پیش حرف امییش عار بود

کسیکه از بدایت عمر از صرف و نحو و معانی بیان آگاه و از دواوین شعرای عرب و عجم بااطلاع از کتب تواریخ و سیر با بهره و از مطالب حکماء و عرفاء مستحضر شب و

روز با عرفاء و درویش محشور و در نظم و نثر نویسی معروف و مشهور بعد از اعلای کلمات بدیعه و اعلان نفحات قدسیه مصاحبت و مؤانست تمام اوقات با بزرگان دین که هر یک در محاوره علمی با یک دنیا برابر بودند داشته چنین کسی بعد از چهارده سال ممارست در کتاب بیان و کلمات حضرت اعلی و توقیعات مبارکه بیاید ادعای زبان فطرت نماید احمق آن شخصی است که باین دعوی گوش دهد علاوه براینکه این لسان لسان فطرت نیست و علاوه بر دلایل عقلیه متقنه و براهین واضحه محکمه بر طرح و طرد و بطلان و فساد این ادعا توقیعات متواتره و آیات منکثره تصریحاً و تلویحاً بر طرد و رد این دعوی و مدعی از حضرت اعلی ارواحنا فداه در دست است بغير از آن الواحیکه بغدر بچنگ آورده و پامال کرده اند از آنجمله توقیعی است بذات حروف السبع -

ان یا اولی البیان فلتمسکن بدین الله ولتصدقن کل ما نزل فی البیان ولتنصرن اسم الازل الوحید ولتمسکن بجه فانکم انتم به لتنجون لا اله الاالله وان علیا قبل نبیل نفس الله و ان اسم الازل الوحید ذات الله
ایضا در توقیع جناب خال نوشته شده
وان الدین قدبدء من عدالبر ولینزلن علی اسم الوحید انتم من هنالك تسئلون

ایضا بجناب ملاحسین خراسانی مرقوم شده
ولتصدقون من بدعومک الی الله ربکم و ان لم تنصروه و تبهجوه ابدا ابدا اياه لاتحزنون و انا جعلناکم فی البیان شمسا مضيئا تدلن علی شمس الازل

ایضا باسم کریم و ساوهبناک حق ما قدر بواحد من واحد الاول مراتا استحفظت کتاب الله و اظهرت ثمرة الرضوان فی الرضوان
ایضا بجناب خال مرقوم شده واشهد بان الامر فی الدین یوصل الی الله و کل به مؤمنون و قدخلق الله مراتا لنفسه و انطقها بآیات بینات انتم من عندنا تستنبون

ایضا بجناب وحید اکبر مرقوم شده ان یا وحید فلاوصینک بالوحید بان هذا ما یرفع به دین الله فی کتاب عظیم و سیظهر الله فی ذریعتک ان تقضی ماتاعن البیان مایورثن الملک و لیظهن امرالله علی العالمین -

ایضا فی صلوة الیهما کل فاحفظ اللهم ثمرة التي قد اظهر تهافی البیان و ارجع الی ادلائک فیہ بما تحب و ترضی علی منهاج امرک و ارتفاع ذکرک کیف شئت و انی شئت ولتریین اللهم شجرة البیان الی یوم من یظهره الله و لتظهرن اللهم فی راس کل ست وستین سنة هیکلا من هیاکل الواحد لیرفعون مناهجک فی البیان و یاخذون ما قد قدرت من مطالعک فی البیان الی یوم یشرقن سمائك وارضک و ما بینهما بظهور من یظهره الله

و در توقیع دیگر میفرماید ان الازل يحفظ نفسه ولولم يؤمن به احد من العالمين
ايضا بحضرت ثمره بخطه الابهي و احفظ نفسك ثم احفظ نفسك ثم مانزل في البيان ثم ما
نزلن من عندك فان هذا يبقى الي يوم القيمة وينتفع به كل المؤمنين ايضا مانزل الي
المرات بخطه الابهي الي ان قال قل اللهم انك انت، خلاق السموات و الارض و ما بينهما
قد خلقتني و كلشئى و رزقتني و كل شئى و امتنى و كل شئى و احببتني و كل شئى
و بعثتني و كل شئى و جعلتني مرآت نفسك و بلورة ذاتك و مغرب قدوسيتك و
مشرق قيوميتك للعالمين قل كل من عندالله و كل اليه ليرجعون قل انا كل بالله و آياته
مؤمنون قل انا كل بالله ثم بكلماته موقنون قل انا كل لله عابدون ايضا در احسن القصص
نازلشده يا اهل الارض فاتبعوا هذا النورالذى انزله الله معي بالحق الاكبر و ما حلل لكم
الاطيبات و ما حرم عليكم الاالخبائث باذن الله و هوالمكتوب - في كتب السموات والارض
لله الملك لاله الاهو و هوالله كان بكلشئى عليما

يا بن الانصاف در صورتيكه حضرت نقطه جل ذكره امر فرمايد جميع اهل ارض را كه
متابعت نمايد آن نوريرا كه خدا او را با من نازل فرموده است چگونه رواست آن شمس
در هيكل من يظهر نهى كند اهل ارض را از متابعت آن نوريكه خودش امر باطاعت او
كرده است و آن نور را خطاب سامرى نمايد بالجمله در بين عوام معروف است كه
دروغگو حافظه ندارد چرا بايد فراموش نمايند آن عباراتيراكه خود ايشان يعنى والد ماجد
آن نور چشم با نهايت خضوع و عبوديت نوشته اند و در خطبه صلوات بعد از شهادت
نوشته و ان طلعة النور سلطان الظهور في الاحديات والصمديات و در آخر خطبة مذكوره
بيكي از شهداي منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته اند قل يا اهل الملاء ان تريدون
تلاقوا اطلعة الله فانظروا الي طلعة النور و ان ذلك موهبة لكم ان كنتم مؤمنين تا
آنجايكه مرقوم داشته هنيئلك يا حبيب بماشريت رحيق المختوم من يد سلطان حق مگين
هوالذى اصطفاك من بين الناس وجعلك شهيد للعالمين و ان ذلك لرحمة من لدنه عليك
و على عباده المخلصين ثم اعمل كل ما وصاك الله في كتاب القبل ولا تكونن من
الخائفين و انه لهو المقتدر على مايشاء و انه سلطان حق عظيم

تا آنجاكه نوشته اند ثم اشهد بان كل الكلمات يرجع الي كلمة النور و اناكل به راجعون و
من قال غير هذا فعليه لعنة الله وانا بريئى منه وما انا من المشركين وانى مع تلك
الكلمات لمعدوم عند حرف من كتاب الله العزيز الحكيم وكيف ينبغي لاحد ان يدعى الامر
لافور بك الاالقوم المفسدين والسلام عليك و على من معك في صراط عزيز حميد الحال
از روى انصاف ملاحظه كن كسيكه اين گونه عبارات را بنويسد و باين طريق اظهار
عبوديت كند و آنكسى را كه غير اين بداند و بگويد لعنت نمايد شايسته است باب
غوايت و اضلال بگشايد و عباد الله را بخود دعوت نمايد عبارتيكه حرف نفي فرقان گفته
لولا على لهلك عمر آيا با اين عبارات كدام يك فزونى دارد براى كدام يك از اين دو
ميتوان محمل قرار داد اين دو بزرگوار با هم چه تفاوتى دارند

عجب از این گفتار رقعہ ایست بجناب حاجی سید محمد شهید نوشته اند و آن رقعہ این است - فدای وجود مبارک سرکار ان عبدکم الذی فی ظلکم ینادیک بلسان النملیین ویرجومن بدایع فضلک لانک انیس المکروبین ویقول نعماً لک بماشریت عن کاس المقربین و علی الذین کانومعک عبادالمقدسین کسیکہ در حق یکی از شہدای حضرت شمرہ چنین خاضع باشد بدیہی است کہ چه قدر در حق خود حضرت اظهار عبودیت میکرده ایضا سواد نوشته ایست کہ میرزا جواد خراسانی از روی او نوشته حاشیہ آن سوادجناب ابوی فقراتی بخط خود نگاشته اند و الان موجود است محض استحضار اہل انصاف و دانش بعضی از آنرا مینگارند ہوالعلی الاعلی جوہر تسبیح و سازج تقدیس سلطان بدیع منبع قیومیرا سزاست کہ از رشحات طفحات ابحر عنایات و مکرمت خود ہویات موجودات و کینونیات ممکناترا از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزت و ہستی جالس فرمود باسرافیل قدرت و سلطنت نفعہ حیاتر بر اجساد جواہر مجردات و سواج مشہودات دمید و مریای لطایف معلومات امکانرا از بدایع لمعان انوار رحمت بالغہ خود منور نمود و نفایس طرائز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و ہویدا ساخته تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوبات شہادت دهند براینکہ او است سلطان وجود در اعراش ممکنات و او است ملیک مقصود در ہویات معلومات - تا آنجا کہ نوشته اند و بعد طمطام رافت کبری بجوش آمد و قمقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل بتلاطم آمد و انہر جود بطماطم تا اینکہ قمیص جلال را از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدسیہ ازلیہ و بلوریہ صمدیہ نوریہ و جوہر وجود و مجرد شہود علم ہستی برافراخت و غطاء نور ربانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکہ مبشر باشد از ہویہ نور و وجہہ ظہور و نقطہ احدیت در اعراش طور کہ جمیع من فی الملک مترصد امراللہ و طلعة اللہ باشند تا سراج ازلیہ قدسیہ از زجاج افندہ عباد مستضی شود و مصباح نوریہ صمدیہ در پیشگاہ صدور ناس مستنیر گردد کہ مستحکی شوند از سلطان عماء و مستجلی شوند از ملیک سناء قسم بجوہر سنا و بر نقطہ امضاء و عرش قضاء کہ جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است کہ بنفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکہ مس کند او را ناری بلکہ این ظہور شمس عماء بخاطر احدی از مقربین و مخلصین ملاء اعلی نگذشتہ چنانچہ نقطہ اعلی و طلعة ابہی روح من فی اعراش الظہور فداه در حقشان میفرماید لن تخبرہ الاخبار و لن تقدرة الافکار و لن یبلغ الی بساط عزه اعلی جواہر افندة الموحدون ولا یصل الی ساحة قدسه ابہی مجرد عقول المقدسین مفخر ظہوراند و مظهر شؤنات من عنداللہ خالق الارض و السموات متفردند از اشباہ و امثال و مقدسند از اشراک و اضلال سبحان اللہ از این خیالات مفقودہ معدومہ و از این بیانات خبیثہ مردودہ - تا آنجا کہ مینویسد جلوس سلطان ازلیرا در این چنین قوت و قدرت مشہودہ مشاہدہ نمائید کہ این است نتیجہ اعظم و لطیفہ افخم و دقیقہ اقوم تا آنجا کہ میفرمایند سعی نمائید کہ از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواہی ایشان باز نمائید این عبد فانی دانی قسم بخدا کہ خائف

و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت بر افرازم در کل آن بر کل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکل لسان سائل و آلمم رحمتشانرا ان اشهد بانى ماخليت من ارض الاوقدوقعت وجهي عليها سجدا لله المقتدرالعزیز الحمید و ماترکت من لسان الا وقدنادیت بها لله و كان الله على ما اقول علیم نیستم مگر عبد ذلیل در ساحت قدسشان چشمهای غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده مترصد عنایت است این است که در عرایض بساحت اقدس ایشان عرض شده سبحانک اللهم یا الهی تری بان کل العیون نائمون علی فراشهم و عیون البهاء منتظرة لبدايع رحمتک و کل العباد مسترقدون علی بساط عزهم و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقه بطرائز رافتک سبحان الله مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شان است از برای عدم تلقاء مظهر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و میشود کل معدوم صرفیم و مفقود بحت و لانملک لانفسنا نفعاً و لاضراراً لا حیوة ولا نشورا کل در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر تا آنجا که میفرماید ای اهل بیان یک توقع از شما دارم و استدعا مینمایم ثم اقسامکم بالله المقتدر المتعالی المهیمن القیوم بان لاتذکرونی لا بالحب ولا بالودولا بالبغض ولا بالکره گویا رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله بینی و بینکم بالحق شهیداً ثم علی وکیلا الخ آنچه در حاشیه بخط ایشان نوشته شده است

کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملازین العابدین صلوات الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن میدول فرمایند

فورب السموات والارض انه لکتاب عز محبوب و آیات مهیمن قیوم ان اکتبوه باحسن الخط علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبوا ثم اقرؤها بالحب ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون اوالی عماءات القدس تصعدون والسلام والتکبیر علی عبادہ المخلصون ایضا بجمعی دیگر بعد از فقراتی چند نوشته بهر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت اسیرند مفری برای نفسی نیست و امرالله را باین سهلی ندانند که هرکس هوسی در او باشد اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده اند زود است خواهند دید که شجره استقلال بسطان جلال و ملیک جمال خود لم یزل و لایزال باقی خواهد بود و کل اینها مفقود بل معدوم کان لم یکن شیئا مذکوراً خواهند گردید انالله و انالیه راجعون انتهی فیاسبحان الله کمال تعجب است از آن بهائم آدمی صورت که خود را دارای علم عرفان و ایقان میدانند بعد از دیدن و شنیدن این عبارات چه میگویند و بر چه وجه حمل مینمایند جز اینکه بگویند آقا شکسته نفسی فرموده اند چاره و گریزی ندارند چه که از این قبیل عبارات و اشارات از تلویح گذشته تصریحاً در دست است ولی کو گوشیکه استماع نماید و اهل انصافیکه اذعان و تصدیق کند

لقد اسمعت لونا دیت حیا ولکن لایحات لمن انادی

اینکه نوشته بودید «خفتگانرا بیدار کن و بیهوشانرا هوشیار بی خردانرا بعقل و دانت دلالت نما و افسردگان را بشعله محبت الله و نور معرفت الله یعنی این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان»

اگر چه از تلیق کلمات و تعقید عبارات و مراعات سجع و قوافی مطلبی مفهوم و مقصودی معلوم نمیشود جز اینکه جناب ابوی دعوی من یظہری کرده اند و عباد الله را بعبودیت خود خوانده اگر چه در اوراق قبل بدلائل عقلیه و نقلیه و نص صریح حضرت نقطه ارواحنا فداه و عبارات خود ایشان که بلسان مناجات بحضرت ثمره عرض کرده و شرحی که در جواب جناب ملامحمد جعفر کاشی و شرحی مفصل بجناب آقای میرزا هادی قزوینی که هر دو موجود است در این باب نگاشته در چنین ادعائی انکار صرف نموده و مدعی این امر را لعنت کرده اند با وصف آن انکارهای صریح واضح لایح چنین دعوائی از آن مدعی در نزد عقلا و اهل انصاف قابل استماع نیست زیرا که قبل نوشته ام قائل این اقوال اگر این همه عبارات را دروغ گفته و تدلیس کرده چنین شخصی قابل و امین نیست که هادی و راهنمای تمام عباد باشد و خلق را از حسیض غفلت و جهالت برهاند و باوج مراتب علیه و مقاصد عالیہ رساند و بفحوای کلام الهی که در قرآن مجید میفرماید کونوا مع الصادقین بر احدی همراهی و متابعت او لازم نیست چرا که صادق نیست و اگر راست گفته اند و از شایبہ کذب و فریہ عری و بری اند و بعد این چنین دعوی بزرگی نموده اند چنین دعوائی نیز قابل استماع نیست البته شخص عاقل بیغرض مصدق و متبع مدعی این دعویرا بحکم عقل سفیه میداند و از حلیہ دانش عاری میشمارد با این شرح مبسوطی که نوشته شد فرض میگیریم که شخصی آمده و ادعائی کرد و بکلی آن عبارات سب و لعن هم از او نیست حال ما را باید محض ادعا از آن شخص مدعی هرچه میگوید قبول نموده بپذیریم و یا باید از او مطالبه نمائیم بر طبق ادعای خود برهانی اقامه نماید که جمیع من فی الارض از اتیان بمثل او عاجز شوند اگر محض ادعا باید تصدیق کرد چنانکه خود ایشان و شهدای ایشان گفته اند که نفس ادعا حجت است این مهجوره میگوید که قبل از جناب ابوی اشخاصی دیگر نیز آمدند و بلسان فطرت هم نزدیکتر بوده اند و چنین ادعائی کردند چون سید اعمی هندی که بعد از ظهور نقطه بیان و نصب حضرت ثمره بر وصایت و مراتب ایشان ادعای مراتب کرد و بعضی غرایب از قبیل اخبار از مغیبات از او بروز نمود و در حق حضرت ثمره بعضی تکلمات جسورانه هم میکرد بتبعیت او جمعی بضالت افتاده بمعرض هلاکت رسیدند و همچنین حسین میلانی که دعوی رجعت حسینی کرد و بعضی از عبادالله را بدون برهان بنار نیران جهالت مبتلا نمود کذلک سید اعمی دیگر مدعی مراتب شد در بروجرد کشته شد پس از آن میرزا اسدالله دیان ابوالشور که دعوی من یظہری کرد بعضی شبه آیات و مناجات برطبق ادعای خود آورد توقیعی قهرآمیز ازساحت قدس ازلیه بر رد و ردع او نازل سبجی محمد من الغمام و یضربک بالسیف ایهاالدنی الادنی میرزا محمد مازندرانی

باغواي والد بزرگوار در ارض با او را بدون اذن حضرت ثمره بقتل رسانيد در صورتیکه برای انابه و معذرت آمده بود و من خود خط او را در پيش نبيل قرويني ديدم که عريضة عرض کرده بود باين مضمون من الدنى الادنى الى العلى الاعلى
بندگی هیچ نکردیم و طمع میداریم که خداوندی از آن سیرت و اخلاق اید

از جمله مدعیها میرزا عبدالله متخلص بغوغا که مردی نطق و مجلس آرا بود که شخص بیانش بنان تحریر و لسان تقریر از دست و زبان عارف و عامی میربود و گفتار سحرآینش غبار ملالت و کسالت را از آینه خاطر عالی و دانی میزدود او نیز مبتلا بنتیجه ادعای خود گردید از دو دیده کور و از معاشرت احباب خود مهجور و منفور شد. از جمله مدعیهای من یظهري حاجی میرزا موسی قمی و ملامحمد لال زرنندی بوده اند و از جمله آنها میرزا هاشم کاشانی بود که وقتی پاره آیات تلیفیک نموده خدمت حضرت ثمره فرستاد در جواب او سه میم مرقوم فرمودند و فرستادند بعد از رسیدن جواب دیگران ندانستند مراد حضرترا ولی خودق گفت مراد این است که مگو و مخوان و منویس و بهمین سبب دست از ادعای خود برداشت پس بنابراین ادعای صرف بدون برهان بحکم عقل حجت نیست جز اینکه برهانی باید اقامه نماید که کل من علی الارض از اتیان بمثل او عاجز باشند قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و اما برهان باید از مجاری عادی نباشد یعنی از روی کسب و تحصیل نباشد بلکه آب حیوانی باشد که از ینبوع فطرت جو شد که اگر قطره از آن بر لب هر گم گشته وادی حیرانی رسد فوراً او را از تیه غفلت و نادانی بمدینه علم و ایقان رساند هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال المبین و نفرموده اند هوالذی بعث من الدراویش والعرفاء و الادباء والصوفیه رسولا منهم انهم بعد از شصت هفتاد سال که با همه عرفاء و دراویش اوقات صرف نموده و با تمام شعراء و حکماء طبیعی شب و روز محشور بوده قریب بیست سال با علمای بیان و اهل لسان خاصه بدیع معاشر بوده و آیات بدیعه که از سمای الوهیت نازل شده همه را ضبط و در لوح خاطر ثبت نموده که هنگام فرصت بعامیان عمیا طینت بنماید و زبان من یظهري گشاید اگر مقصود تلیفیک الفاظ و تطبیق عبارات و مراعات سجع و قوافی بزحمت و کلفت باشد مقامات حریری و مقامات بدیعی و طیف الخیال و مقالات حمیدی و احوالعلوم غزالی و مهجة البیضاء و محبوب القلوب فاضل اشکوری از همه نزدیکتر اخوان الصفا در فارسی و تاریخ معجم و اخلاق ناصری و بیهقی و هشت بهشت و تاریخ و صاف و عقداالعی و اندرز نامه قابوس و گلستان و دره نادری از همه نزدیکتر گنج شایگان و انشاءات قائم مقام و امثال ذلک که هریک در سلاست و فصاحت بیان و طلاقت لسان بیعدیل و بی نظیر بوده اند پس باید هریک از آنها را بخدائی تصدیق کرد مثل آنکه ملامحمد علی مسئله گوی تبریزی که جمیع آراء و فتاوی مجتهدین را از زمان شهید اول و ثانی تا زمان شیخ محمد حسن صاحب جواهر و شیخ مرتضی در خاطر داشت و میگفت

اگر اجتهاد بمسائل وفتاویٰ علما دانستن است من اعلا جد همه مجتهدین هستم پس معلوم شد زبان فطرت نه از روی تکسب و سرقت است که عبارات دیگران را حفظ و ضبط کرده باسم آیات فطرت بخرج دهند نعم ماقیل

دانه آبی بدانه سیب نیز	گرچه مانند فرقها دان ایعزیز
هر دو گون اهو گیا خوردند آب	زین یکی سرگین شده زان مشک ناب
هر دو کون زنبور خورد از یک محل	زین یکی شد نیش و انکدیگر عسل
صد هزاران این چنین اشباه بین	فرقشان هفتاد ساله راه بین

یابن العرفان انصاف بده از تو سؤال مینمایم این شمس حقیقترا که نقطه اولی میخوانی آیا نقطه از عالم وحدت سیر بعالم کثرت نکرده و صور حروف ظاهر نشده از آن حروف هیاکل پدیدار نگردیده و از آن هیاکل آثار بدیعه منیعه ظاهر ننموده اصل نقطه حذف شد و هباء منثور گردید و حال اینکه این مطلبی را که تو ادعا مینمائی خلاف سیره جمیع انبیاء و مرسلین است در جمیع ادوار و اعصار زیرا که برای هریک از احکام و سنی که هریک از انبیاء آوردند خلقها خلق شدند که هریک از آن احکام را بموقع اجراء رسانند چنانچه در کور قرآن نظر کن در ظل حکم اقیمو الصلوة چقدرها مصلی در عالم ظاهر گردید و هکذا سایر اوامر و احکام مقدسه قرآن چگونه میشود که شخص نبی و رسول ظاهر شود و برهان اقامه نماید و احکامی از جانب خدا بیاورد که عباد را از وادی ضلالت و جهالت نجات داده بجنّت عرفان و ایقان رساند هنوز احکام او را کسی نشنیده و بموقع اجراء نرسانیده دیگری بیاید احکامش را نسخ نماید و متمسک ببعضی از کلمات و عبارات متشابه کتاب بیان باشد در صورتیکه خودش نتواند احکامی بیاورد در ظرف این مدتی که مشق این کار را میکرد و نتوانست ترتیب اثری دهد پس از آنکه دید دروغش مکشوف و کذب ادعایش آشکارا میگردد بمرده کالقرده خود گفت که نقطه بیان را در عالم نورانیت ملاقات کردم چون طفل رضیعی که برای ثدی ام خود ضراعت و زاری نماید که احکام بیان او را نسخ ننمایم منم بر او رحم آورده احکام کتاب او را نسخ ننمودم مگر چند حکم از محرمات و منکرات او را چون بر عاملین ترک آنها شاق بود استعمال آنها را جایز شمردم و این اشعار را در این مقام انشاد نمودند.

بیان از من شده صادر منم بر نسخ او قادر کنون بر وی شدم آمر چرا کو شد مرا ساجد

یا معاشر المنصفین ببینید و بشنوید که این مدعی شمس حقیقت چه میگوید اشهدکم بالله هیچ شخص عامی باشعور چنین سخنی میگوید و چنین ادعائی ننماید اگر نقطه بیان از جانب خدا و احکامش متبوع بوده تو چه میگوئی مگر کتاب بیان رساله عملیه فلان مجتهد بوده که تو تقلید میت را جایز بدانی که احوط چنین یا اقوی چنان است چه بسیار عجب است که از گفتن این عبارات خجالت نکشیده اید. بالجمله عقل سلیم و ذهن مستقیم حکم میکند که قبل از انتشار احکام سابق و اجرای امر اول چنین دعوائی باطل و از درجه اعتنا و اعتبار

ساقط است مگر اینکه مدعی شود آنکسیکه اول آمد نعوذ بالله دعوايش دروغ و صرف برهانش کذب محض بوده است والا بعد از تصدیق امر او و قبول برهان او نمیتواند در زمره آنان که یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض باشد گویا آن نورچشم ندیده است آیات الهی و بینات نامتناهی را که همه آنها نصوصی است ظاهر و باهر برخلافت و وصایت و حجیت حضرت ثمره و در اکثر آنها تصریح شده بداوم و بقای دین بیان و نصرت و ترویج آن بدست آنحضرت و مرایای ظاهره بعد از آنحضرت و بسیاری از واقعات و اتفاقات دیگر که هنوز آنها بعرصه ظهور و بروز نرسیده ولی بدون شبهه وعده الهی خلف نشده خواهد رسید و از جمله آنها ارتقای مناهج بیان و انتشار احکام آن و ذکر ادلاء حی و مرایائیکه پس از حضرت ثمره باید بیابند بعدد نوزده و در رأس هر شصت و شش سال یکنفر پس از آنها اجرای احکام بیان با شهدای بیان خواهد شد و بعد از آن دین و احکام بیان چون دین اسلامیان و احکام قرآن درک زمان فترت خواهند کرد و بلیل الیل دچار خواهند گردید بعد از آنکه بواسطه طول لیل و کثرت بعد از مطلع شمس بیان ظلمت جهل و نادانی عوالم انسانیت را فرو گرفت و غمام غفلت ظلمانی نقاب حجاب بر چهره شاهد ظهور انداخت ابالیس ظلم و عدوان از بیغولهای جهل و ضلالت بیرون آیند و گرفتاران زمان فترت بغفلت و غوایت راهنمایی نمایند چنانچه از قبل در فرقان ظهور نقطه بیان را در چنین عصری وعده داده بودند که به یملاءالله الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً در آن اوان محض بروز عنایات خفیه طمطمطم الطاف غیبیه الهیه بجوش و خروشی آید آن گوهر گرانبها از صدف هویت برای هدایت و تربیت عباد بکسوت بشر نماید و آن شمس مشرق یزدانی از افق این عالم طالع و تابان گردیده تجلی فرماید.

مقدس نوری از قید چه و چون سر از جلیاب چون آورده بیرون

بالجمله بعضی آیات و توقیعات مبارکه حضرت اعلی را که شاهد بر وصایت و مراتب حضرت ثمره و رادع دعوی مدعی است در این مقام مسطور میدارد که تا از گمشدگان وادی حیرانی رفع اشتباه نماید فی کتاب العلی الاعلی و ان ماقد ذکر من ظهور الفرج فقد اظهرت یا الهی بظهور حجة قد عجزت عنها ما علی الارض کلها تا آنجا که میفرماید فلتلهمن اللهم کل خلقک بان يعرفن قدر تلک الایام فانها ان غربت لن یرونها الامن عند من تظهر نه و کان الخلق فی اللیل الالیل بمثل بعد محمد الی ان ثمن علیهم بظهور نفسک یوم القیمة فان هنالک کل بالنهار لیحشرون ایضا در کتاب جلیل میفرماید الله اکبر تکبیرا کبیرا اننی انالله لاله الانا کنت من اول الذی لا اول له کیا نادائما اننی انالله لاله الانالاکونن الی آخر الذی لاآخرله کیا نادائما ان یا اسم الجلیل فاشهد بان الله لم یزل کان حیا باقیاً ولا یزال لیکونن مثل ماقد کان یبده الامر من الله و یرجع الامر الی الله و ان الامر ینتهی الی اسم الوحید لان ظهوره بنفسه حجة و من بعده ان اظهرالله بمثله ذاحجة فینتهی الیه و الا الامر یدالشهداء فی البیان الذینهم عن حدود ما نزل فی البیان

لا يتجاوزون الى يوم من يظهره الله في القيمة الاخرى فان به يصلح كل امر الى آخر و در بعضی از آیات میفرماید وان عرش الوحيد عرشی مثل ما كنت حيا و كان حيا ولكن ما ينبغي لي لا يدركه الا الله رب العالمين تا آنجا که میفرماید و ان ما انتم امرتم بالوحيد لما قدوهنا آياتنا وجعلناه عرش بطوننا للعالمين قل يا اولي البيان لا تختلفون في امر الله و كنتم على منهاج واحد لثابتين تا آنجا که خطاب بخود حضرت ثمره میفرماید يحب الله ان يظهر كل منازل في البيان بما يجرين من يدك و يحفظ عندك للموحدين و اذا شاء الله يوم عزة للمؤمنين ينشر بين يدي اسم الوحيد ذكر الله للعالمين ذلك ما قد احب الله ربك و يحب من بعد انه هو الاحب الاحبين تا آنجا که میفرماید وان مادامت الشمس مشرقة كل بضائها مستضيؤن و من بعدها لو يطلع بمثله فاذا انتم بمثله مهتدون و انتم بضياء الله مستضيؤن الى ان يكمل الواحد فاذا انتهى الامر الى الله ان يا اولي الايات تصبرون فان الامر بلغ الى الله ولا يحب الله ان يظهره الا في يوم من يظهره الله انتم يومئذ في نصر الله لتسارعون تا آنجا که میفرماید و ان تستنصرون بالله ثم باسم الوحيد لينصركم الله اذا انتم بما قد قدر الله و دبر لتقدرون و تدبرون - ياللعجب بعضی از قاصرين و كوته نظران برای اثبات دعواي خود ميگویند که بمجرد غروب شمس ربوبيت شمس حقيقت من يظهره الله طالع شد و ليلى در بين نبوده و اين قول با نص صريح حضرت نقطه مابنت دارد چنانکه در آخر شرح كوثر میفرماید فاذا عرفت ما ارشحاك من احكام الرجعة فايقن ان حامل امر الله فرض ان يكون على فطرة من الرسل تا جائيكه میفرماید و ان سنة الله قد قضت من قبل بمثل ما تقضى من بعد كما قال رسول الله (ص) والذي نفسي بيده لتر كبن سنن من قبلكم حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة حتى لا تخطوا من طريقتكم و لا تخطاكم سنة بني اسرائيل اگر اندكى انصاف دهی و از لجاج و اعوجاج باز آئی میفهمی فرمایشات حضرترا که سیرت و سنت خداوند متعال بر این جاری بوده است در زمان فطرت هر رسول و نبی بعث میفرماید رسول و نبی دیگر را که در وقت احاطه ظلمات جهل و حیرت اضافت و منور فرماید جميع افراد عوالم كونه را چنانکه میفرماید قدقضت من قبل بمثل ما تقضى من بعد. بالجمله از جمله مواعید آنحضرت است که در صلوة هياكل برای حضرت ثمره است ولتظهن اللهم في راس كل ست و ستين سنة هيكلا من هياكل الواحد ليرفعون مناهجك في البيان و يا خذون ما قد قدرت من مطالعك في البيان الى يوم تشرقن سمائك و ارضك و ما بينهما بظهور من تظهرنه و در توقيع وحيد اكبر میفرماید وسيظهر الله في ذريتك ان تقضى ما تاعن البيان مايوثرن الملك و يظهن امر الله على العالمين ايضا في صلوة الهياكل فاحفظ اللهم ثمره التي قد اظهرتها في البيان وارجع الى ادلائك فيه بما تحب و ترضى على منهاج امرك و ارتفاع ذكرك كيف شئت و انى شئت ولتربين اللهم شجرة البيان الى يوم من يظهره الله ايضا بحضرت ثمره مرقوم شده ولقد راينا ماسطر من هنالك وانا كنا به عالمين و احفظ نفسك ان لا يحط علمك حزنا ثم ما انزلنا عليك في فؤادك فانا كنا عليك ثم ادلائك لحافضين ايضا بخطه الابهي و مهور بمهره الا على و مكتوب في راس التوقيع اسم الله الوحيد الله اكبر تكبيراً كبيراً هذا كتاب من على قبل

نبیل ذکرالله للعالمین الی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکرالله للعالمین قل کل من عند نقطة البیان لیبدؤن ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و امر به فانک لصراط حق عظیم .

اینکه در شرح کوثر میفرمایند فایقن ان حامل امرالله فرض ان یكون علی فترت من الرسل در کلمات دیگر ایشان نیز هست که اهل بیان در لیل الیل واقع خواهند شد بین آنها و بین حضرت من ینظر طول لیل خواهد بود و در عقبات برزخ الی یوم النشور خواهند ماند بعد از آن میفرمایند فاستلک اللهم بعزتک بان تورقن تلك الشجرة بكل اسمائک حتی تحصی علیها الی ماقد احطت به علما اذلاحدلذ و کرک ولانفاد ولما عندک فاستلک اللهم باسمائک التي قد احصیت علی تلك الشجرة من الا بدالی المستغاث الی ان قال وان ترفعن شجرة الاثبات بما تنسکن به قلوب اولیائک و یرد به صدور امنائک بما یشهدن حروف اثباتک علی سریر سلطنتک و استقلال کبریائک ظاهرین غیر محتجبین و لتسلطنهم علی حروف النفی بما یا خذونهم بما اکتسبت ایدیهم و ینتقمون عنهم بما احتملوا بغير حق فی سبیل ولا تیک اذانک القادر علی ذلك الی آخره انشدکم بالله الحق ای اهل انصاف از بدایت بعثت رسول ص الی غدیر خم و بعد الی صعود روح پرفتوح آنحضرت جمیع اخباریکه بر وصایت و خلافت و عظمت شأن حضرت ولایت مآب صادر و با کمال اهتمام روات خاصه ثبت و ضبط کرده اند زیاده از سی خبر نیست که بعضی از آنها را عامه منکر و بر رد آن اخبار اصرارها دارند و آن اخبار را از احادیث نبوی نمیشمارند و آنقدریکه کلمات مصرحات و آیات بینات حضرت اعلی جل شأنه در علوشان و سمو قدر حضرت ثمره دلالت دارد و نص بر ولایت و وصایت او است عشر آن بلکه عشر عشر آن در اخبار قبل بعد از تفحص و تتبع بنظر نرسیده است و تا کنون شیعیان خالص و محبان مخلص سر از دائره اطاعت و انقیاد آنحضرت نکشیده و بواسطه محبت آن بزرگوار از جان و مال و اعیال و اصفال چشم پوشیده اند ایکور چشمیکه از انوار ساطعة الهیه اغماض نماید و ای بی نور قلبیکه از تجلیات غیبیه قدسیه حقه اعراض کند اینکه نوشته بودید «اما جمال قدم و اسم اعظم روحی لثربته الفداء فردا و حیدا واضحا مشهودا من دون ناصر و معین بنفس مبارک مقابله با جمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض کرد چون شمس روشن بود و چون شمع ساطع برهر انجمن همیشه پرده برانداخت و علم برافراخت و سینه مبارک راهدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد برآورد از بدو امر تا یوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود»

اما الجواب اولاً معنی بعضی از این عبارات مباین با الفاظ و الفاظ آنها مخالف با معانی است مثل این عبارات که نوشته اید که همیشه پرده بر انداخت و علم برافراخت و سینه

و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود. خود انصاف بدهید صدر و ذیل این عبارات باهم بینوتنی دارد یا نه چون مرا باشخص آن نور چشم معارضه و معانده نیست مهر بر لب زده و خاموشم ولی از ادعاهائیکه کرده بودید نمیگذرم و آن این است - سینه را هدف سهام احزاب ساخت کی کجا چه وقت تا در بغداد بودند از طرفی حاجی امین بی دین بعنوان اینکه از طرف حضرت ثمره امین و مأمور گرفتن وجوه مال الله و سهم امام از قاطبه مؤمنین بیان است دوره افتاده در همه بلاد از همه عباد بمغسله و اشتباه پولها گرفته اندوخته ها جمع آوری کرده تشکیل کمپانی خیریه داده چه مبالغ خطیره مال مردم را تصاحب نموده بحضور جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردند در حالتیکه صاحب مال حقیقی بکمال عسرت برای مخارج یومیه معطل بود. و از طرف دیگر الواح بدیعه ایشان بتوسط سلمان نامسلمان بشیراز و یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و طهران و جمیع ولایات ایران میرسید دست تکدی دراز کرده و دهان حرص و آز باز نموده وقت مراجعت کول بار او چون کشگول درویشان از پخته و نپخته دوخته و ندوخته از ماکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو و لبریز بود از اشربه و حلویات یزد و شیراز مینوشیدند از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان میپوشیدند از رنگ و حنای رودان و کرمان می بستند از خربزه و گز اصفهان تناول نموده از پسته و بادام شهر بایک و سیرجان میشکستند سهامی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان دیده و سنانی جز پشمک و نقل بید مشک و باقلوای یزد شنیده نشده که بآن سینه مبارک رسیده باشد عزیزا این عبارات را از برای چه و به که مینویسید در صورتیکه میدانید از بدو ظهور این امر از سرایر و ضمایر هر کسی آگاهم و بر شدايد و رخای هر یک شاهد و گواه در چه مسئله از معضلات مسائل دین و مشکلات دلائل آئین با کدام یک از علمای نجف و کربلا انجمن کرده و از روی برهان سخن راندند.

تو بودی در سپاهان با شکر شاد قلم شاپور میزد تیشه فرهاد

آنانکه از اول ظهور سر جانبازی بر کف ارادت نهاده زبان تبلیغ و ارشاد در میان عالی و دانی گشاده از روی براهین عقلیه و قوانین نقلیه و استشهدایات باهرات و معجزات متکثرات علمای زمان ربابی نحو کان باین دین مبین دعوت و تبلیغ مینودند - چون ملامحمدجعفر کاشانی و حاجی سید جواد طباطبائی و متولی باشی قمی و ملا رجب علی قهیر که هر یکی از آن بزرگواران جمعی از آقایان نجف اشرف و کربلای معلا را چون جناب شیخ مرتضی و حاجی میرزاعلینقی حجة الاسلام و حاجی میرزاحیب الله و حاجی میرزاحسن شیرازی و حاجی میرزاابوالقاسم طباطبائی و فاضل اردکانی و غیره را تبلیغ کرده و هدایت مینمودند والا بر شما معلوم میشد که در بغداد چگونه زیست میکردید و چسان اعلاى کلمة حق مینمودید والله که انصاف ندارید ولی جناب ابوی کاری که کردند بخلاف دیدن و مشی انبیاء و حکم خدا که فرموده قولو اقوالینا اشرایکه خود را منسوب باین طایفه کرده و بیدین و لامذهب صرف بوده چون سید ببرکاشی و شاه

میرزای کاشی اغوا نموده علاوه بر قتل آن مظلومین که از مؤمنین بیان شهید کردند ارائه بقتل ملا آقای دربندی کرده که او را کشته و اموال او را ببرند و این حرکت زشت چون تیر انداختن بشاه ایران سبب اختلال حال و اغتشاش امر قاطبه بیانین و اسباب تحیر بلکه موجب تنفر اغلی از علمای بزرگ گردیده کسیرا که برهانی باهر و بینة بین در دست است شایسته نیست که فساد و فتنه آغازد و خود را مورد توبیخ عارف و عامی سازد بالجمله اینکه نوشته بودید «امکان از نسیم جان بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازۀ دلبریش در جهان علیین افتاده»

اولاً بفرمائید آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز چه معنی دارد واقعاً حیف است کسی پس از چهل سال تربیت و معاشرت با اهل علم و فضل و ممارست بکتب علمیه این گونه عبارات بیربط مهمل را بنویسد و بولایات بعیده گسیل نماید اینکه نوشته اید «آن عمه محترمه باید سر حلقۀ ورقات مقدسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدرات منجذبه در کتاب علیین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم» من را چون از ورقۀ سدرۀ مبارکه و ثمرۀ شجرۀ طیبه خوانده اید حال میخواهد بمقتضای فطرت اصلیه و جوهر ذاتیه بورقات دیگر ابلاغ امر الهی نماید و از زجاج خاطر آنها غبار غفلت و زنگ کدورت بزداید نمیداند چه بگوید اگر بگوید آن مهدی موعود و شخص معهود که تمام کتب سماوی و آیات منزله الهی بر ظهورش گواه و جمله انبیای کرام برجلالت شأن و بزرگواریش آگاه بوده اند از افق غیب جلوه ظهور بخشیده و بجمع گمگشتگان بادیۀ حیرانی جرعه وصال چشانیده وجوده اثباته و دلیله آیاته لوای اننی انالله لاله الاانا افراخته و کوس لمن الملک الیوم الله الواحدالقهار نواخته چون مهر درخشنده از افق غیب طلوع نموده و نقاب حجاب از چهره شاهد مقصود گشوده جوهره عوالم معنی را در قوالب الفاظ گنجانیده اشباح مراتب شهود را با علی درجه وجود رسانیده احکامیکه اعمال بان موجب ارتقای بمراتب عالیه معنویه و انتظام امور صوریه از جانب خدا برای خلق آورده حارس و نگاهبانی چون خود برای عباد معین فرموده زیرا که تمام معارف علمیه و احکام الهیه از کتاب و سنت که برای تربیت خلق آورده بدیهی است که در این زمان قلیل حیات بدنیه خلق قابل درک و فهم آن نمی باشد نفوس انسانیه و هیاکل بشریه باید اندک اندک بکمال و تمامیت خود برسد کماقال الله تعالی و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فاذره فاستغلظ فاستوی علی سوجه. اطوار خلقیه و ترقیات کونیه در تمامی ذرات مکونات لازم و جاری است بمصداق انک میت و انهم میتون در هر جمع تفریق و در هر ترکیب تفکیکی است و از بری هرنفسی اجلی مقدر و مقرر است لهذا شخص نبی و رسول را لازم است که امر صلاح و فلاح امت و بیان شرع و سنت خود را در دست امینی و حکیمی حافظ و بصیر سپارد و او را والی احکام و راعی اغنام و نایب مناب خود نماید و این مطلب از بدیهیات اولیه است که شخص نبی مؤید بوحی و

و الهام تا کسی را قابل تاج خلافت و وصایت نداند ولایق بر اصلاح حال عباد نهمد او را باین موهبت عظمی و عطیة کبری مفتخر نمیسازد این است که فرموده و ان لم تفعل فما بلغت رسالته چون همواره در هر دوره ارباب هوا و هوس خود را بکسوت نفوس مقدس جلوه میدهند که عبادالله را بتیه ضلالت اندازند بجهت این بود که هریک از سفرای الهی در حین حیوة خود برای حفاظت و حراست سنن و احکام و ترقی کافه انام خلیفه و جانشین تعیین فرموده اند.

اوضح از این بگویم شخص نبی بمنزله پدر امت است چنانکه فرموده اند انا و علی ابوا هذه الامة نطفه معارف رباینه را در ارحام نفوس بشریه القا مینمایند و اولیاء او را پرورش میدهند تا بحد بلوغ کمال رسند این است معنی الیوم اکملت لکم دینکم بواسطه تعدد اوصیاء و خلفاء همیشه جاری و ساری بوده چنانکه بدیع اول وصی خود فرمود شیث هبة الله را و دوازده نفر از اوصیای او بودند تا زمان غیبت و فترت شده بعد مبعوث شد حضرت نوح وصی خود گردانید سام را کذلک دوازده نفر از اوصیای آنحضرت بودند تا زمان غیبت و فترت رسیده بعد مبعوث شد حضرت خلیل و وصی خود کرد حضرت اسمعیل را بودند دوازده نفر از اوصیای آن بزرگوار تا زمان غیبت و فترت رسیده بعد مبعوث شد حضرت کلیم و وصی خود فرمود یوشع را کذلک بودند دوازده نفر از اوصیای آنحضرت تا زمان غیبت و فترت شده بعد مبعوث شد حضرت روح و وصی خود فرمود شمعون را و بعد دوازده نفر از اوصیای آنحضرت را تا آنکه زمان فترت و غیبت شد پس مبعوث شد نقطه فرقان و وصی خود فرمود ابن عم خود علی ابن ابی طالب را و یازده نفر از اولاد آنحضرت را و این امر غیبت و فترت در تمام امم بوده چنانکه میفرمایند حدوالنعل بالنعل والقدة بالقدة کذلک تعدد و تعیین اوصیاء بهمین نهجی است که ذکر شد مشی و دیدن و رفتار جمیع انبیاء از این قرار بوده ولن تجد لسنة الله تبدیلا حال بعد از این تفاصیلی که ذکر شد بخلق بیچاره چگونه باید تبلیغ کرد بگویم حضرت نقطه بذر احکام الهیه را در اراضی افنده و نفوس خلق افکند ولی حافظ و حارس برای تربیت و حفظ آنها از آفات سماوی و ارضی مقرر فرموده که آنها را بشمر رساند و یا آن پدر رحیم القاء نطفه توحید و معرفت در ارحام نفوس بشریه کرد ولی مربی و دایه تعیین فرمود که آنها را از پستان ولایت شیر دهد و بحد رشد و کمال برساند بکدام ضعیف العقل و سخیف العقیده بگویم شمس من ینظر بشمس ربوبیت نقطه اولی اتصال پیدا کرد و مابین این دو یوم لیلی فاصله نبود اگر پیرسند که انبیای قبل مبشر انبیای بعد بوده اند همچنین انبیای بعد مصدق انبیای قبل بوده اند آیا در حق این شخص مدعی نص قاطع از حضرت نقطه در دست داری ناچارم بگویم نصوص عدیده بخلاف ادعای ایشان در دست است اگر ایراد کنند پس برهانیکه موجب اطمینان ما بیچارگان شود چیست جز اینکه بگویم اولاً که میفرمایند نفس ادعا حجة است و ثانیاً محض اسکات و اغفال جهال بعضی کلمات تلفیق نموده اسم آنها را آیات گذارده اند اگر سؤال کنند آیا آن آیات از روی کسب و تعلم و تحصیل است یا از لسان فطرت که نقطه بیان آورده لا علاجم بگویم

از بدایت سن جمیع اوقاترا صرف صرف و نحو و منطق و معانی بیان و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و علوم ادبیه و بدیع و عروض کرده و همیشه مشغول بمطالعه کتب سماویه و مداومت اشعار و قصاید عربیه و معاشرت حکماء و عرفاء و دراویش و صوفیه بوده است زیاده از بیست سال در کتاب بیان و توقیعات مبارکه نقطه اولی غور و غوص داشته است اگر سؤال کنند که پس از این ریاضیات و زحمات و ممارست بکتاب سماوی و تحصیل علوم والسنه آیا آیاتیکه آورده عظمت و هیمنه و اثر آیات نقطه بیانرا دارد یا نه جز اینکه بگویم با آن همه تصنع و مراعات سجع و قوافی و تلیق عبارات مغلغه چون خط سنگلاخ همه را بنقاشی و بزک آرایش داده که هر بصیری ببیند عیبش را میداند و کشف معابیش می تواند و اقتباس و استراق آنها را از محل دیگری بخوبی میفهمد سوای اینها چیز دیگر در میانه نیست اگر سؤال نمایند با کدام برهان قبول این امر خطیر باید کرد جز اینکه بگویم محض ادعا که دیگر کس نتواند این ادعا را کرد و در جواب بگویند تو خود در اوایل این اوراق اسامی اشخاصی چند نگاشته که همه دعوی من یظهري داشته اند و دعاوی آنها باطل بوده پس این ادعا هم باطل و بدون برهان از درجه اعتنا و قبول ساقط و عاقل است اگر سؤال نمایند که نقطه بیان در احکام فرموده اند که ما حکم نجاست را از نطفه برداشته ایم محض احترام وجود مبارک حضرت من یظهر که در نطفه ایشان حکم طهارت جاری شود و ایضاً در احکام بیان در تعلیم اطفال فرموده اند که اطفال را بچوب نزنند و اذیت نمایند شاید حضرت من یظهر درمیان آنها باشد و قلب مبارک او محزون شود در وقتیکه این احکامرا در کتاب بیان مرقوم فرمودند این من یظهره الله مردی بود سی چهل ساله و همچنین توقیعی بحضرت من یظهر نکاشته اند که در مکتب خانه من یظهره الله بایشان برسد و صورت آن توقیع این است که نوشته میشود در صدر آن لوح بفارسی مرقوم فرموده اند.

در مکتب خانه من یظهره الله نور فرمایند

هو الابهی الله لاله الاله العزیز المحبوب له مافی السموات و مافی الارض و مابینهما و هو المہيمن القیوم و انه لکتاب من الله المہيمن القیوم الی الله العزیز المحبوب علی ان البیان و من فیه هدیه منی الیک موقناً علی ان لاله الالنت و ان الامر والخلق لک ومالاحد من شئی الابک و ان من تظهرنه عبدک و حجتک للاحاطبته باذنک و اقول لوتعزلن فی القیمة الاخری من فی البیان حین الذی تشرب اللبن من ثدی امک باشارة من یدیک لکنت محمود افی اشارتک ولوانه لاریب فیه لتصبرن تسعة عشر سنة لتجزی من دان به فضلاً من عندک انک کنت ذافضل عظیمما و انک تکفی کلشئی عن کلشئی و لایکفی عنک من شئی لافی السموات و لافی الارض و لامابینهما و انک انت کنت کافیا علیما وانک کنت علی کلشئی قدیرا

باید بگویم در جواب میگویند که در مکتب خانه لدنی بوده است اگر سؤال کنند مکتب

خانهٔ لدنی عالم انوار و مجردات است توقیع لازم نبود باید بگویم ما عباد را در این موارد لم و بم گفتن چون و چرا آوردن و فضولی کردن نمیرسد یعنی اگر عذر است همین بس است اگر سؤال نمایند که حضرت ثمره را غیر از نص حضرت نقطه برهانی برای اطمینان ما بیچارگان هست که از سلم ایمان نلغزیم و با علی مدارج علم و ایقان فائز شویم جز اینکه بگویم بلی آثار ظاهره و آیات نازله از آنحضرت از حد احصاء و ضبط خارج است چرا از روز اولی که ناطق بآیات الهی شده اند تا کنون علی التوالی در تمام ایام ولیالی آیات و آثار از آنحضرت ظاهر و در جمیع اقطار و اطراف عالم منتشر گردیده و جز خداوند عالم احدی محیط و محصی کل آنها نیست ولی آنچه از آثار ظاهره و انوار باهره و آیات منزله و کتب مدونه و الواح محفوظه بنظر این کمینه رسیده از این قرار است آثار الازلیه سه جلد مرآت البیان اخلاق روحانیین کتاب علیین کتاب دیوان کتاب هیاکل بشأن آیات و مناجات هزار و یک هیکل دوجلد کتاب هیاکل بطرز مناجات صدوده هیکل یک جلد زیارات مرتب شده دو جلد ثالی مجالی صحیفه الوحیدیه صحیفه المخزون صحیفه النور صحیفه القدر صحیفه هائیه و واویه صحیفه الابهیجه صحیفه الابتهاجیه صحیفه الاوسعیه صحیفه المرایا صحیفه المرائی عربی صحیفه المرائی ترجمه بفارسی لمعات الازل کتاب حیات کتاب قدس الازل کتاب وجه کتاب طوبی کتاب مستیقظ تعزید الانس کتاب واحد دو جلد ایضاً کتاب واحد که سه جلد باشد و هر کدام نوزده سوره است بشأن آیات اهتزاز القدس کتاب وجدیه کتاب بسمله رسالهٔ احرفیه رسالهٔ صالحیه رساله هادیه تفسیر سوره روم معوذتین جواب سؤالات ملاعبدالرحیم قزوینی کتاب لوح مسطور کتب توقیعات چندین جلد ایضاً توقیعات لایعد و لایحصى کتب خطبات مرتب شده دو جلد کتاب بهاج خلاصه الاحکام دو جلد مفصل و مختصر کتب جواب سؤالات مرتب شده چندین جلد شرح قصیده عربی بعربی سه جلد شرح قصیده عربی بفارسی یک جلد شرح قصیده فارسی بعربی یک جلد شرح قصیده فارسی بفارسی سه قصیده کتاب نور کتاب اواه شرح تمام سوره بقره کتاب لمعات کتاب سطعات کتاب لحظات شرح سوره روم تفسیر سوره مریم تفسیر سوره هل اتی تفسیر سوره و المرسلات تفسیر سوره اذا وقعت الواقعة تفسیر سوره الرحمن تفسیر آیهٔ ماکان محمد ابا احد شرح آیه معراج کتاب آثار بلا اسم متمم بیان لواحظ و نصایح بطرز هیکلی کتاب اقصی.

تمام این کتب و رسایل و تفاسیر و الواح و آیات از لسان فطرت است چنانکه حضرت نقطهٔ اولی در توقیعات مبارکه تصریح باین مطلب میفرمایند و از آنجمله این توقیع است که خطاب بخود حضرت ثمره میفرمایند قل ما تعلمت مثل انتم تتعلمون قد فطرالله کینونیتی بامر و انطقتی کیف یشاء من عنده انه علام لطیف و در مقامی دیگر میفرماید قل ان مثل منزل الله علی کمثل منازل الله علی محمد رسول الله من قبل و کمثل منزل علی نقطهٔ البیان و ماینزل علی من ینظرنه دار الاخرة الی آخر و در مقامی دیگر در باره حضرت ثمره میفرمایند و قد انطقه الله بقدرته و فطر کینونیه بمشیته و در لوح حاجی سید

جواد مرقوم میفرمایند یا جواد انالنبشرنک بمرآت قد حکت عن الله ربک فی سن عددالواحد لیلون من عندالله ما یلقین علی فطرته جودا من لدنا فطوبی للمستدرکین و در جای دیگر میفرمایند که تا امروز مثل این ثمره ازلیه و مرآت الهیه کسی از لسان فطرت محضه تکلم نکرده است بالجمله اینکه نوشته بودید.

«تا وقت باقی است فرصت را غنیمت دار و یوسف مصر الهی را بثمان بخش دراهم معدوده مفروش صحبت یوسف به از دراهم معدود دراهم معدود در اینمقام نفوسی هستند که سبب احتجاب کردند و علت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شؤن هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد»

اولاً مقامات و شؤن هر نفوسی غلط است باید هر نفسی باشد نه هر نفوسی ثانیاً اینکه نوشته اید دراهم معدود نفوسی هستند که سبب احتجاب کردند بلی این مطلب صحیح است همواره دراهم معدود و طالبین آن مبعوض و مردود اهل فقر و مردان حق بوده و همیشه اولیای خدا از دنیا و اهل آن اعراض داشته اند هیچ وقت بدولت و مکتب و قعی نگذاشته اند این است که فرموده اند الدنیا حیفة و طلابها کلاب ولی الحال از خود آن نور چشم عزیز انصاف میطلبم که پدر و عم شما هرکدامی مصداق چه حال بودند اوضاع تجلل و تجمل و اسباب سلطنت و ریاست پدر بزرگوارت را که از هرجهت بعین عیان دیده و میدانی حال کثیرالاختلال حضرت ثمره را اگر ندیده لابد شنیده بحیث یکفی سمعه عن عیانه که آنحضرت بچه پریشانی و عسرت در آن گوشه محبس زندگانی میکند بیخود نبود که همه احباب و انصار از دورش پاشیده گرد شما جمع آمدند که الناس مع الدنیا یمیلون حیث مالت ویجتمعون حیث اجتمعت حتی همین آمدن اولاد آنحضرت بنزد شما که در فقرات بعدد ذکر میفرمائید از همین باب بوده چنانچه عقیل برادر حضرت امیر(ع) آن حضرت را گذارده بشام نزد معاویه رفت و از بدو خلقت الی کنون هرچه دیده و شنیده شده طالبان دراهم معدود با حق طرف شده و دین را بثمان بخش فروخته اند چون اصحاب معاویه و انصار عثمان و لشکر عبیدالله زیاد و همچنین سایر اشقیاء در همه اعصار و ادوار و هیچوقت اهل حق بر کثرت مال نبالیده و از اختلال حال ننالیده اند همیشه بزرگان دین و راهنمایان طریقه حق یقین از وجود فقر فخر داشته اند والفقر فخری و انامسکین اجالس المساکین فرموده اند و اینکه نوشته اید مقامات هر نفوسی از روش و سلوک او واضح و مشهود گردد روش و سلوکی که عندالله مرضی و محبوب باشد ندانستم کدام بود معارضه با نقطه بیان و مخالفت با کتاب و سنت و حکم بقتل جمعی از ادلاء بیان چون جناب حاجی سیدمحمداصفهانی و غیره در عکا و در کربلا چون جناب ملارجبعلی قهیر و برادرش و در کاظمین مثل میرزا بزرگ کرمانشاهی و در عکا جمعی از مؤمنین دیگر با آن وصایاییکه حضرت نقطه در حفظ نفوس و شئون اهل بیان فرموده چنانکه در صلوات هیاکل میفرمایند اللهم صل علی البیان و من آمن به فی کل شأن احدی احدیرا نباید محزون نماید چه جای آنکه با کمال قساوت قلب حکم بقتل

چنین بزرگواران نماید من قتل نفسا متعمداً فجزائه جهنم بگمان اینکه بواسطه قتل این نفوس مقدسه انوار الهی خاموش و عهدیکه بسته اند فراموش خواهد شد روش و سلوکی غیر از عوام فریفتن و خواص کشتن و انکار حق کردن و دعوی ناحق نمودن و تصدیق افعال حروف نفی کردن و انکار معاد و جزا نمودن و ابوحنیفه را بر حضرت صادق که قوام مذهب اسلام بوجود آن بزرگوار بود رجحان دادن جعفر کذاب را جعفر صادق خواندن ابواب و نواب اربعه خصوصاً حسین ابن روح را طعن و بد گفتن و شرب دخان کردن فتوی بملاهی و مناهی دادن صراحتاً دروغ گفتن تهمت زدن و افترا بستن و اسمش را پلتیک الهی گذاردن نسبت کذب بنقطه بیان دادن سلوک و روشی دیگر دیده و شنیده نشده اگر این گونه اطوار و افعال دیدن و روش انبیاء و سفرای الهی است پس علی الاسلام السلام.

اینکه نوشته بودید «بدر منیر را انوار مبین باید و سراج و هاج را پرتو اثیر بحر اعظم را موج در ربار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحریرا رویح جان پروری شجره طیبه ثمره آبدار آرد و معین صافی آب خوشگوار»

یا معاشرالمنصفین انشدکم بالله این عبارات چیست که مربای مربی آفاق و انفس با کمال دقت و اهتمام با نهایت فراغت بال نگاشته و ارسال داشته بعبارت اخری مرا تبلیغ نموده باین عبارت که بدر منیر را انوار مبین باید و سراج و هاج را پرتو اثیر یعنی شه بحر اعظم را موج در ربار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار بکجا برخورد و دعوی چه بود ابر آذریا فیض بهاری شاید شاهد کدام مطلب است و نسیم سحریرا رویح جان پروری قاصد کدام مذهب شجره طیبه ثمره آب دار آرد صحیح ولی معین صافی آب خوشگوار چه معنی دارد علم الله که هرقدر این عبارات را دنبال نمایم و زبان نقادی بر قرح قائل آن گشایم میبینم معایب خود گفتن است خاصه اگر در دست جاهلی افتد بعداوت جبلی این مضامین را دست آویز خود کرده بعارف و عامی نماید و زبان طعن و لعن بگشاید باری باین لحاظیکه نوشته شد میخواستم از موسی و ثعبانش و از عیسی و رهبانش صرف نظر نمایم از آفتاب و انوار و از گلزار و از رایحه عنبربار سخنی درمیان نیارم دریا و موجش عنقا و اوجش را بگذارم و بگذرم دیدم تمام اوراقیکه نوشته اید مقدمات اظهار مطلبی است که در خزینه خاطر سپرده اید اندک اندک آن سر نهانی و آن مقصود اصلی خود را بواسطه قاصد قلم و رسول زبان بصورت بیان آورده اید و آن این است که نوشته اید با وجود این «نفوس پرخمویی که بذاتها محتاج مربی و محافظ و معین هستند چگونه توانند که مربی آفاق کردند و فایض بر اهل میثاق لاوالله ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش مریش طیبی نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود» چون از ایراد الفاظ مستحجنه متنفر و خسته ام برد و نقادی آنها نمیپردازم ولی مطلبی را که مقصودت بود دانستم و آن این است کسیکه نتواند عیال و اطفال خود را تربیت نماید چگونه مربی عوالم آفاق و انفس تواند شد اولاً میگویم عبارتیرا که خدای

متعال از زبان حبیبش خبر داده **من اعتدی علیکم فاعتد و اعلیه بمثل ما اعتدی علیکم** چون خود مبادرت بر بی ادبی و جسارت کردی میگویم اگر در وجود خود شخص عیب و منقصتی باشد دفع و رفع او لازم تر است تا کسیکه باو انتساب دارد سالهای دراز جناب ابویرا مرض فتق ملازم رکاب و رعشه دست شاهد حضور و غیاب. (و در کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیک هم تصریح باین مطلب شده است)

این دو مرض را نتوانستند دفع و رفع کنند پس چگونه توانند امراض مزمنه نفسانیه عباد را مداوا کنند طیب یدای الناس و هو علیل و سالهای سال جمال قدم و ملیک وجود و عدم مفتوق و با «بد» مرتعش بسر بردند و حال آنکه بدلائل عقلیه و نقلیه ثابت میشود که شخص نبی و وصی که مظهر تامه حق و آیه الله است باید از تمام معایب و نقایص صوری و معنوی عری و بری باشد قدح کرم شب تاب برطلعت آفتاب و ذم سراب بر آب از شرف خود کاستن و رسوائی خویش خواستن است اما مطلبیکه قبل نوشته اید نتوانسته عیال و اصفال خود را تربیت نماید اگر در اخبار احوالات انبیاء و پیغمبران الهی نگاه کنی میدانی که اغلب انبیاء و اوصیاء و بزرگان بجهت تحصیل علو درجات و استدراک مراتب عالیه مبتلا باولاد ناخلف و عیال نااهل و اقارب موذی بوده اند چون حضرت لوط و نوح و حضرت ختمی مآب و حضرت حسن و بعضی از ائمه دیگر و هکذا سائر مؤمنین در همه اعصار و نص صریح کتاب الهی خطاب بمؤمنین یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوالکم فاحذروهم دلیل حقانیت این مقال است اینکه نوشته اید «ابناء برخی از مدعیان که خویش را مربی کل میخوانند و قطب فلک اعظم میشمارند باین بقعه مبارکه پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک و بطلان مادون مرقوم نمودند»

اولاً نمیداند این چند ورق را خود آن نورچشم ملاحظه نموده اید و فرستاده اید یا خیر اگر ملاحظه نموده اید خوب بود اول مطالعه نموده بعد ارسال دارید اگر ملاحظه شده خیلی عجب است که راضی شدید این اوراق را بدست عارف و عامی بیندازید و باین مزخرفات احتجاج نمائید و ثانیاً عرض مینمایم و ماهی اول قارورة لسرت فی الاسلام اگرچه سابقاً جواب اجمالی نوشته شده ولی باز سطری چند محض یاد آوردن از مجاری حالات انبیای قبل مینویسم تا مطلع باشید اول کسیکه از حق اعراض کرد از غلبه حسد برادر خود را هلاک نمود قایل بود دویمی پسر نوح که از حق هزیمت کرده و گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء و بکوه ضلالت پناه برد سیمی ابناء یعقوب بودند که کردند آنچه کردند و در دوره فرقان عقیل برادر حضرت ولایتما ب وزید پسر امام حسن و دو پسران حضرت موسی ابن جعفر که هر دو در صحن کاظمین مدفونند و جعفر کذاب و امثال ذلک بسیار بوده اند والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب من ربهم و لهم عذاب شدید اما اینکه نوشته بودید «از روش و حرکت آنها در پیش بیگانه و خویش خجل و مجبور برجوع و معاودت نمودند»

پلی چنین است ولی از قراریکه خبر صریح رسیده برای آنها شهریه مقرر داشته اید که آنچه آیات و توقیعات مبارکه نازل میشود با سایر اخبار چون روزنامه نویسان بنگارند و شما را از آمد و شد اعدا و احباب آگاه دارند که هرکدام از احبا و مهاجرین را که بتوانید دستگیر نموده اگر بشود خودش را هلاک مصحوبات او را ضبط والا همان آثار و آیات محموله را گرفته سد سبیل و قطع رسل کرده شهرت بدهید که نطق از آنحضرت گرفته شده اصلاً آثاری از او ظاهر نمیشود یزیدون ان یطفئوا نورالله بافواهمم والله متم نوره ولوکره المشرکون بالجمله اینکه نوشته بودید «آیا انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهانتاب محجوب گشت لاوالله لاوالله»

یابن الانصاف کسیرا که نقطه بیان ارواح ماعداه فده در توقیعات مبارکات و آیات بینات و کلمات مقدسات و الواح ممتنعات که اغلب آنها بخط مبارک آن حضرت فعلاً موجود است این همه تعریفات و توصیفات و فضایل و کلمات درباره او ذکر بفرماید حتی اینکه عرش او را عرش خود و مقام او را مقام خود و نفس او را نفس خود و لسان او را لسان خود و آیات او را آیات خود بخواند و او را قیم و مقوم و حافظ و ناصر بیان و اهل بیان قرار دهد اصدار و اظهار بقیه بیان را بعهدہ او واگذارد چنانچه در نص صریح لوح وصیت میفرماید **وان اظهرالله عزافی ایامک فاطهر المناهج الثمانیه** معنی این عبارت بسی واضح و ظاهر است چرا که بناء و اساس بیان بر نوزده واحد و منهاج شده که هر واحدی نوزده باب است و زیاده از یازده واحد از خود حضرت نقطه اولی ظاهر نشده است اظهار منهاج ثمانیه بقیه بیانرا بعهدہ حضرت ثمره فرموده میفرماید اگر عز و غلبه در ایام حیات تو ظاهر شد منهاج ثمانیه بقیه بیانرا بگو و ظاهر ساز و بمردم برسان چنین کسی قطره کدره و شراره شده شما بحر حیات و عذب فرات و آفتاب جهانتاب چه قدر شبیه است این عبارات شما باقاول و مقتریات بعضی از منافقین در حق امیرالمؤمنین علی (ع) که میگفتند علی شیها بدزدی میرود و روزها بفقرء بذل میکند و بعضی میگفتند علی طهارت نمیگیرد بعضی دیگر میگفتند علی نماز نمیخواند و بعضی میگفتند علی دائم الجنب است و هرگز غسل جنابت نکرده حتی آنکه خود آنحضرت در باره مقتریات عمروعاص میفرماید **یاعجبا لابن النابغة یزعم لاهل الشام ان بی دعاة وانی امرء تلغابه اعافس و امارس الخ باز خانه آن منافقین آباد که نسبت عجل سامری بان حضرت نداند و دجال آخرالزمانش نخواندند چنانچه شما بحضرت ثمره نسبت دادید منافقین قبل هرچه کردند باز خلیفه چهارمش دانستند و انکار همه فضایل و کرامتش را نکردند یا سبحان الله چه بی انصاف و قسی القلب مردمانیکه از آیات منزله چشم پوشیده و از حق اعراض کرده ماتهوری انفس خود را بر رضای الهی رجحان دادند کسیکه بعد از پنجاه یا شصت سال تربیت و اطلاع بر مقدمات و تتبع دواوین فصحا و ادباء و محشور بودن با عرفاء و حکماء و ممارست تامه در کتاب بیان و آیات بدیعه و باصطلاح خودشان**

لوحی بخط خودش بیکی از اصحاب خود بنویسند باین عبارت که فلان مطلب را بضمیمه فلان مطلب بفلان شخص برسانید ضمیمه را بظای اخت الطاء نوشته با قلمتراش دسته ظارا حک کرده که الان در دست هر که انکاری در این قضیه دارد بیاید بنمایانم چنین کسی دعوی من یظهري مینماید بدون برهان آن همه آیاتیکه در حق حضرت ثمره نازلشده و ایشانرا حضرت نقطه وصی و قائم مقام خود قرار داده و اجرای احکام بیان را موکول بامر ایشان نموده و خط نسخ بر همه احکام بیان کشیده گاهی میگوید که در اجرای احکام بیان بداء وارد شده گاهی این اشعار را انتشار میدهد

بیان از من شده صادر منم بر نسخ او قادر
کنون بر وی شدم آمر چرا کو شد مر ساجد

گاهی میگوید که صاحب بیان بعضی مطالبرا نفهمیده بعضی اوقات میگوید که با حضرت نقطه قرار داده بودیم بجهت حفظ مراتب و شئون احکام الله که یک چندی احکام بیان در پرده خفا بماند و زمام این امر را برحسب صورت بدست احقر و اصغر و اخس ناس بسپاریم که اعدای بطرف او متوجه شده از قتل من صرف نظر نمایند تا دین بیان قوام و رواجی گیرد آنوقت طلعت قدم از افق عدم بروز و ظهور نماید گوسالهای باغ وحش هم این دعاویرا با آنهمه تباین و تضاد قبول کرده آما وصدقنا گفته کسی نیست که از این شخص مدعی سؤال نماید قرارداد شما با حضرت نقطه در کجا اتفاق افتاده و برهان این دعوی شما چیست و شاهد بر این مطلب شما کیست اگر فی الواقع راست میگوئی صحت صدق و راستی از مستقلات عقلی است چون حسن و قبح اشیاء پس بناء علیه آن بزرگوار این همه تمجید و تجلیل از حضرت ثمره کرده و عرش او را عرش خود فرموده نفس او را نفس خود شمرده و این همه آیات باهرات که در حق آنحضرت نازل فرموده نعوذ بالله دروغ بوده است لاوالله العلی العظیم ما بدلائل عقلیه و نقلیه و آفایه و انفسیه ثابت کرده ایم که آنحضرت از جانب حق برای هدایت و ترقی خلق مبعوث شده و دامن عصمتش از لوث معاصی و معایب و نقایص منزّه و پاک است و چنین نسبتی بآنحضرت کفر محض و شرک صرف است با این دلایل و براهین مدعی دروغ میگوید و اگر فی الواقع کسیکه دروغ بگوید و نسبت سهو و خطا بنقطه اولی بدهد و بعضی از حلالهای خدا را حرام و برخی از حرامهای خدا را حلال نماید و بدون اقامه حجت و برهان دعوی من یظهري کند پس من یظهر بودن کاری ندارد یاللعجب از حمقای زمان که مشک را از پشک نشناسند و معنی را از لفظ خالی بی معنی فرق نگذارند حق را از باطل تمیز ندهند و حال آنکه فهمیدن این مطلب اظهر من الشمس است زیرا که اگر ادعای بی بینه و برهانرا کسی قبول نماید بحکم عقل سلیم آن شخص مجنون و سفیه است بجهت اینکه این دعوا بر خلاف قوانین عقلاء و طریقه انبیاء میباشد جمیع بیانین متحداً معتقدند براینکه نقطه بیان تصریح فرموده در تحدید طول لیل الیل و فاصله مابین ظهور آنحضرت و ظهور حضرت من یظهره الله بمدت زمانیکه مطابق است با عدد مستغاث چنانکه فرموده است جل ذکره فاسئلك اللهم بعزتک ان تورقن تلك الشجرة بكل اسمانک حتی تحصی

عليها الى ما قد احطت به علما اذلاحد لذكرک و لانفاد لما عندک فاستلک اللهم باسمائک التي قد احصيت على تلك الشجرة من الابد الى المستغاث تبعه مدعی ميگویند در جای دیگر هم فرموده اند عبارتی که حاصلش این است که اگر فی الحین ظاهر شود تصدیق او لازم است ولی آنچه تجسس و تفحص در کلمات و آثار نقطه بیان نمودیم که فی الحین که دلالت بر این زمان بکند نیافتیم بر فرض که باشد معنی آن واضح است چنانچه در چندین موضع از بیان صریحاً ذکر شده در باره من يظهره الله که او است امروزه نفس من ظهر پس بناء علی هذا ظهور من يظهره الله فی الحین همان ظهور حضرت نقطه است چنانچه شمس طالعه در امروز عین همان شمس طالعه در فردا هست.

گر ز مغرب بسر زند خورشید سر عین خورشید است نی چیز دگر

و بعد ذلک کله باز اتفاق کل عقلای عالم است دعوی بلا دلیل و ادعای بدون برهان را شخص عاقل هرگز اجابت نکند و اگر دلیلی واضح و برهانی لائح آورد که کل من علی الارض از اتیان بمثل او عاجز باشند بر کل من فی الارض اجابتش لازم و اطاعتش واجب است نه اینکه با بعضی عبارات مسروقه و کلمات محفوظه و لغات مغلوطه مغلطه کرده خود را بیاراید و دعوی باطل نماید

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر یار
برگرفته چون عصای او عصا
ز این عمل تا آن عمل راهی شگرف
رحمة الله این عمل را از وفا

گیرم که مار چو به کند تن بشکل مار
ساحران با موسی از استیزها
ز این عصا تا آن عصا فرقیست ژرف
لعنت الله آن عمل را در قفا

بالجمله اینکه نوشته بودید «گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر ایشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصاید و غزلیات و مثنوی که در دست است کفایت است»

چه که مقصودم ختم کلام و قطع رشته سخن است والا مینوشتم بعضی از آن قصاید و غزلیات و مثنوی های جناب ابوی را تا بر اهل دانش و بینش و فصحای زمان و شعرای زمین مشهود و مکشوف نمایم پایه و مایه اشعار ایشان را که در تمام غزلیات یک غزل بسلاست و ملاحظت مجمر اصفهانی و فروغی ندارند چه جای شیخ سعدی و در تمام قصاید یک قصیده چون قآنی و فرخی و حکیم ذوقی بسطامی ندارند چه جای انوری و منوچهری و خاقانی و شعرای ترکستان و در تمام مثنویهای ایشان یک حکایتی مثل فاضل نراقی و حکیم نصیر اصفهانی ندارند چه جای شیخ بهائی و مولوی رومی آقاجان من این عبارات را برای چه مینویسید بگمان شما آنکه برای مخدرات تا کور مازندران و بجهة ورقات مشعشات یزد و خراسان لوح صادر میفرمائید واقعاً اگر جناب ابوی خیال داشتند برخلاف رویه و دیدن انبیاء و رسل الهی و نصوص صریحه قرآن مجید که در جانی میفرماید و ما علمناه الشعر وما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین و در جای دیگر میفرماید انه لقول

رسول کریم وما هو بقول شاعر قلیلا ماتؤمنون برهان و حجت من یظهري خود را منظومات و اشعار قرار دهند و خویش را مصدوق آیه شریفه والشعراء یتبعهم الغاون بگردانند خوب بود و امیداشتند ملامحمد لال زرنندی که شاعر ماهرى بود و در ابتدا هم خودش دعوى من یظهري کرد چون دید پیشرفت نکرد بجانب ابوی گروه نموده و قصاید غرا در مدح ایشان انشاد کرد از آن جمله قصیده ایست که بچنگ قصیده معروف طراز یزدی رفته و بهمان سبک ساخته و یکی از اشعار آن قصیده این است.

خلق گویند خدائی و من اندر غضب آیم پرده برداشته میسند بخود ننگ خدائی

و روزیکه این قصیده را در مجمع عام بحضور مبارک خواند چقدرها مورد تحسین و تمجید گردید همین ملا محمد را وادار کرده بودند اشعار بلند فصیح ملیح بلیغ خوب ساخته باسم ایشان کرده بود والا این منظومات مهملات و اشعار بی معنی امثال اشعار مفخر اصفهانی که از طبع مبارک خودشان صادر شده اسباب افتضاح و مایه رسوائی است. چند بیتى از مثنوی ایشان محض آگاهی بیخبران در این مقام درج شد فاعتبروا یا اولی الابصار.

که جهان و امکان چه تو نوری نزا
یک دو حرفی گفتم از سر بقاء
تا جانها جمله مرهونت شوند
روحها بهر نثار اندر دو دست
برفشانند بر قدومت رایگان
تا بمینندت عیان از هر کنار
سبز و خرم کن زلف این گاه را
کوثری کن چونکه شاه و مهتری
وارهش از لطف بیچون و چرا
تا بیاید بروی از فضلت بهاء
ای ملیک فضل و ای میر دیار
خوش تماشا ده کنون این روی را
بهر ما بر بند زلفقت توشه
بهجت دل ده کنون این شرب را
تا بمیند از رخت اسرار طور
خوش بسوزان ملحد حربیت را
سر بر آور جمله ظلمانی بسوز
نور ده این شمع شب افسرده را
تا شود بیدار زامرت کن فکان

ایحیات العرش خورشید و داد
گر نبودی خلق محبوب از لقاء
تا که جانها جمله مجنونت شوند
تا ببینی عالمی مجنون و مست
تا رسد امر تو ای فخر زمان
سر بر آراز کوه جان خورشیدوار
جلوه ده آنروی هم چون ماه را
قطره میجوید ز بحرت کوثری
ذره گشته ملتمس نور تو را
دانه بگشاده دهن سوی سماء
قطره های مرحمت بروی ببار
خرق کن این پرده صد توی را
زانکه در فضلت نباشد شبهه
مشرق کل کن کنون این غرب را
نور دل را نور ده زانوار نور
هان بکش این تیغ الهیت را
جمله خفاشند ای خورشید روز
صاف کن این درد غم آوده را
عالمی قائم بتو چون تو بجان

مجملاً بقول عوام ای بیچاره ها از خر شیطان پیاده شوید و هادم لذات و امعانیه ببینید با خدای متعال مستیزید و از اغوا و اضلال عبادالله پرهیزید و باین دو روزه ریاست دنیا و لذایذ او مغرور نشوید اگر دنیا منحصر بهمین پنجروز که اغلب بزحمت و نقمت و مشقت میگذرد بود آن ریاضات و مجاهدات شاقه و زجر نفس و گریه های شب و روزه های روز صبر بر بلایا و رزایا و محن و ترک لذایذ و حظوظ نفسانی انبیاء و اولیاء و بزرگان دین برای چه بوده است اگر میگوئی همه برای مردم فریبی و ریاست عامه بوده است پس شما هم صورت آنها چه مزیتی است شما را بر آنها و اگر میگوئی همه این حرفها دروغ زجر نفس و ترک لذایذ کردن آنها بی اصل است از مناجات و کلمات و عبارات گریه خیز حزن انگیز آنها شخص بصیر منصف میداند که حقیقت داشته چنانکه خداوند متعال به نبی رحمت خود میفرماید طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی اگر میگوئی باین ریاضات و عبادات اثری مترتب نمیشود اینهم کمال بی انصافی است زیرا که خداوند عالم در تمام افعال و اعمال اثر قهری گذارده است چنانکه از بودائیان و بی پرستان بجهت ریاضات شاقه خوارق عادات و غرایب بروزات فوق العاده و الطاقه ظاهر میشود کتب بعضی از جوکیان و براهمه هنود و کتاب بشست نامه را میچند و جاماسب نامه را ملاحظه نمائید تا بر شما معلوم بلکه مشهود شود.

علم الله ارباب عقل و دانش در این چند روزه عمر فانی و حیات دانی عار را بنار غضب الهی اختیار نکنند و بعشوه های این ذال خسران مآل فریفته نگردند بدبخت و بدعاقبت کسیکه از معاویة ابن یزیدکم همت تروبی توفیق تر باشد از اجماع و ازدحام اصحاب میال که هریک طالب آرزو و آمالند و دنباله رو خر دجال و مضیع احوال ما اری شیاء اضر بقلوب الرجال من حقق النعال و راء ظهور هم زبان را ذکر انابه بیاموز و در محمل دل شمع توبه برافروز در تزکیه و آرایش صورت چندان کوشش منمائی و جمال معنی را بزبور علم بیارای.

لیس الجمال با ثواب تزینها ان الجمال جمال العلم و الادب

والله تا رشته غرور و نخوت از دست ندهی از وسوسه ابلیس نفس نرھی تا بجناح چنان نیبری جان از چنگ عوانان شیطان بدر نبری از قدح و شتم عباد جامه صمت و سکوت بپوش و از جام سکون و ثبات بنوش و کم ساکت نال المنی بسکوت و کم ناطق یجنی علیه لسانه دل و جانرا بصحبت یاری سپار که در روزگان پشت کردن بخواری نخاری تا فرصت داری در مزرعه خاطر غیر از بذر نکو کاری نکاری هر که در مزرع دل تخم وفا سیز نکرد زرد روئی کشد از کشته خود روز درو اگرچه میدانم اثر این نصایح در شما چون آب در هاون سودن و سیاهی از صورت زنگی زدودن است ولی برحسب تکلیف شمه معروض گردید بالجمله اینکه نوشته بودید.

«بالله این چه حمیت و غیرت پر مضرت است که چشمها را ناپینا نموده و گوشها را ناشنوا»

از این عبارت معلوم میشود فرق فی مابین حمیت و غیرت نداده اید که هر دو را مرادف هم ذکر کرده اید اما حمیت مذموم است و همیشه نسبتش بجهال داده میشود چنانکه در آیه شریفه نازل شده اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمية حمية الجاهلية و در صحیفه سجاده ذکر شده.

اللهم انی اعوذبک من هيجان الحرص و سورة الغضب و ملکه الحمية و متابعة الهوى و مخالفة الهدى الی آخره و اما الغیرت غیرت عندالله محبوب و در نزد اولیای خدا مرغوب و مطلوب است چنانچه در حدیث وارد شده غیرة المرء ایمان و در حدیث دیگر من لاغیرة له لادین له ولی غیرتیکه در اقامه دین و اشاعة آئین بکار نرود چه فائده دارد آن حمیه جاهلیه است که چشم را کور و گوش را کر مینماید و اوصاف ذمیمه رذیله خسیسه نفسانی است که بمقتضای وقت باشکال مختلف بروز دارد.

گاه حرص و گاه شهوت گاه آز گاه غراب و گاه خروس و گاه گراز

خدای دانا را شاکرم و قادر و توانا را ذاکر که در تمام مدت عمر بهوهای نفسانی نیفتاده و در سرپرده هواجس شیطانی نهاده و در عین عبودیت و بندگی آزاد بوده ام و گوی بی هوسی از همگان ربوده میدانم عیب و منقصت همگان از پیر و جوان را باز بهیچوجه لب نگشاده و مهر خاموشی بر زبان نهاده ام اینکه نوشته بودید

«سبحان الله این چه سری است که بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفداء تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شد که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت»

الله الله یا سبحان الله این چه غفلت و جهالتی است که این نفوس دانیه و طبایع فانیه را فر گرفته و چنان در بئر معطله طبیعت منغم و فرو برده و صفحه صحیفه خاطر آنها خاطر آنها را غبار غرور و اعراض کدر و تیره ساخته که گویا هیچوقت از اعوان و انصار این دین قویم و سالکان این طریقه مستقیم نبوده اند در معاونت و نصرت حق همراهی ندارد سهل است از احکام و آیات و بینات هم آگاهی ندارد ای نور چشم عزیز از زبان پدر بزرگوارت بگویم آثار قدرت و جلالت آن شخصیرا که باو کافر شده اید کراراً و مراراً سرأ و چهاراً لیل و نهاراً در خلاء و ملاء گفته که اگر میرزا آقاخان صدر اعظم میگوید که سید باب در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی حاضر میشده و اتخاذ بعضی مطالب از او کرده و درک معانی برخی از احادیث مشکله غیر منحل از او نموده که باین سبک و طرز آیاتی بدیع آورده است اینکه میگویند درس نخوانده دروغ است من میخواهم دست این برادر کوچک خودم را که او میداند درس نخوانده و معلمی نداشته و از قواعد عربیت و لسان آیات بکلی بی بهره بوده بگیرم و پیش او ببرم و بگویم ای بی انصاف از حق بی خبر اگر میگوئی سید باب درس خوانده و در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشده تو میدانیکه این یحیای ما درس نخوانده و معلمی نداشته عربی سهل است عبارات عجمی و فارسیرا صحیحاً یاد نگرفته است حال بین بروز جلوات و

ظهور تجلیات الهی را در او که آیات بینات و انوار باهرات علم و حکمت که از طلاطم امواج بحر فطرت او چگونه ظاهر و هویدا و آثار عظمت و قدرت پروردگار را که از کلمات طیبات او چسان کون و مکانرا احاطه کرده که کل من علی الارض از اتیان بمثل آیه از آیات او عاجز و قاصرند و تمام دانشمندان و حکمای زمان سرتسلیم وانقیاد در خط اطاعت او نهاده اند.

مجملاً این است فرمایشات پدر بزرگوارتان حال شما مینویسید چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شده که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشته صحیح است هیچوقت از مادون حق آثار قدرت و بزرگواری مشاهده نشده و نمیشود ولی از حق همه وقت آثار قدرت مشاهده شده و میشود.

اما آثار و دلایلی که برهان بر وصایت و خلافت و بزرگواری آنحضرت است اگرچه در اوراق قبل بعضیها مبسوطاً و برخیها مختصراً نوشته ام ولی حالا نیز اوضح واین بسمت تحریر میآورم تا حجت خدائی بر هر شنونده و خواننده بالغ باشد که نتواند عذری بیاورد که من نشنیده و ندیده ام اولاً کلمات و بیانات و وصایای حضرت نقطه در حق حضرت ثمره که لسان مبارکش لسان فطرت است و بدون کسب و تعلیم آب حیات ابدیه از نبوع غیب ازلیه متوالیاً و متواتراً بدون سکون قلم و تأمل بلسان آیات و خطب و شئون علمیه و ادعیه و مناجات جریان و سریان یافته و آنحضرترا خلیفه و وصی خود قرار داده و اجرای احکام بیان و اظهار مناهج او را باذن و امر او موکول داشته اند از آنجمله در دعاهاى خود میفرماید و انک قد اظهرت بدیع الاول و شیث وصیه ثم نوح و سام وصیه ثم ابراهیم و اسمعیل وصیه ثم موسی و یوشع وصیه ثم عیسی و شمعون وصیه ثم محمد و علی وصیه ثم من قد اظهر ته بالایات فی البیان وجعلت من شرح صدره آیه له فی ام الكتاب لتلاوة آیاتک و حفظها باللیل منهاجا من عندک یصدق من صدقته و یخزی من اخزیته ولایرید غیرک و لایقصد سواک ولابرد من قد نزلت علیه اسم الخیر و یثبت مناهجک و مایرفع به دینک من مراداتک انتهی.

از روی انصاف ملاحظه کن آنجائیکه میفرماید من قد اظهر ته بالایات فی البیان که نفس مقدس خود آنحضرت باشد وجعلت من شرح صدره آیه له فی ام الكتاب که حضرت ثمره باشد.

چه مقام منبع رفیعی از برای آنحضرت ذکر فرموده که ظهور و بروز وجود مقدس او را آیت حقانیت خود فی ام الكتاب قرار داده است و معین فرموده است که حفظ مینماید آیات او را در لیل که منظور غیبت شمس نقطه است و مرتفع مینماید مناهج بیانراو ابداً رد نخواهد فرمود آنحضرت کسیرا که در او خیری بوده باشد پس معلوم میشود هرکسرا که حضرت ثمره رد نمود در آن خیری نبوده و نیست امثال جناب ابوی و میرزا اسدالله دیان و سایر مدعین من یظهري در این عصر ایضاً در بعضی از آیات باهرات است ان یا کلشئی فلتد خلن فی ذلک الرضوان کیف قد اثمرت شجرة الهویة بثمرة قدسیة فانه قبل ما جعل الله ان یثمر قد اثمر و هذا آیه من عنده للعالمین فلتعرفن قدر تلك الثمرة علی شجرتها

فانکم انتم مثل ذلك قليلا ما توجدون في كل فصل لم تثمر الاشجاروان تثمرلم تبق على شجرتها ولكنکم في ذلك الظهور كليتهما تدرکون و در مقام ديگر ميفرمايد فلک الحمد يا الهي على ما اشهدتني من مرآت قد اظهرتها و بلورية قد ابرزتها و كينونية قد اشرقتها و ذاتية قد اطرزتها و سازجيه قد ارفعتها فيها انا ذايا الهي لاحمدنک عن تلك الموهبة و همچنين در شأن آيات از شئون خمسہ باسم کاتب ميفرمايد قل الحمد لله رب السموات و رب الارض رب مايري و مالايري رب العالمين ان تنزل علينا بعد ماقد قضى عدالواو من يخلق في الواو بايات مستطرزات يستطرزن بهن عبادالله المستطرزون و کلمات مجذبات يستجذبن بهن عبادالله المنجذبون ان ياولي البيان انتم مثل ذلك المثل الابهي تربيون و در توقيع ملا حسين خراساني اسمه النازع ميفرمايند و انا قد جعلنا لکم في البيان شمسا مضيئا تدلن على شمس الازل انتم بها ما في البيان لتدرکون تلك کلمة الابهي في ارض البهاء انتم جواهر الحكمة من سوازج مبدعها تملکون ولتستشرقون بضياء ما قدشرحنا صدره بالايات من لدنا ويقدسنا بالليل والنهار و کان لنا من الساجدين از اين عبارات ملتفت شدي که اسم ابهي را در حق حضرت ثمره ذکر ميفرمايند و لقب بها رادر اوراق قبل نوشتم که جناب طاهره سلام الله عليها بجناب ابوي داده اند ولي در تمام بيان و کتاب اسماء هرچه لفظ بها و ابها و جميع اشتقاقات آن ذکر شده راجع بحضرت ثمره است و در جای ديگر ميفرمايد فلک الحمد يا ذا العز الشامخ المنيع و لک الحمد يا ذا الجلال الباذخ الرفيع حيث قد خلقتني وجعلتني مرآت نفسک و نزلت على البيان بقدرتک و انطقتني ببدايع ظهورات قيوميتک و ارفعتني بتجليات عزصمدانيتک و خلقت لي مرآيا غير معدودة و اصطفيت من بينها من قد جعلتها مرآتا لنفسک و تلجلجتها بان ينطق من عندک وتنطقها بان تثبتن من اياتک فلک الحمد في الابد المؤتيد على ذلك المرآت المعتمد حيث قد تجليت لها بها بنفسها وجعلتها مقام ظهورک و بطونک وانطقتها ببدايع تجلياتک و غيوبک واردت ان تنصرنها بقدرتک و تظهرنها بسلطنتک و تسلطنها بقيوميتک و تغلبنها بظهاريتک و ترفعنها بکبرياتيتک الي ان قال ولتخلقن اللهم بها مرآتا مرتفعة اذکل ما يرتفع في البيان من مرآت ذلك ارتفاع مظهر نفسک الي آخر. يابن العقل ديدة انصاف باز کن ملتفت باش نکات و دقايق کلمات آنحضرترا و ببين در هر ظهوری در امر وصايت آن ظهور چه مخالفتها کردند اين ظهور که اتم و اکمل از هر ظهوری است بديهيت که در امر وصايت و خلافت ايشان چه ايرادات بميان خواهد آمد چنانکه در يوم غدیر خم روز نصب وصی رسول خدا نازل شد آية اليوم اکملت لکم دينکم و اتممت عليكم نعمتي در اين ظهور ميفرمايد ولكن الله في ذلك الظهور يثبت امره ويتقن صنعه لان فيه لايدل النور بالنار حال انصاف بده با اين نصوص صريحه حضرت نقطه اولی اين زمره بهيمه طينت الذين اتخذوا اللهم هويهم ميگويند همانکه مرآت از مقابل شمس دور شد مکدر ميگردد و حال اينکه لامحاله بين ظهورين ليل واقع است چنانکه در اوراق قبل مشروحا ذکر شد و در موضع ديگر ميفرمايد فوالذي خلق الحبه وبرى النسمة و تفرد بالعزة و تجبر بالعظمة و تكبر بالرفعة و تظهر بالقيومية و تظهر بالقُدوسية لو عندکم من حب الله في بطون الله

لانسكنون قدر شئى و فى ظهور الله لاتحزنون قدر شئى فاستعرفوا قدر ايام الله فى ظهوره و استعدوا اطرافكم فى بطون الله و غروب الشمس و استلو الله و ادعوه لظهورها و طلوعها فانه عزوجل يسمع من يدعوه و يجيب من يسئله و جعل من اعظم العبادات و اقرب القربات التضرع للظهور فى البطون و التبهل فى البطون للظهور ايضاً در توقيع ذات حروف السبع ميفرمايد ان يا اولى البيان فلتستمسكن بدين الله و لتصدقن كل مانزل فى البيان و لتنصرن اسم الازل الوحيد و لتمسكن بحبه فانكم اتمم به لتنجون لاله الاالله وان عليا قبل نبيل نفس الله وان مافى البيان دين الله وان اسم الازل الوحيد ذات الله. ايضاً در كتاب ديگر بايشان ميفرمايد و ان هذا لا يمكن الا عند ظهور من يظهره الله و قبل ظهوره فاستمسكوا بالمرآة المدل على الله و لاتختلفوا فى الله فان فى عالم الاسماء لاله الاالله وحده وحده و فى عالم الخلق هذا مرآت قد دلت على شمس الحقيقة ليقويكم بقوة الله و يجلى عليكم بمطالع الله ينصرمك الله به و يامرکم بمنهج احدى عشر واحد و مالم يبين من تلك المناهج يبين من عنده من اولوالنصوص حيث قد علمت من يكتب بين يدي الله مناهج الظهور و البطون و ان الحق قد انحصر فى البيان وان مادونهم لاشئ عندالله و ان تريهم احياء لم يكن فيهم روح معرفة الله و لا رضاء الله عنهم ايضاً از جمله توقيعات مباركات كه نص در وصايت و ولايت و مراتبت آن حضرت است توقيعى است كه بخط مبارك باسم كريم مرقوم شده است بسم الله الكرم ذى الكارمين بسم الله الكرم ذى الكرماء قديهمجتى ان يا اسمى فى المرآت الازليه حيث قدحكى عن الله ربه و دل على الله موجدة الحمد لمجليه كما هو اهله و مستحقه كمال تراقبت اول در حفظ آن و ثانى در شوق و ابتهاج آن داشته كه قدر ذكر امكانى هم خطور حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنكه بتكون آيد و پنج لوح مطرز از آثار اون بخط ابهى با روح و ريحان فرستاده باش و كمال حفظ در آثارالله داشته چه از لا و چه بديعاً و شئونثا ثمره بهيه را در الواح تذكرا آورده حتى ينصرمك الله به انه خير نصار قديم و لتحفظن كل مانزل من عندالله كعينيك فى كل حين و قبل حين و بعد حين وان كان عليا هنالك فاذكره بالثمر لينظرن من الله بامرهم الى مرآت الله و وجهه فانا كنا ناظرين و احضر بين يدي الله ماقدرفع الى الله ذكر امن الله فى الكتاب انه هو خير الذاكرين اين بود عشرى از اعشار و اندكى از بسيار آيات و توقيعات مباركات حضرت نقطه اولى در باب عظمت شأن و جلالت قدر و بزرگوارى حضرت ثمره كه بطريق ايجاز و اختصار ذكر شد.

ثانى از آثار بزرگوارى و جلالت قدرت آنحضرت عرايضى است كه جناب والد شما بطريق مناجات و از مقام فنا و عبوديت بخط خودش بساحت قدس آنحضرت عرضه داشته و الواحى است كه در جواب بعضى از مؤمنين بيان كه در باب ادعاى ايشان سؤال نمودند نوشته و از قائل اين اقوال اعراض کرده و حمل بر اغراض نفسانيه نموده و مدعى اين ادعا و معتقدين باين اعتقاد را لعنت کرده اگرچه صورت يکى از آن الواح را در اوراق قبل نوشته ام اين لوح نيز جواب جناب ميرزا محمدهادى قزوينى است كه در اين باب بايشان نوشته و ايشان جوابى كه نوشته اند متن آن خط كاتب و حاشيه آنرا بخط خود

نوشته که الان موجود است کمینه آنچه که از صدر این لوح بالوحی که در سابق ذکر شده حرفاً بحرف مطابق بود من باب عدم تکرار ذکر نکرده بقیه آنرا بعینه درج نموده از آنجائیکه نوشته اند سبحان الله از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده ای اهل بیان بشنوید ندای مرا از کینونات فانی خود رجوع کنید بطلعت باقی و از افکار عدمیه متصاعد شوید بسوی سموات قدیمه که شاید نسیم رحمت و عنایت بوزد و انوار الهی شما را فرا گیرد و بعد بر خیام رفعت و قباب عظمت جالس شوید و بر فسطاط مکرمت و اکراس مرحمت مستریح باشید تا ندای سروش غیب را از گوش هوش بشنوید و از سکر غفلت بهوش آئید و جلوس سلطان ازلی را از یمین قوت و قدرت مشهودا مشاهده کنید که این است نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم اگر عامل شوید بانچه ذکر شده در این ورقه میبضه منیره خواهید شنید نداء غنات طیور را بر اغصان شجره کافور که بسازج جذب و جوهر وله از جمیع جهات میخوانند شما را و کفات طلعات سرور را بر اعراش محبور ملاحظه مینمائید که چگونه طائفند شما را پس بجبال افنده صافیه منیره متصاعد شوید که تا نسائم رحمت الهی از مشرق جان میوزد و نفخه عبیر از شمال شعر محبوب میآید قسمت عمر را بردارید و نعمت جاوید نامتناهی را اخذ نمائید این است حیات ابدی و عنایت سرمدی قدر این ایام را بدانید همیشه طلعت امر ظاهر نیست سیخفی الجمال فی قص الجلال و انتم حینئذ تتضرعون و تصرخون لیکن تا عیون مرحمت جاراست و سحاب مکرمت مرتفع و بحار محبت متموج است سعی نمائید که از رضای مبارک ایشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی باز ننمایند این عید حزین که در ارض حزن جالس شده و از جواهر حزن مرزوق گشته و از سوازج حزن مشروب شده و از هوای حزن امطارهم بر او باریده و از سماء هم اغیاث غم بر او ریخته باواز حزین ندا می کند شما را و هر که با شما است که آنچه در وصایای قبل و بعد مسطور گشته معمول دارید و از رشحات طفحات نسایم رحمت نامتناهی باز نمانند و از جذبات نغمات ورقاء لایزالی دور نگردید که آنچه از بدایع جوامع نغمات مشهود گشته معدوم خواهد گشت و هرچه از طرایز و لطایف نغمات مسموع میگردد مفقود خواهد شد پس بسوازج سعی و جواهر اهتمام بر صراط حی رفیع مستقیم شوید و بعد بر بساط عزت و سلطان مکنت مستریح گردید که عنقریب کابوب فنا را از دست ساقی بقا خواهید نوشید و کاوس مودت را از دست حامل عذرا خواهید آشامید مستعد شوید که شاید نعمت حیاترا ضایع ندارید و از معرضین محسوب نگردید پس بکمال قدرت جهد کنید که شاید خدمتی از شما برآید که موجب رضای سلطان عماء و ملیک سناء گردد قسم بخدائیکه جالس نمود این عبد را بر عرش حزن که این مقام اعظم است از آنچه از سموات اعلی و ارض ادنی است سعی نموده که تا نفس باقی است و از قفس تن خارج نشدید امری را مرتکب نشوید که مایه تأسف و افسوس گردد این پنده با جمیع خدمات و لطمات که شنیدید و گویا که اعظم از آن در ملک ظاهر نشده آنی نمیگذرد مگر اینکه از طلعات قدس و وجهات انس شرم میکنم و خجلت میبرم زیرا که خدمتی از دست این عاجز حزین

برنیامد که موجب سرور حضرتشان شود نکو است این بیت در این مقام.

چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا برنیامد از دستم

و اذا اقول لاحول و لا قوة الا بالله المهيمن القيوم وانالله واناليه راجعون و در حواشی این لوح بخط خودشان نوشته که الان موجود است عرض میشود که نوشته آنجناب رسید و بعضی اخبارات متفرقه هم قبل از نوشته مسموع گشت بسیار حیرت افروز که مثل آن جناب چنین مطلب ذکر فرماید وانگهی بنده کجا خدمت آنجناب اظهار مطلبی نمودم که سند طلب فرموده اید اگر حاجی حسن ذکری نموده شما احتراماً لامرالله وحبالاولیائه باید ساکن باشید و سؤال نمائید آنچه شما از کلمات حاجی ذکر فرمودید و حال در دست است چیزی نبود که سبب انکار شود بلکه خود آن جناب در این رتبه بودند زیرا که بخط خود شما است که حاجی بنده را در صقات و جناب میرزا رضا قلی صلوات الله علیه و علی احبائه را از مظاهر اسماء و کل آنچه در ظل ایشان یعنی بیان و صاحب آن و ادلاء ایشان همه در معانی و ظواهر اسماء و صفات هستند و خواهند بود این مطلبی نبود که این همه تفصیل بهم رساند از همه گذشته دو کلمه مینوشتید رافع را تغییر میدادیم قسم بخدا که آنقدر بآنجناب مطمئن بودم که ذکر آن ممکن نیست و دیگر نوشته بودید که از عبارات بنده ملاحظه شد که شمس ازلی در زجاجه صمدی مستبرق شده هذا حق لاریب فیه اول اینکه جوهر ازل و نقطه قدم رب اعلی بوده و هستند و مرات ازل هم معلوم است که حضرت حی قیوم بوده و خواهند بود شمس ازلی که ذکر هویه باشد در زجاجه که ایشان باشند ظاهر و هویدا گشته از اینها گذشته زجاجه هزار مرتبه از مرآت پست تر و حقیرتر است بهرکس هم نسبت داده شود نقصی ندارد و حضرت هم مراتب مرآت را هفت رتبه قرار فرموده اند انشاءالله ملاحظه فرمائید معلوم میشود که طائفین حول و مخلصین در حب در رتبه چهارم مرایا واقف اند یعنی طلب نور و ضیاء از واحد بعد واحد مینمایند تا منتهی شود بمرآت اول و دیگر لفظ زجاج رتبه ندارد در جنب مرآت تا محل حرفی شود و از همه گذشته قسم بخدا که آنچه این عبد میگوید و یا تحریر مینماید مقصود حضرت ایشانند و بس و کفی بالله شهیدا و خود شما آن نوشته را ملاحظه فرمائید معلوم میشود و جمیع آن نوشته ها بامر ایشان نوشته شده مخصوص در کتاب نور صریح امر فرموده اند که از جواهر حکمت و سواج علم و قدرت بر کل القا نمایم نقطه وجود شاهد است که هرگز اراده اظهار شأنی از خود نداشته و ندارم چون حال لازم و واجب شد اظهار مینمایم آنچه خود ایشان در کتاب نور صریح و صحیح نازل فرموده اند زیاده از آنست که آنجناب نسبت بحاجی حسن داده اند و ذکر احدی در کتاب نور نشده و در مواضع متعدد مرقوم شده خودشان صورت آنها را جمع فرموده برای جناب میرزا رضا قلی فرستادند بنظر مبارک میرسد و دعای حسینی که در دعوات ایشان است ملاحظه فرمائید و معلوم بوده و هست که آنچه در کتاب مذکور نازل میشود اعظم است از جمیع توقیعات و غیره و این کتاب که ارسال شد از خط مبارک است تا حال ملاحظه نفرموده اید بعد انشاءالله بنظر میرسد ولیکن بحق حق که

بنده خود را قابل یکحرف آن نمیدانم بسیار خجلت بردم از ذکر این مراتب یککاش نبودم که چنین ذکرها نمایم باری معلوم آنجناب بوده که غیر از نیستی و عبودیت صرفه از آنحضرت چیزی نزد بنده نیست ولیکن قاصم شوکت معتدینم ابوالشروان سمت بود چرا یکنفر امرالله را جاری نکرد شش ماه اهل بغداد این بنده را احاطه نمودند بفضل الله همه را مضمحل نمودم و امرالله را باتمام رساندم. فعل من بر دین من باشد گواه و همچو گمان داشتم که از آنجناب بعد از این نصر کبری و ابتلای لایحسی اظهار حب و دوستی میشود آخر نتیجه این بود در جمیع امور حمد خدا را من کان الله کان الله له جمعی از مفسدین این اراضی بعضی زمینه ها و صحبتها ذکر نموده اند که شاید بتوانند در امر رخنه نمایند چون نتوانستند لهذا فراری شدند و در سکر غفلت افتاده و بهوای نفس متکلم اند هرچه باشد میگویند و آنچه بخواهند میکنند ولیکن عنقریب است که ملاحظه میشود که جمیع معدوم و مفقود خواهند شد و دیگر عرض میشود که طلعت ازلی در حجاب اند و از نواظر خلق مستور و اصحاب و احباب میآیند و میروند بعضی توقعهای زیاد دارند معمول نمیشود لایب مکرر مراجعت مینمایند و لایب است جمعی مسرور برگردند و برخی محزون معلوم است که هر کدام علی ما هو علیه حکایت میکنند و نسبت میدهند همیشه این قسم بوده و خواهد بود.

باری حال بعد از وصول نوشته جمیع اصحاب را جمع فرمائید و آیات نور را بر همه القا فرمائید و اظهار حب تام بفرمائید تا جمیع آن اصحاب کمال حب را در شما ملاحظه نمایند تا دیگر نتوانند رخنه نمایند دنیا را اعتبار و اعتنائی نیست آنچه باقی است و دائم تسلیم امرالله است و این جانب همیشه در اقامه امرالله بوده و هستم و خواهم بود و بعد از کتاب نور بنده این نوشته را که در متن ثبت شده بجمیع اهل بیان نوشته ام که مبادا غلوی در امر این عهد نمایند این است که خدمت فرستاده ام شما و همه اصحاب باید ملاحظه فرمائید و اهمال نفرمائید در ملاحظه آن آنوقت معلوم میشود همه مراتب و همین نوشته بنفسه دلیل است برصدق این عبد لوا اتم فی کلماته تنظرون و از جمله آیات نور این است که میفرمایند و لقد امرنا الذین آمنوا بآیات الله ان یتبعوا قولک فی امر ربک و جعلناک نذیراً من لدنا لتلقى العلم والحکمة فی قلوب هؤلاء الخ اگر گوش باشد کفایت میکند همه را انشاء الله همه معلوم میشود و این اسباب را دو مدعی کذاب ملعون فراهم نمودند یکی آن مرد که در همدان بجواد القا نموده و دیگری مستور است تا بعد معلوم شود قل للجواد استغفر فیما افرطت فی امرالله و تعدیت فی حقه و اکتسبت السوء باهواء نفسک فیما افتريت بعده هذا ان تحب ان تكون من الموقنین والا ان الله کان غنيا عنک و عن فعلک و عن الذینهم بآیات الله لایهتدون جناب جواد هم مقصر نیست زیرا که مطلع نبوده بسیار امورات هست که ذکر آن جایز نیست انشاءالله اگر ملاقات قسمت شد معلوم میشود پارسال جمعی از احباب از اهل آن ولا آمدند و ذکر تشریف آوردن آن جناب را نمودند ولیکن بعد ظاهر نشد چندی منتظر بودیم و همان احباب این بنده را ملاقات نمودند اقوال و افعال بنده بر آنها معلوم شد تعجب است که چرا عرض نکرده اند و

اعراض نمودند و مسموع نشد حال استدعای بنده این است که همه این حرفها را تدارک بفرمائید اهل آنجا یا جای دیگر همچو ندانند که مغایرتی در میان است بلکه کمال اتحاد و یکرنگی و یک جہتی بدانند و دیگر حفظ امرالله را بفرمائید در نہایت قدرت و قوت کہ خدا معلن خواهد بود توقیعات و نوشتجات اصحاب همه ارسال شد و دیگر جمیع احبابرا ذاکرم والسلام انتہی اگرچه در این مقام جای اعتراض نیست مبدا رشته کلام از دست برود ولی ہمین یک مطلب را ناچارم بنویسم و آن این است کہ در اغلب نوشتجات شما مسطور است کہ قتل میرزا اسدالله ابوالشورور بامر و اردۀ حضرت ثمره بود و باین واسطه علم عثمانرا برپا کردۀ و از دور و نزدیک استنصار برای نار او میکنی و میخواهی در زمره اعوان و خونخواهان او باشی چه میگوئی در اقرار پدر بزرگوارت در ہمین لوحی کہ بجناب اقا میرزا محمد هادی حاشیه آنرا بخط خودشان نوشته اند.

فعل من بر دین من باشد گواه - فی الواقع ہمین است کہ نوشته اند و حال این مطلب مبہم مانده است نمیدانم ایشان برای اجرای امرالله بہمان طوریکہ نوشته اند راست است یا تکذیب شما ایشانرا و استنصار برای طلب ثار ابوالشورور بر خلاف رضای خدا و تکذیب قول پدر بزرگوارت زیرا کہ میرزا اسدالله دیان فاش و اشکار از دین بیان مرتد شده و علناً بحضرت نقطۀ اولی در مجالس عدیدہ رده گفته حتی آنکہ یک بغچہ بزرگ الواح و آثار و آیات حضرت نقطہ را کہ خطوط مبارکہ ہم درضمن آنها بوده در آتش ریخته و سوخته و خودش در چند محضر از احباب و غیر احباب اقرار باین عمل شنیع نموده و علاوه بر اینها جسارتیکہ در کلمات خودش بحضرت نقطہ نموده بعضی آنها در کتاب مستیقظ مذکور است و حضرت ثمره در کتاب مستیقظ او را نفرین نموده و او بمکافات اعمال و افعال خود دچار شده است بر عبد نیست کہ در افعال مولای خود چون و چرا گوید و طریقه ایراد پوید نعم ما قبل

آن پسر را کش خضر ببرید حلق **فہم آنرا در نیابد عام خلق**
آنکہ جان بدهد اگر بکشد رواست **نایب است و دست او دست خداست**

پس در این صورت ایراد شما عندالله و عندالخلق خطای محض است و اگر شما راست نوشته اید و حضرت ثمره امر بقتل او فرموده اند باز حکم خدا است پدر بزرگوار شما دروغ گفته اند در هر صورت یا شما یا ایشان دروغ گفته اید و فحوای آیہ شریفہ کو نوامن الصادقین مانع از متابعت و ہمہری با کاذبین است ولی من از روی نصیحت و حفظ رتبہ شما زحمت میدہم کہ در نگاشتن بعضی مطالب صدر و ذیل عبارات خود را ملاحظہ نمائید چون قلم از روی بغض و اغراض نفسانی جاری میشود خیلی جاہا مطالب متضادہ متباینہ نقیضہ ذکر میشود چنانچہ در نوشتجات ابوی بزرگوار ہم مشاهده شدہ مطالبی کہ اغلب آنها با ہم بینوینیت و ضدیت دارند اگر بگوئید کلمات ایشان چون کلام خدا محکمات و متشابہات و ناسخ و منسوخ دارد لایعلم تأویلہ الاالله من با کمال ادب

میگویم آن اوقاتیکه شمس حقیقت از زجاجه وجود ایشان بروز و ظهور نکرده بود و خودشان ظاهراً در خدمت حضرت ثمره اظهار عبودیت میکردند با کمال خضوع و خشوع و با نهایت ذل و حقارت قسمها یاد کرده و خدا را بشهادت طلبیده و مدعی بر خلاف این اعتقادات را لعن کرده اند چنانچه مضامین بعضی از آنها را در اوراق گذشته مسطور داشتیم فی الواقع اگر آن عبارات و تصریحات مؤکده و ایمان و احلاف مغلظه و اظهارات عبودیت و فدویت که بخط خودشان نوشته اند و فعلاً در دست دشمن و دوست جواب است واقعیت دارد این ادعای بزرگ را بچه حمل نمائیم و شما در جواب مدعی باشعور زبان فهم چه میگوئید اگر بگوئید آن عبارات و نوشتجات اول ایشان دروغ است محض پلتیک این همه قسمها را خورده و این همه عبارات دروغ را فرموده اند اهل دانش و بصیرت باین حرف البته وقع و قری نگذارند و اینگونه عبارات سخیف را اراجیف شمارند زیرا که در امر دین و استحکام قوائم آئین مبالغه و اغراق ناروا و اصرار و یمین بی معنی و بیجا است و اگر بگوئید کلمات اول ایشان صحیح و از روی صدق و حق بوده و دعوی ثانی ایشان ناحق و دروغ است هرگز نمیگوئید فعل و عمل شما که امروزه بر اریکه ریاست وصایت و خلافت ایشان جلوس فرموده اید مکذب این قول شما خواهد بود و آن مرده کرده هم که همه در حقیقت مظاهر دب اند و در صورت اصحاب و داد و حب هرگز راضی باین قول نخواهند شد بیچاره ابوالشورور نقطه فرقان در تبریک و تهنیت حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) یک دفعه بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه گفت و هفتاد و دو دفعه بکلمه لولاعلی لهلک عمر تدارک کرد با آن همه خدماتی که در قوت دین اسلام از او بظهور رسید الی کنون که هزار و سیصد و اندی است شیعه ها دست از گریبانش برنداشته و او را زندیق محض و صنم قریش انگاشته و داغ کفر و نفاق بر جبهه اسلام او گذاشته اند چنانکه اخبار اخبار و کلمات ثقات از حجج الهی و ائمه هدهات شاهد بر صدق و حقانیت این عقاید است که یا از اول بنیان ایمانش چون بنیان روی آب و یا خیمه حباب بی اصل و ثبات ضایع و خراب بوده و یا پس از قبول اسلام و ایمان بواسطه حب ریاست و جهانداری و غلبه بر حصم و قوام سلطنت و شهریاری از دین اغماض و از حق اعراض کرده ذخیره ایمانی که اندوخته بود بظمن بخش ریاست چند روزه دنیای فانی فروخت و بنار حقد و حسد کالای دین و متاع آخر ترا یکسره سوخت بالجمله اگر چه این مطلبیکه ذکر شده قاطع و حاسم آن رشته بوده که قبل از دخول در این مطلب بیک نهج مسطور داشت ولی بعضی از نوشتجات ایشان بلسان مناجات عربی و فارسی که مؤید مطالب مندرجه مهجوره و منافی بیانات معوجه منفجه شما بود و بخطوط خود ایشان که هر بصیر صافی ضمیر ببیند میشناسد خواستم بنویسم ای خدای دانا و ای قادر توانا تو میدانی که مرا بهیچ وجه غرض و مرضی و عداوت و حبی با کسی نبوده و نیست جز اطاعت امر تو و غیر از متابعت حکم تو مقصد و مقصودی نداشته و ندارم اگر مقصودم تحصیل معاش و فراهم آوردن نان و آش باشد بحمدالله که از توجه اولیای تو اسباب معیشتم مهیا است و آماده

و خوان احسان وجودم موجود و افتاده از دوست و دشمن هر که خواهد مایده خورد و فایده برد

هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو

بهتر آن است که رشته سخن بعد را قطع نمایم و بر سر رشته همان مطلب نخستین باز آیم. این مناجاتی است که جناب ابوی در بغداد بخدمت حضرت ثمره عرض کرده قد اخذت القلم حينئذ يا الهى من عندك و وصفت المراد بين يديك ولم ادرما تريد ان تنزل عليه و تظهر منه من مقادير بدع صنعك و تدابير عز حكمتك تا آنجائیکه ذكر مينمايد ولكن انى فوعزتک ما ارضى بكل ذلك و ما احب ان التفت بشئى من ذلك الابان تجعلنى بكلى منقطعاً اليك و راجعاً عليك و راضياً منك و ذلك يكون بان تشاهد شعري مخضبا بدمى حين الذى اكون جالسا على التراب و كان راسى عربانا و رجلى متحافيا و جسمى متبلبلا و روحى من العطش مضطربا اذا انظر الى اليمين ولاجد ناصر ادونك و اتوجه الى اليسار ولن اشاهد معينا سواك ليعيننى فى شئى اويسقيني بشربة ماء او براقنى فى ضرى اوبواقنى فى كربى و بلائى اذا اقيم من مقامى ولن اقدر على القيام من الضعف الذى اكون فيه واكب على وجهى على التراب مرة اخرى و اناديك حينئذ فى سرى بان يا حبيبي اقبلت منى و رضيت عنى و انت تجيبنى يا حبيبي هنيئالك فيما و فيت بعهدك و جئت بميثاقتك و عند ذلك اصعق بين يديك من كثرة الدم جرى من عروقى كان الارض كلها احمرت منه اكون فى صعقى بما لا عدله ولن يقدر احدان يحصيه الا انت و بعد الذى افارق روحى اتكلم معك فى خفيات سرى من غير حرف ولا صوت ولا ذكر اذا يحضريين يدي من جعلته اشقى العباد فى البلاد و اضل الناس فى الرشاد ليقطع راسى ويرفعه على القنأه خوب است در اين مقام از اين بيچاره هاى گول خورده مرده قرده مدعى سؤال كند چه شد اين پيشگوئيها و غيب نمائيا كه جمال قدم در اين عبارات از برای خودشان ذكر فرموده اند

ای عجب آن عهد و آن سوگند کو وعده های از لب چون قند کو

بکجا رسید و چه شد که واقع نشد و مثل سائر حرفها دروغ شد

مزاج عشق بس مشکل پسند است قبول عشق بر طاق بلند است

غر بوالهوسى بمقام مقدس و درجه رفيعه شهادت فى سبيل الله فائز و نائل نگردد

شهر زاغ و ذغن زیبای صید و قید نیست این کرامت همره شهباز و شاهین کرده اند

بالجمله تا آنجائیکه در مناجات ذکر مينمايد لانك لم تزل كنت سلطانا على ولم ازل كنت عابد الوجهك و كنت مالكا لنفسى و كنت مملو كا لنفسك و ذليلا عندجنا بك و حقيير السلطنتك و معدو مالدی ظهور قدرتك و مفقودا عند تجلى انوار عز ازليتك رغما للذین يريدون ان يفسدون فى ارضك و يعلون فى بلادك و يحدثون فى الملك مالا قدرت لانفسهم و مراتبهم فسبحانك سبحانك عن كل ذلك و عن كل ما وصفتك به بل ان عبدك هذا يكون عابد المن يعبدك و ساجد المن يسجدك و خادما لمن يخدمك و خاضعا لسلطنتك و

و معینالمن یطلبک و ناصر المن ینصرک فوعزتک لم اجد لنفسی عزا اکبر من ذلک ولارتبة اعظم من هذا باقتدار مشیتک الی زروة سموات ازلیتک و تصعد هذا فسبحانک سبحانک یا الهی ما اعجب بدایع صنعک فی مغرب الاشارات و تسترہ فی ظلمات الدلالات بحیث یسکن و حیثذ لما وصل الامر الی هذا المقام ینبغی ان ارجع القول الی لحن اخری لعل یصعد به العباد الی افق الاعلی ورفارف الابهی ان انتهی اللوح و ماتم مراتب الشوق فی صدرالورقاء و مقامات الذوق فی قلب الوفاء ولكن لماتم و انتهی اختم الذکر بانہ لاله الاهو و طلعتہ الاعلی نورہ و ضیائہ و وجہہ القدس مجده و جماله و هیکل النور ذاته و سراجہ انا کل بكل موقنون بعد بفارسی نوشتہ اند باین مضمون بر یکی از دوستان بخط خودشان این نوشتہ را ہم نوشتہ ام ارسال داشتم بنظر شما برسد بعد هر کس بخواهد مراتب عبودیت و مقامیرا کہ نفس در هر آن و هر ساعت باید از آن غافل نشود در این نوشتہ باید نظر کند یعنی خود قاری در همان رتبه باشد والا از حق محسوب نیست ابدأ ابدأ زیرا کہ عبد همیشه باید در مقام انقطاع و معارج فناسیر نماید کہ همان رتبه بقاء باللہ است بقول مردم هرگز این بنده دوست نداشتم کہ چنین نوشتہ ها و یا چنین مکاتیب نوشتہ شود باری لابد شدم اگر بقزوين مصلحت بدانید خدمت جناب آقا سیدهادی بفرستید کہ ایشان بجناب حاجی شیخ و غیرہ القا نمایند کہ شاید این حرفها تمام شود اگر چه همه این حرفها معدوم و مفقود است.

یا معاشر المنصفین شما را بذات احدیت و نقطه بدئیت و آفتاب مشیت و مرکز هویت قسم میدهم اگر اهل زبان و نکته دان و متدینین بدین بیان هستید حب و بغض را بکلی بکنار بگذارید زیرا کہ آنها یعمی و یصمم است و بعد از اول مناجات تا آخر آن بنظر دقت ملاحظہ نمایند ببینید غیر از عبارت پردازی و بخرج دادن و خودنمائی و در ضمن عبودیت و خشوع اظهار شأن و انیت نمودن و خود ستودن و در تلو هر عبارتی دنبال سجع و قافیه گردیدن و برای اثبات شان از این شاخ بآن شاخ پریدن و مقصودی غیر از القاء شبهه و منظوری جزا غراء بجهل و خیالی جزا رائه بیاطل از این کلمات فهمیدید این عاصی ناسی و این فانی دانی را بیگاهانید و از غفلت و جهالتم وارہانید زیرا کہ من از این عبارات آنچه فهمیده ام این مرد غیر از شعبده بازی و شبهه کاری و خیال ریاست چیزی در خاطر نداشته و جز بذر آمال و امانی کہ منتہای آرزوی اهل دنیا است در اراضی دل نگاشته و اگر درمقام نقادی و تشریح این عبارات برآیم اسباب تصدیع است و بجهة خوانندگان خواہندگان عمر مایة ترضیع اینها کہ ذکر شد جواب آن عبارتی است کہ نوشتہ بودید کہ بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفداء تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از مادون حق نمودار شد کہ حجاب از مشاهده شمس حقیقت کشت اگر چه در جواب قبل نوشتہ بودم کہ آثار قدرت و بزرگواری از مادون حق هیچوقت ظاہر نشده و نمیشود ولی آن آثاری کہ سبب متابعت و مطاوعت و اقرار بر عبودیت و انقیاد عباد شد اولاً بروز و ظهور آن همه آیات باہرات و الواح مناجات و شئون علمیه و خطب و تفاسیر و توقیعات کالغیث الهاطل کہ از زبان فطرت آنحضرت جاری و صادر شده و

میشود و اسامی بعضی از آن کتابهای آسمانی را در الواح قبل مسطور داشته ام ثانیاً آیات
 بینات و توقیعات مبارکات حضرت اعلی که تصریحاً در وصایت و خلافت و مراتب آن
 حضرت نازل شده و بعضی از آنها را در اوراق گذشته نگاشته ام ثالثاً مناجات و عرایض
 پدر بزرگوار شما که با نهایت عجز و انکسار و عبودیت و افتخار بچاکری و درباری
 آنحضرت نگاشته و بعضی از آنها در ماسبق و بعضی در ماسیاتی ذکر شده و میشود
 انشاء الله تعالی حال خود بیا و انصاف بده بعد از این سه برهان جلی ایا مجال انکاری
 برای شخص عاقل منصف باقی میماند لا والله لا والله لا والله الا از برای کسیکه اتخذ الهه
 هویه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة در این
 موقع ملهم غیبی و منادی سری اشاره بذکر این سؤال میفرماید این شخص مدعی که
 دعوی من یظهري کرد آیا خود صاحب کتاب و مقنن قانون و شریعی است که ناسخ
 احکام و شرایع بیان است و یا مبلغ احکام بیان و مؤید شریعت حضرت نقطه بیان بوده
 است اگر مدعی مطلب اول است صدق این دعوی موکول بدو مطلب است و بیان این دو
 مطلب هم موقوف بر یک مقدمه است و اما مقدمه اینستکه بحکم عقل و نقل باید شمس
 حقیقت و مظهر تام الوهیت در زمانی طلوع و ظهور نماید که لیل الیل شریعت سابق را
 درک کرده باشد نه از قمر ولایت آثاری و نه از نجوم هدایت دیاری در عالم ظاهر و
 نمایان باشد و از بیغوله های هواهای نفوس خلائق ابالیس و شیاطین ضلالت و فتنه سر
 برآورده اگر ضمیری صافی و نفس صالحی بنظر آرند بگمراهی و غفلت دلالت نمایند در
 چنان هنگام که زمان فتنه و فتره است تفضلاً علی الخلق و ترحماً للعباد شمس حقیقت و
 مظهر تام ربوبیت از مکن غیب و افق خفی ظاهر و طالع و نور شعشعه مقدسش از
 مشرق سنا و مطلع صفا ساطع و مشرق گردد که تمام عالم تکوینی و تشریحی محتاج
 بحیات ایمان و نور ایقان باشد تا برای احدی مجال اعراض و انکار نماند و همواره سنت
 الله بر این دأب و دیدن جاری بوده است و لن تجد لسنة الله تبدیلاً چنانچه حضرت
 امیر(ع) در خطب نهج البلاغه وضع زمان رسول الله(ص) را باین قسم ذکر میفرماید در
 چندین خطبه از آنجمله در خطبه اول نهج البلاغه که از ابتدای بعثت انبیا و رسل ذکر
 میفرماید تا آنجائیکه منتهی میشود بذکر خاتم می فرماید الی ان بعث الله سبحانه محمداً
 رسول الله و اهل الارض یومئذ ملل متفرقة واهوائهم منتشرة و طوائف متشتته بین مشبه لله
 بخلقه او ملحد فی اسمه او مشیر الی غیره فهد اهم به من الضلالة و انقذهم بمكانه من
 الجهالة و ایضا در خطبه دیگر میفرماید ان الله بعث محمداً و انتم معشر العرب یومئذ علی
 شردین و فی شردار بین حجارة خشن و حیات صم الاصنام فیکم منصوبة و الاثام بکم
 معصوبة تشربون الکدر و تاكلون الجشب و تقطعون ارحامکم الی آخر و ایضا در خطبه
 دیگر میفرماید ارسله حین فتره من الرسل و طول هجعة من الامم و اعتزام من الفتن و
 انتشار من الامور و تلذمن الحروب والدنیا کاسفة النور ظاهرة الغرور قد درست مناد الهدی
 و ظهرت اعلام الردی فهی متجهمة لاهلها عابسته فی وجه طالبها ثمرها الفتنة و
 طعامها الجيفة و شعارها الخوف و دثارها السیف و ایضا در خطبه دیگر میفرماید بعثه صلی

الله عليه واله والناس ضلال في حيرة و خابطون في فتنة قد استوتهم الاهواء حيارى في زلزال من الامر و بلاء من الجهل ايضا در خطبه ديگر ميفرمايد بعثه(ص) حين لا قائم ولا منار ساطع ولا منهج واضح و در خطبه ديگر ميفرمايد ثم ان الله بعث محمد ابالحق حين دنا من الدنيا الانقطاع و اظلمت بهجتها بعد اشراق و قامت باهلها على ساق و خشن منها مهاد و ازف بينها قباد الى آخر

و اما مطلب اول که مدعی میگوید که من ناسخ بیان و احکام و شرایع بیانم و صاحب کتاب و شریعتم حالا از شما سؤال مینمایم اگر شخص فلاح بصیر با دانش بذری صحیح بدون نقص در مزرعه بیفشاند که از محصول آن بهره ببرد و از ثمره آن فایده بر دارد و آن بذر هنوز ریشه نندوانیده و سر از خاک برنیاورده شاخ و برگ نکرده ازهار وانمارش را کسی ندیده و نچیده بلکه درست نشینده و نفهمیده آن زمینرا برگرداند و آن بذر را بکلی ضایع و باطل کند بحکم عقل سلیم و دانش مستقیم یا باید آن فلاح بی بصیرت باشد و یا آن بذر ناقص و بیمغز اگر در شمسیت نقطه اولی او را حرفی و اشکالی باشد که آن حضرت کامل و بینه اش کافی و مکفی نبوده است بحکم عقل صریح چنین کلامی قابل استماع نیست سهل است بحکم صاحب بیان گوینده او را کافر میدانیم و یا میگوئی که شریعت آن حضرت ناتمام و احکامش ناقص بوده است شخص مدعی برای تکمیل آن شریعت مبعوث شده این دعوی نیز باطل و محل اعتنا نیست بدو جهت اول اینکه خداوند متعال میفرماید مانسوخ من آية اونسهانات بخیر منها او مثلها اگر آیات و احکام کتاب بیان برحسب استعداد زمان بر فرقان سمت رجحان نداشته نسخ آن لزومی نداشته است که پس از نسخ آن نزول بیان بجهت نقصان آن مکمل و مصححی دیگر آید و بیانرا تکمیل نماید خاصه کسیکه بعد اکتساب سالیهای دراز اگر بخواهد صفحه بنویسد محتاج بحک و اصلاح قلمتراش باشد در مقابل آیاتیکه از ینبوع فطرت الهی میجوشد و چون بحر ز خار میخروشد ابدًا شایسته نیست که چنین عبارات بگوید و چنین ادعاها نماید

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چه پهنای دریا بدید

که جائیکه دریاست من کیستم گر او هست حقا که من نیستم

والحق والانصاف تمام کلمات و عبارات این مدعی و صد همچه این مدعی در جنب یک آیه از آیات بیان بلکه یک کلمه از کلمات آن نسبت قطره بدریا یا ذره بشمس سماء است بلکه بکلی قطع نسبت و منع مشابهت است ماللتراب ورب الارباب

چه نسبت خاکرا با عالم پاک

جهت دیگر آنکه سابق نوشته ایم که آیات باید بدیع و از لسان فطرت باشد نه چون خطوط معوج مغلوط او را آرایش و مشاطگی نمایند و اما مطلب ثانی اگر بگوید من مبلغ احکام بیان و مؤید و مشید قوائم این شریعت بدیعم این ادعا نیز بحکم عقل محل اعتنا نیست زیرا که بنص قاطع و برهانی حاسم و ساطع ثابت کرده مسلم داشته ایم که شمس حقیقت و مظهر تام الوهیت از افق غیب لاریب فیه هدی للمتقین بکسوت بشریت مطرز و طالع شده و

قاطبه اهل امکان از غیب و شهود من الدرّة الى الذرة از شعشعه جمال نورای او منور گردیده عامه اهل عرفان و ایقان سر اطاعت و تمکین بر خط فرمان واجب الازعانش نهاده پس از تحقق و ثبوت این مطلب بموجب شهادت نفسیکه شهادتش شهادة الله است مرآتى که قائم مقام و جانشین آن شمس حقیقت است معین و برقرار گردیده و در حق او فضایل و مقاماتى ذکر شده و از جمله آنهائیکه مردود آنمرات که نفس شمس است مردود و محبوب و مقبول آن مرآت محبوب و مقبول است بلکه شهادت آنمرات بر شهادت کتاب الله رجحان دارد زیرا که این ناطق است و آن صامت این بشر اشر وجود محکّمات است و آن مرکب از محکّمات و متشابهات هر امریکه مطابق و موافق امر مرآت الله ناطق است اگر چه مخالف ظواهر آیات کتاب الله صامت باشد امرالله است و احکام الله بهمین طریق جاری و ساری است پس از بیان این تفصیل در صورتیکه مدعى بگوید من مؤید و مشید دین بیان و احکام آنم آن مدعى دیگر از دعوى من یظهري که ناسخ دین قبل است بکلى ساقط و هابط شده و در زمره مرایا و شهداء خواهد بود یعنى ادعائى از این بالاتر برای او نیمماند یا باید دعوى مرآتیت نماید و یا شهدائیت و مدعى این دو مطلب نیز صدق دعوايش موقوف بتصديق مرآت مسلم مخصوص مخصوص است باید مقبول او باشد نه اینکه مردود مطرود یا للعجب از این ادعاهای ناحق بی قاعده که بهیچ برهانی از براهین عقلیه اصلاح نمیتوان کرد بیچاره عباد ساده لوح که در دام تذویر افتاده اند و متمسک باین عبارات شده اند که حضرت اعلى جل ذکرة در باب ظهور من یظهر فرموده اند که برارایى بیانیه محتجب نشوید هیچ یک نفهمیده اند که مقصود حضرت اعلى بعد از ارتفاع و شوکت شجره بیان بوده است آنانکه خود را مقتدى می شمارند چون علمای حالیه فرقان نه آن مرایائیکه منصوص بنص خاص اند مثل ائمه هدى فرقان چنانکه در بعضی از مواضع بیان صریحاً میفرماید **ترحم بر انفس خود نموده طول لیل خود را ضایع و باطل نکنید و مثل بظهور خود و اعراض علمای فرقان میزنند و میفرمایند می بینم که اهل بیان بیانهای هزار مقال ذهبی تمام مینمایند ولی از منزل آن محبوب میمانند جدران بیت و مقاعد حروف حى را بابهی طراز مزین میکنند ولی از نفسیکه کل بکلمه او خلق شده اعراض مینمایند و از این مقوله کلمات و فرمایشات در بیان بسیار است ولی تمام آنها بر ضد و خلاف ادعای مدعى دلالت دارند و هیچکدام مطابق و موافق ادعای او نیستند بالجمله وصیت نامه ایست از پدر بزرگوارت که بلسان فارسی نگاشته اند لازم دانست که برای بیدار شدن عبادالله از خواب غفلت بنگارد و آن این است **وصیت مینماید این ذره فائیه در هنگامیکه منقطع است از کل من فى الارض متکل است بسلطان فضل و عدل و ملیک جلال و صرف جمال پس بشنوید ندای مرا و قبول فرمائید پند مرا اول شهادت میدهد گوشت و پوست و دم و عظم و سرو شهود من بر اینکه سلطان بیان سر ظهور و صرف بطون او است که بر افروخت سموات بدیع را بقدرت کامله خود و مزین فرموده او را بشمس جمال و نقطه اجلال و مقرر داشت در او کواکب دریات و انجم لائحات تا دلیل باشند بر سلطان احدیت او و سیلی باشند بر اظهار قدرت و هیمنت او نازل فرموده****

کتاب محکم و حکم معظم خود را و مقدر فرموده برای هر نفسی قسمت و نصیبی در کتاب خود و در ضمن هر حرفی خلقی مقدر فرموده که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند که نفسی از خلق او را منع نمایند قادر نیستند ارواح کل ممکنات را در هیاکل کلمات بنفخه قدرت دمید از آنها الی مالانهایه سر امکان و اکوان دمیده خواهد شد و خلق خواهند گردید و لوان المشرکین لکارهین هل یقدر احدان یمنع حرفا منها عن اهلها لافوربی و لوان الکل قادرین پس بشتابید ای اهل بیان که شاید در آن حدیقه داخل شوید و از نعمتهائیکه در آن مقدر است مرزوق گردید قسم بخدائیکه سایر فرمود این شجره حزن را در اطراف و اکناف که اگر وصف نمایم تفصیل یک طبقه از طبقات اولی که مکنون است در بیان جمیع من فی الارض متحیر شوند الا من شاء ربی و انتم فی الحین نقولون فوروب السموات والارض ما هذا الاخلق عظیم و حال اینکه این عبد مسکین حرفی از آنرا کما ینبغی بسطان عزه و ملک مجده احصا نموده فلتسر عن یا اهل الیابن لعلکم تصطلون بماقدرا لله لکم و لاتحرموا انفسکم ان انتم تعلمون و بعد شهادت ظاهر و باطن این نقطه حزن آنکه ایقوم طلعت ازل سلطان است بر اهل سموات و ارض و اوست سر در کل کتب و او است مستسر در جمیع صحف با وقایع است ارکان بیان و باسم او مستقر شده عرش جنان در هویت امکان و باو مرتفع شد سموات علی و باو ساکن است ارض بر عمود سنا من اطاعه نجی و من تخلف هلک بر کل اهل ارض از شرقها و غربها برها و بحرهای سهلها و جبلها لازم و واجب است اطاعت ایشان بهر قسم که رضای مبارک ایشان است و کفی بالله و نفسه علی الحق ما اقول شهیدا پس بشناسید قدر این طلعت باقی را اگر چه حق شناختن او ممکن نیست ولکن بر حد مکتب و استعداد شما از بحر جود خود عنایت میفرماید و خود را میشناساند پس حق این ایام را دانسته کاری نکنید که از جمیع رحمت کامله او محروم مانید و دیگر استدعا میکنم که این چند یوم که از عمر شما باقی مانده با یکدیگر در نهایت رأفت و رحمت رفتار و گذرا نمائید تا در سایه عنایت خاص مستریح و مسترقد باشید که آن است اصل در جمیع اکوار و او است مقصود در کل ادوار و متمسک شوید بعزت عطوفت او و متوسل شوید بحبل عفا و بعد در کمال عز و سرور شاید بر غرف رحمت متکی و بر اعراش رفعت مستریح باشید و هرگز کدورتی بر خود راه مدهید که مایه غفلت میشود در کمال مودت ایام را بگذرانید اسباب حزن را بالمره مرتفع نمائید اوصیکم یا اهل البیت بان تعملن کل ما وصینا کم ولاتکونن من الذینهم کانوا فی الارض هم مفسدون و از وصیت نامه عربی ایشان همین چند فقره آخر انرا که صریح در مطلب است مینگارد اوصیکم یا عباد بماوصیکم الله من قبل فی الواح عز مسطور ان اشهدوا فی افتدکم بان بقیة الله فی تلك الايام هی طلعة النور و بقیة المنتظر الذی ینظر فی المستغاث حق لا رب فیها اناکل منتظرون الی ان قال ان الذینهم اعرضوا عن الله ربک و یحرفون الکلم عن مواضعه فقد تولوا عن الصراط فما لهؤلاء من امر و اولئک لایشعرون قل انه لصراط الله فی السموات والارض قدموا علیها کل النبیین و المرسلین حین الذی انتم تغفلون ان اتقوا الله و لا تتبدلوا النور بالظلمه ولا اللؤلؤ بالحصاة

ولا الصباح بالمساء ان اتم قليلا ماتتعرّفون هوالذی خلقکم و صورکم ثم اظهر علیکم نورا من بدایع فضله و ایدکم بجنود السموات والارض لعلمکم تشکرون ثم اشهد وابانی عبد امنت بالله و طلعة النور وجلست فی نقطة الحزن بالذلة الكبرى بماحرکت خیط السوداء علی الواح عز مسطور ان یا اهل الملاء هل سمعتم منی دون حرف العبودية قل ویل لکم اتؤمنون بالله ثم بعده تفترون و فی حقه تفرطون الی ان قال ان الذین قالوا فی حقی دون ماسمعوا منی اولتک حشرات الارض ولن یعرفوا شیئی من الامرو مالهم من شعور اولا بر سبیل جمله معترضه غافلین را ملتفت یک نکته دقیقه از این وصیت نامه مینماید و بقیة المنتظر الذی یظهر فی المستغاث حق لاریب فیها اناکل منتظرون نمیدانم با این تصریح صحیح که بقیه منتظری که در مستغاث که دو هزار و یکسال دیگر است ظاهر میشود حق است بدون شک و ما همه منظر ظهور او هستیم مقصود از این بقیه منتظر کیست اگر حضرت من یظهر است پس دیگر این ادعای من یظهري چیست و اگر دیگری است پس او کیست فاعتبروا یا اولی الالباب و ثانیاً عرضه میدارد ای ناظر در این الواح از روی انصاف با کمال دقت نظر مشاهده نما و نظر کن بعبارات این دو وصیت نامه که بلسان عربی و فارسی نوشته اند ببینید چه میفهمید اغلب عبارات آن مشوب بخیالات فاسده خود و آکنده بتدلیس و تلبیس که بر اهل دانش امر را مشتبه نماید و این همه اکاذیب و اباطیل بقلب زند بیچاره نفهمیده آنانکه تصدیق او را کردند بعضی از آنها از نار حبی که در کانون سینه ایشان مشتعل بوده مجذوب اسم مبارک حضرت اعلی و نقطه اولی جل ذکره بوده و بغیر از مدعی کسیرا ندیده و غیر از خوار عجل جسد آوازی نشنیده تسلیم شدند امثال مردم شام که بمعاویه گروش کرده با حضرت امیر جنگ کردند چون کلیه فتح شام و اسلام اهل آن در عهد خلفاء واقع شد و ابدأ مردم شام عارف و واقف بر فضائل و مناقب حضرت امیر(ع) نشدند برخی از همج رعاع که جمیع حرکاتشان لایشعر بود اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح گردیده اند جمعی بیچاره هم از بی سوادی و بی اطلاعی بعضی عبارات عربی و فارسی مغلق بهم بافته یافتند بگمان اینکه هر گردی گردو است آنها را آیات الهی تصور کرده بزدان ابدی دچار گشتند جمعی دیگر از مدعی شنیدند که ما قمیص الوهیت را از حضرت ثمره خلع کردیم و نطق را از او گرفتیم باور کردند و حال آنکه غیر از کوررها آثار ظاهره و آیات باهره از خود آنحضرت صادر شده و میشود الان هستند بزرگوارانیکه طایفند حول آن کعبه واقعی و از آنها آثاری بظهور میرسد که خود مدعی از اتیان بمثل آثار آنها عاجز است و انشاءالله تعالی در ذیل این جواب بعضی از آنها را محض آگاهی بیخبران خواهیم نگاشت بالجمله ای اهل انصاف خوب ملاحظه فرمائید این شخص بزرگوار را که میگوید من قمیص الوهیت را از حضرت ثمره انتزاع کرده ام یک انسان بیغرض منصفی نیست از ایشان پرسد این قمیص الوهیت خلعت حکومت یزد و کاشان بوده یا خرقة و دراعه درویشان این قمیص شولای خزپوشان طهران بوده است و یا کپنک ساربانان خراسان این عبارات چیست که میگوئید اهل عرفان و ابقان چگونه باین عبارات واهی بیمعنی فریفته میشوند و ارباب تمیز با بصیرت

کجا بدلائل دلیله محتاله شیفته میگردند نحن ابناءالدلیل اینان اشخاصی هستند که باقصری
 النهایه میدانند پس از اینکه شمس حقیقت و مظهر تام الوهیت واحدیت از افق کلشئی و
 مشرق کل نفوس و مطلع تمام ذرات طالع گردد همه کاینات و جمیع ممکنات را مظهر
 ذات و مظهر اسماء و صفات او بینند و نقطه ربوبیت را در تمام دوائر آفاقی و انفسی
 دائر و سایر مشاهده نمایند و مظهر نفس الله القائم بالسنن را که در کل عوالم قایم مقام
 او است عارف و ناظر شوند و میدانند که لاله الاله باو ظاهر شده و او است مشیت
 اولیه و او است اراده ازلیه و آنچه راجع الی الله است راجع باو است و آنچه راجع باو
 نیست راجع الی الله نیست از برای او دو مرتبه است مرتبه اول مرتبه هویت و کینونیت
 او است که محل مشیت و اراده و مهبط وحی و مطلع امر و منبع علم و عرفان و مشرق
 حکمت و ایقان و افق انوار و اسرار و قطب دائره غیب و وحدت است نبوده هیچ وقت
 برای آن ذات مقدس ضدی وندی و نخواهد بود در هیچ عالمی از عوالم برای آن سازج
 السواجز شبهی و شریکی و او تعالی شانه از ادراک و عرفان و بلوغ عقول و افهام و
 وصول مشاهر و مدارک و اوهام متعالی است و اما رتبه ثانوی آن مرات الله است در کل
 شئونات و جمیع مظاهر اثبات و اهل علیین مرایای اویند و مرات اولیه که مظهر مشیت و
 اول من آمن بنقطه حقیقت است اجل و ارفع از عرفان و شناسائی است که او را بغیر
 او شناسند چنانچه نقطه فرقان درحقتش فرمود ماعرف الله الاانا و علی و ما عرفنی الاالله و
 علی و ماعرف علیا الاالله وانا چون از این رتبه تنزل نمایند بهترین دلیل و نیکوترین سیبل
 عرفان او بآیات باهرات است که از اسماء مشیت فطرت او نازل شده و آیات الله است و
 تمام ماسوی در جمیع مراتب و شؤن از اتیان بمثل آنها عاجزند اگرچه برحسب صورت
 لفظ و ظاهر عبارت باشد در اینجا یک نکته لطیف دقیق هست که ذکر آن لازمست
 چون مظاهر کلیه الهیه شمس حقیقت میباشند و بقیام ایشان قیامت قائم میگردد و اذالو
 حوش حشرت پس باید مرایای علیینی و سجینی که حاکی از اثبات و نفی باشند هردو
 ظاهر شده تا مطلع انوار و اضلال شوند مانند آب راکد صافی در حیاض صافیه و یادر
 مزابل و مبالز عفته هر دو اگر بشمس مواجه و مقابل شوند البته عکسی و ظلی در این
 هردو آب هویدا آید و این مطلب از محسوسات و مشهودات است محتاج باقامه و برهان
 و دلیل نیست زیرا که در زمان هر نقطه از نقاط قبل این مطلب جاری و ساری بوده
 چنانکه در زمان بدیع اول شیطان و عصر ابراهیم نمرود و عهد موسی فرعون و زمان نقطه
 فرقان ابوجهل و عصر قمر ولایت ابوالشور و زمان حضرت مجتبی معاویه علیه الهاویه و
 بر همین قیاس در همه اعصار و ازمان جاری بوده و خواهد بود و شاعر در همین باب
 گفته است

از فرط ضیا در دل هر ذره تجلی
 اشراق کند همچو گهر صخره صما
 تابان دل گودال عفن چون دل دریا

این غایت اشراق الهی است که بنمود
 زان است کهین همچو مهین جلوه فرو شد
 چون چهر قمر چهره هر ذره فروزان

چون چهر قمر چهره هر ذره فروزان تابان دل گودال عفن چون دل دریا

بالجمله باین تدلیسات مخلصینی که غواص بحر حقیقتند رام اهریمن نشوند و بچنین تلییسات موقینینی که از سلاسل هوی و هوس رسته اند در دام نیفتند اینان گوی معرفت و حق شناسی از قاطبه اهل شهود ربوده و از آینه قلب غبار جهل و غفلت زدوده اند و اگر شما را باسباب و زخارف دنیوی مباحات و مفاخرت هست و بکسر قلوب و قتل نفوس و سفک دماء مبادرت اینانرا بفقر و فاقه و تحمل و بردباری و در نزول بلایا و محن تصبر و سپاس گذاریست

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن

ولی افسوس دارم از اینکه شخص سالها از عمرش بگذرد و جمیع اوقات شبانه روزش بصحبت بزرگان و اختیار و تتبع در آیات و اخبار صرف شود در اواخر عمر و پایان زندگانی محض هوا و هوس نفسانی و ریاست و اقتدار چند روزه دنیای فانی با آنهمه اظهار عبودیت و جانثاری های سابقه از حق محجوب و از خیر ابدی و حیات سرمدی محروم ماند فاعتبروا یا اولی الابصار چاره ندارم جز اینکه بگوئیم ایمانش مستودع بوده که از جنت ایقان اعراض نموده است بخاطرم آمد قضیه که در زمان غوغای قلعه طبرسیه جناب ابوی در خدمت حضرت ثمره برای نصرت امر بان طرف میرفتند و در آنزمان عمر شریف حضرت ثمره بین شانزده و هفده بوده است در آمل حکومت اطلاع بهم رساند مأمور فرستاد هردو را گرفتند و بردند وقتیکه میخواستند حضرت را اذیت کنند ایشان خود را بروی آنحضرت انداخته و از ضرب و لطمه وقایه شده و التماس میکردند که او طفل است و تقصیری ندارد عوض ایشان بمن ایذاء و اذیت نمائید چه سود که نبودم در این اواخر عمر بایشان بگویم کجا رفت آن روی چون سندروس آن جان نثاریها و دلسوزیهای چه شد و کجا رفت اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم سویک رجلا بالجمله بعد از این همه طغیان و غوایت و دعوی حسینی و گریه و زاریهای دروغی و مصنوعی و استنصار از جمیع پیرزنها یزد و کاشان نمودن

من حسینم من حسینم ای خدا روز و شب در شور و شینم ایخدا

در صورت خود را بلباس مظلومیت آراسته و این آیات را در مظلومیت خود نازل کرده اننی انالله لاله الاانا الغریب المظلوم اننی انالله لاله الا انا الکتیب المسموم اننی انالله لاله الا انا الا سیر المسجون المغموم در ظاهر قمیص مظلومیت پوشیده این نوع اظهارات میکردند ولی در معنی و باطن چه خونهای ناحق که ریختند و امر بقتل ادلاء و شهدای بیان که در این ادعا با ایشان همراه نبودند کردند و هریک از آن بزرگواران را بانواع شکنجه و عقوبت شهید نمودند ولاتحسین الله بغافل عما یعمل الظالمون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اگر در این ایام اخیره خدمت ایشان رسیده بودم عرض میکردم

ای بیچاره همینکه جاده انجام دادن خیال خود را از اهل اعراض و ایراد صاف دیدی و چون طبیعیین و دهریه عوالم لایتناهی الهی را همین چند روزه دنیای دون فهمیدی از حق اعراض کرده لوای الوهیت افراشتی بدعوای من یظهري اسم خود را طلعت قدم گذاشتی و بذر نفاق در قلوب کالحجاره آن گروه انبوه جهال ضلال کاشتی که جز خار شقاق برگ و باری ندهند و غیر از نکرده ظلم و عدوان ثمری نیارند بعد از این همه تفصیلات ندانستم دعویت را چه نام است و کتاب احکامت کدام اگر آن خالوئیه است که اسمش را ایقان گذاشته اید با جزئی تغییر و تبدیل آنرا که در زمان اظهار عبودیت خود بحضرت ثمره تصنیف کرده اید همان طوریکه شما ترقی کرده اید این آن کتاب هم ترقی کرده است بر فرض هم اسم کتاب ترقی کرده باشد چرا مضامین و عبارات کتاب ابدأ ترقی نکرده است شما را گمان اینکه فقط تلفیق عبارات مغلقه و مراعات سجع و قافیه مردمان زکی فطن خالص مخلص را بشبیه میاندازد و فرق فیما بین تکسب و استراق و طبع و فطرت نمیگذارند حاشا و کلا هرگز چنین نیست

هر دو صورت گر بهم ماند رواست آب تلخ و آب شیرین را صفا است
جز که صاحب ذوق کاشناسد لباب او شناسد آب خوش از شوره آب

خوب است از روی انصاف اندک ملاحظه نمائید که از ابتدای این ادعا تاکنون چقدرها از نفوس مقدسه را عدوانا شهید کردید و مابقی از مؤمنین را تهدید و تخویف بقتل و زجر نمودید نسبتها بحضرت ثمره داده کمال اذیت و آزار را از هر جهت بآنحضرت رسانیدید چند دفعه برای قتل آنحضرت مأمور گماشتید اراذل و اوباش خلق را بشتم و سب او واداشتید چقدر اکاذیب و مفتریات و تهمت و بهتان در حق آن حضرت بناحق ذکر کردید بجمیع ولایات نسخ احکام بیانرا فرستادید دیدید از عهده یک حکم از احکام بیان بر نمیآید لابد باز عدول کردید با این تفصیل خیلی آرزو دارید و گمان میکنید که شما و تابعین شما تا قیامت اخری مثل اهل سنت و جماعت که در سلسله مسلمین محسوب اند شما هم در سلسله اهل بیان محسوب و در ظل اسم بیان اسمی و ذکری از شما باقی و برقرار خواهد ماند حاشا و کلا تلک امانیکم هرگز چنین نخواهد شد چرا که اهل سنت و جماعت هرچه کردند باز بر اصل دین و ایمان منکر و جاهد نشدند و خود را از تبعیت اسلام خارج نکردند ولی مثال و مأل شما بعینه مثال و مأل بلعام باعور است در امت موسی که این آیه شریفه در حق او نازل شده و اتل علیهم بناء الذی اتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولو شتتا لرفعناه بها ولكنة اخلد الی الارض و اتباع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلثم اوتتر که یلثم ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا و مثال حال ابومسیلمه کذاب در اهل فرقان و اسلام با وجود آنکه نبوت و رسالت حضرت ختمی مرتبت را قبول کرده خودش هم دعوی نبوت کرده و مثل شما آیاتی هم برای استدلال بر حقانیت خود نازل کرده باغی هم باسم حدیقه الرحمن در

در یمامه ساخت مثل حدیقه الرضوان عکا جمعی کثیر هم باو گروش کرده ایمان آوردند و لقب احمد بر خود نهاده چنانچه مولوی فرموده

شیر پشمین از برای کد کنند
بو مسیلم را لقب کذاب ماند

بو مسیلم را لقب احمد کنند
مر محمد را اولوالالباب ماند

مسلم بدانید از برای شما هم جز لقب کذابی چیزی دیگر باقی نخواهد ماند چرا که واقع امر و حقیقت حال شما هم از همان منوال است چنانچه یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان که شخص ثقه و شغل او صحافی بود نقل نمود اوقاتیکه حضرت ثمره در بغداد مستور و مخفی بودند بعزم زیارت آن حضرت به بغداد رفته خدمت جناب ابوی رسیده از ایشان استدعای تشرف خدمت حضرت را کرده جواب دادند ابداً ممکن نیست بعد از ایشان سؤال کرده بفرمائید رتبه و مقام خود شما در این امر چه رتبه و مقام است جواب دادند من فانوسی هستم که آن شمع هدایت را از تند باد حوادث حفظ مینمایم بعد از چندی دیگر که شنیدم این ادعای بزرگ را کرده و با حضرت ثمره کمال مخالفت و ضدیت را پیدا نموده بعضی اسنادها بآنحضرت داده خیلی تعجب میکردم با آن لفظ صریحی که از زبان خودشان شنیده بودم چه شده که این نوع مخالفت کرده اند و در این امر خیلی حیران و سرگردان بودم تا آنکه شبی در خواب دیدم بردکان صحافی نشسته بچه مجوسی وارد شده دست در بغل کرده جزوه بیرون آورده جلو روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست گفت کاغذی هست که ابومسیلمه کذاب بسفیانی نوشته است وقتیکه بیدار شدم خیلی از این خواب تعجب میکردم روز همان شب بچه درویشی که با من آشنا بود در همان دکان نزد من آمده دست در بغل کرده جزوه بیرون آورده جلو روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست جواب داد لوحی است که جمال قدم برای حاجی محمد کریمخان کرمانی فرستاده است فوراً خواب شب بخاطرم آمده سجده شکر برای راهنمائی و هدایت پروردگار کردم چنانچه سفیانی بودن حاجی محمد کریمخانرا از سابق بنص صریح حضرت نقطه اولی میدانستم از این غیب نمائی و رؤیای صادق مرتبه و مقام این مدعی را نیز دانسته یقین حاصل کردم و یکی دیگر از شواهد و بینات که مثبت این مقام است از برای مدعی مفتری تاریخ وفات او است که از لسان الغیب بر زبان یکی از مؤمنین بیان جاری شده باین عبارت مات بلعا ما کذابا و مطابق است با سنه هزار سیصدونه که سال خسف و زهاق او است و از وقوع این واقعه در این سال ظاهر گردید صدق کلام معجز نظام حضرت نقطه اولی که از پیش خبر داده بودند و فی سنة التسع کل خیر تدرکون چرا که هیچ خیری مافوق رفع شر و زهاق باطل ظلام نیست که حق از مزاج باطل خالص گردیده ظل ارض اسفل ادنی از وجهه مقدس قمر خلافت برطرف شده و بخسوف او خسوف قمر ولایت زایل گردیده شعشعه جمال مقدسش چنانچه باید و شاید شارق و تابان شود و از جهت دفع شر آن شریر اشر اهل بیان کل خیر را

كما ينبغي درك نمایند و اكتفا بهمین ذكر تسع بدون ماقبل آن از ثلاثائة و الف برمشابہ حدیث مروی در باره قائم است که میفرمایند و فی سنة ستین یظهر امره و یعلو ذكره فقط اكتفا بذكر ستین میفرمایند بدون ذكر ماقبل آن از مائین و الف و الحمد لله علی التوفیق بالجمله چون رشته کلام باین مقام منتهی گردید ملهم غیبی و منادی سری امر بکشیدن عنان توسن تیز رو قلم و اختتام کلام بمناجات ملک علام میفرماید اللهم انانشکوا الیک فقد مجلینا و غربة مربینا و قلة عددنا و کثره عدونا و تظاهر الزمان علینا و وقوع الفتن بنا فافرج ذلك اللهم بعدل منک تظهره و سلطام حق تظفره اللهم وصل علی ولی امرک و مرأت نفسک و حفه بملائکتک المقربین و ایده بروح القدس یارب العالمین و عزز اولیائه و انصر احبائه و اخذل اعدائه و اهلک خصمائہ ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین

از آنجائیکه در طی اوراق سابقه وعده داده بودیم بنگارش آثار ظاهره و کلمات باهره صادره از بعضی علماء مؤمنین و عرفاء موقنین طائفین حول حرم ازیله و ساجدین نزد باب مرآت الهمیه که شخص مدعی عاجز و قاصر است از اتیان بمثل آنها از جمله آن مؤمنین عارفین جناب حاجی میرزا احمد کرمانی است و این شخص عظیم الشان از جمله تلامذه درس و اصحاب جناب ملامحمد جعفر کرمانی است و آن بزرگوار از اجله ارکان اهل بیان و سابقین اولین از مؤمنین بحضرت نقطه اولی است و در کرمان ایشان اعلائی لوای بیان نموده جمعی کثیر را بقوه تبلیغ بلیغ و دعوت حقه داخل در این امر نموده و تا قدم آخرین و نفس واپسین بر جاده هدایت و صراط حق مستقیم بوده و هیچگاه با ظلال مضیلین و اغوای مبطلین اعتنا نفرموده کالجبل الراسخ الرفیع والطود الشامخ المنیع بر امر الهی ثابت و مستقر بوده و اوقاتیکه حضرت قدوس بعد از مراجعت از سفر مکه در ملازمت حضرت نقطه مأمور کرمان برای تبلیغ حاج محمد کریمخان شده و بکرمان تشریف آورده اسناب ایشان نهایت خدمتگذاری و جان نثاری را بجا آورده اسباب مسافرت و عزیمت آن حضرت را بطرف مازندران فراهم کردند و از طرف قرین الشرف حضرت شمره در توقیعات رفیعات و الواح صادره نهایت توصیف و تعریف از ایشان شده او را عالم جلیل و جعفر کبیر خطاب فرموده و این لوح را در زیارت ایشان بعد از صعود شأن نازل فرموده بسم الله و بالله و ماشاء الله و لاامر الابالله الضیاء علیک یا من آمن بایات الله و انقطع الی الله و صدق مظهر نفس الله ورجاعفوالله و عرج الی الله و شهد حقه و استعرج الی الله بشیخوخة بالغة صالحه و نام مع الصلحاء السعداء الرفعاء و نصر ربه بما استطاع فی حیاته و ثبت فی کلمته و عبده فی السلم و الامتناع و احسن فی عمله و ما زعزعه کیدالوسواس و شرور الخناس و اتکل علی الله الملک العدل و اله الناس و عرف نفس الله و اتبع آیات الله و اثار بوجه الله و فاز برحمة الله و دخل رضوان رضی الله و شرب من جذبات حب الله لعن الله من فرح بعروجک و اخذالله من ابتهج بصعودک فقد عرجت الی الله مخلصا و سعدت لدیه خالصا مرفعا مخصصا فسیلحقنا الله بک و بمن آمن به انه علام حکیم و انه فتاح قریب

بالجمله از جمله آثار ظاهره از جناب حاجی میرزا احمد کرمانی یک خطبه عربی و رساله ردیه فارسی است که در خاتمه این جواب محض تذکر اولی الالباب ذکر نموده

جزء سيم از كتاب مستطاب تنبيه النائمين حاوى بر خطبه و رساله رديۀ جناب حاجى ميرزا
احمد كرمانى است

صورت خطبه
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى انسدت السبل الى عرفان ذاته و انقطعت الطرق الى الوصول الى هويه قد
تقدس عن عرفان الممكنات و تنزه عن مشابهة الموجودات و تعظم عن مماثلة الكائنات و
تعالى عن الاقتران بالجسمانيات و هو الفرد الوتر لاله الا هو العزيز البديع سبحانه و تعالى
عجزت الافهام عن معرفته و قصرت المدارك والمشاعر والاهوام عن البلوغ الى حقيقته و
كلت الالسن عن اداء حق مدحته ليس له شريك فى ملكه ولا شبيه فى صفاته ولا ندفى
آياته ولا مثل فى امثاله و هو الله الصمد القادر الغنى لاله الا هو الحى المتعال قد توحى بالعزة
والعظمة و القدرة والقوة والبقاء وتفرد بالجلال و الجمال و الكمال والجبروت والكبرياء جل
عن احاطة هندسة القدر و على عن مشاهدة النظر و معاينة البصر تعالى عما يقول الملحدون
فى شأنه و تقدس عما يصف الواصفون فى حقه و هو الله الواحد الاحد القاهر القيوم لاله الا
هو الكبير الجليل الجميل قد ابداع الاشياء بمشيتته و ان الانشاء مخترع بارادته و كلشئى
مقبوض بقبضة قدرته معدوم صرف لدى ظهور انوار عظمتة مفقود بحت لدى تجلى اشراق
ضياء شمس طلعتة و هو القائم فى ذاته بذاته فى علو ذاتيته و سمو سرمديته لاول له بازليته
ولاخر له بابديته و هو الاول فى آخريته والاخر فى اوليته و هو الظاهر بانواره و آثاره و آياته
والباطن بحاق هويته و ظاهريته عين باطنيته و باطنيته نفس ظاهريته و هو القيوم لا يقارنه
شئى باحدثته و هو الواسع لا يقابله شئى باحاطته دل ذاته بذاته فى ذاته لذاته على ذاته
ولا يفوت شئى عن قبضة قدرته و هو القوى القدوس الملك السلطان لاله الا هو الرحمن
الرحيم سبحانه سبحانه له الاسماء الحسنى مع تقدسه عن كل اسم غير حقيقته و له الامثال
العليامع تنزهه عن كل مثل سوى ما مثل لنفسه بنفسه وله الصفات الكبرى مع عظم ذاته
عن كل صفة غير ذاته وله الاوصاف العظمى مع تعاليه عن كل وصف سوى ما وصف به
نفسه و هو الله الرب الرؤف العطوف لاله الا هو الجواد الكريم تعالى تعالى جعل الاشياء
كلها مظاهر اسمائه و مطالع صفاته و موادع آياته و مشارق انواره و مطالع آثاره و مخازن
اسراره و مهابط افضاله و مواضع بروز افاضاته و ظهور حكمه فالكل شاهد بربوبيته مدل
على و حدانيته ناطق بلسان هويته بثنائه و هو بسعة كرسيه ظاهر له به و متجلى به عليه و
ناطق عنه بثناء نفسه و ينطق لسان كبريائه من ظاهر كلشئى و باطنه و سره و علانيته
باننى انا الله لاله الا انا الاحد الصمد المحيط و مع تجليه على كل الذرات بكل الاسماء جعل
كل واحد من الموجودات مظهر اسم من اسمائه كان ظاهرا من به و جعله اظهر الاسماء
من ذلك فتجلى على العرش باسمه العظيم و على الكرسي باسمه الرفيع و على السموات
باسمه العلى و على العناصر باسمه الخالق الرازق المحى المميت و جعل من الاشياء مظهر

الاسماء باجمعهاى فى كمال الظهور بلاميزية لاسم منها فيه هيكل الانسان و ودع فيه كل ماخلق فى الامكان فهو بظاهره شاهد على ظاهريته و باطنيته مدل على باطنيه و بشهادته مدل على شاهديته و بغيبه دال على غيبوبة و بسمعه و بصره و حيوته و علمه و قدرته و اختياره و ارادته يشهد بانه هوالسميع البصير الحى العليم القدير المختر المريد هوالله لاله الاهوالاول الاخر الظاهر الباطن الجليل الجميل الكبير القدوس السبوح الممتنع المنيع سبحانه سبحانه خلق الانسان على هيكل احديته و نفخ فيه من روح سرمديته و اودع فيه آية ازليته وجعله خليفته فى ارضه واصطفاه من سائر مخلوقاته فهو ثمرة شجرة الابداع و ابهى غصن دوحة الاختراع و هو مظهر العلو والارتفاع و مظهر القدس و الامتناع و هو مجمع الاضداد فيعرف الله به بحقيقة توحيد الذى هوالجمع بين التعطيل والتشبيه و به يعرف الفصل من الوصل الذى من عرفه عرف حقيقة توحيد و بلغ قرار التوحيد و هو آية العظمى التى تدل على مواقع الصفة التى من عرفها بلغ قرار المعرفة فهو العالى بروحه والدانى بجسده و يحكى ان الرب تعالى و تقدس عال فى دنوه و دان فى علوه و هوالظاهر بهيئته الباطن بحقيقة يدل على ان بارئه تكبر و تعظم ظاهر فى بطونه و باطن فى ظهوره و هو القريب بهيكله البعيد بحاق ذاته و غيب فؤاده يدل على ان خالقه عزوجل قريب فى بعده و بعيد فى قربه فهو الظهور الاعظم و البر وزالاقوم والرمز الاعلى والكنز الاخفى والسراالمكنون الاقصى والكلمة المكتومة العليا والحقيقة الساذجة النوراء فتعالى الله مبدعه و خالقه و صانعه عن كل وصف سوى هويته المقدسه عن كل وصف هوالله الملك الحق المبين لاله الاهوالمقدس المنزه العظيم وجعل الاناسى بعد اظهار مافى قابليتهم و ابراز ماهاالمكنون فى قوتهم و استعدادهم اشباح الناس فى المرايا وجعل الولي الكامل القائم مقامه فى العوالم كلها و خليفته فى الابداع با جمعه ظاهرا فى هذه المرايا و تجلى له به و ظهر منه عليه فهو هيكل مشيئته و موضع ارادته و مظهر هندسة قدره و الحاكم على الكل بقضائه و مجرى المقدرات بامضائه وجعل معرفته نفس معرفته و طاعة عين طاعته و مشاهدته صرف مشاهدته فهو ظاهراالله و ظهوره و مظهره واعظم مراياه و سبله و اقوم مجاليه و طرقة فهو شعشة الذات الظاهر بالاسماء والصفات ولمعة الجمال الباهر بالجلال والكمال و ضياء طلعتة الحاكي عن انوار وجهه بل هو وجه الله الظاهر عن كل الجهات المشرق على ظلمات الانيات والطالع عن مطلع الاشارات على اهل السبحات لاطهار التعينات و هوالمراد بالحقيقة التى لاتعرف الابعد كشف سبحات الجلال و قطع طرق الاشارات و هوالمدينة التى من دخلها على حين غفلة من اهلها يجد مافيه من الكثرات مظمحلة بعد ظهور نور الذات و هوالذى لايعرف كنهه ولايجهل ظهوره ولا يوصل الى حقيقته و تبلغ الى الكل حجته و هوالباب الذى باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب و هو من الاعراف التى لايعرف الله الابسبيل ولايتهم و هو فى مقام الجمع هيكل الربوبية و فى مقر الفرق ظاهر بالعبوديه فمن عرفه بالنورانية عرف الله ربه بل معرفته عين معرفته جل ثنائه وله مع الله حالات هوفيهما هو و هو هو الاله هو هو و هو هو و هو الظاهر بكل الامثال فهو قائم مقامه فى العوالم اجمعها فى الاداء والقضاء حتى ظهر ان لاله الا هو و هوالذى لافرق بين الله و

بينه الا انه عبده و خلقه بدئه منه و عوده اليه عضد و شهيد و حافظ و راودفه ملاء سمائه وارضه حتى ظهران لاله الاهو و هوالذى ظاهره امامة و وصاية و باطنه غيب ممتنع لايدرك بل هو ممسوس في ذات الله فتعالى خالقه و رازقه و مميته و محييه هوالله السلطان القدير القوى الملك المجيد الفرد الحميد لاله الا هوالمبدء المعيد و من الا سرار الظاهرة في نفسه سرقول ربه لمايريد كن فيكون و ان الله ربه عالم بما كان و ما يكون فهواية الله و ظهوره و نوره و بروزه و صفاته و صراطه و هوالظاهر بسلطانه و هوالمبعوث على الكائنات بشرائع التكوين فلولاه مالبس خلعة الوجود شئى و ما تحلى بحلية الكمال شئى فكل كمال دون كماله شبح كماله و كل جمال دون جماله شبح جماله و كل جلال دون جلاله شبح جلاله و كل حيوة دون حيوته من عين حيوته و كل علم دون علمه من ينبوع علمه و هوالمسئول عنه الذى اجاب لسانه بمحوالموهوم و صحوالمعلوم اذ ماسواه كسرأب في جنب وجوده و هوالذى لايرى في الجهات سوى جماله ولايرى في الوجوه الاوجوه ولايشاهد في الاشياء الانوره ولايسمع من اللسن الاصوته اذانه هو نورالله نورالسموات والارض و هوالمشكوة التى فيها مصباح الاحدية في زجاجة الوحدة التى انها هى بنورانيتهأ كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة تنبت في ارض الهوية بماء الازلية و انهاهى لاشرقية ولاغربية مقدسة عن الحدوالجهة و منزهة عن النهاية والبداية يكادزيتها يضئى من فرط القابلية والاستعداد ولولم تمسسه ناراً لغيب بسرالاجاد اذ انها هى المشية التى خلقت بنفسها و خلقت الاشياء بها نور على نور من نور في نور ليس ورائه نور يهدى الله لنوره بنوره من يشاء من اهل التقوى والاخلاص الذين لابنظرون الى شئى الاويرون الله قبله و بعده و معه و يرون ظهوره في كشئى مقدساعن ذكر نفس الشئى و يشهدون نوره بعينه التى لاتنام و يضرب الله الامثال للناس ليقرهم بها الى مقام الفناء فيه والبقاء ببقائه حتى لايشاؤا الامايشاء ولايريد واللامايريد والله بكل شئى عليم هوالله لاله الاهوالزلى الابدى الدائم السرمدى و هوالله القوى المتين و ان الله جل سلطانه و على برهانه و عظم شأنه جعل نفحات قدس توحيده ظاهرة عن مهب فيضه و روحات انس تجريده نافحة عن محل ظهور نور وجهه لعبيده ليجذبهم بهالى سماء قدس عزه و جلاله و يقريهم الى كرسى صمدانيته لمشاهدة اسرار كماله جعل نسيمات هواه عن كل الاقطار باهرة وفوحات حبه عن جميع الاشطار ظاهرة لثلا يحتجب من يريد لقائه عن كمال الصعوداليه والانجذاب بنفحات قدسه لديه كى يخرق الاحجاب بنور الانجذاب ويرقق رقائق الاستار التى منعته عن الورود فى بيت الجلال والوفود على مقاعد الاتصال بعد اضمحلال مساكن الانفصال لثلايقول احدان ارسلت رسولا لكنت من المهديين فانه رسول رب العالمين فى مقام التكوين و التشريع فله الحمد اظهر تجليه الذاتى والصفاتى والافعالى والاسمائى والامثالى والاثارى والاياتى من كل جهة لاهتداء من يتوجه اليه بنورالوجه وانا رضىياء سناء بهاء عزه على حقائق الموجودات ليدل عليه من اراد العلو عن مهالك التعينات والسمو عن مهاوى الاشارات والارتقاء عن مهبط الطبيعة الى المرتبة الرفيعة فدل العشاق بنور الجمال الساطع على الافاق الى مطلع الاشراق واخذهم بيدي جوده الذى لاسبب له سواه و كرمه

الذى لاعلة له دونه اليه و مكنهم بالاطمينان والرضاء لديه فصاروا بذلك مظهرالحى الذى لايموت ومهمنين على الملك والملكوت فهم مراياالسلطان الذى لايزال و مجالى الملك الذى لايزول والى هذااشار صاحب السرامكنون والرمزالمخزون المصون طلعة الهوية و جمال لصمدانية وجلال الكبرياء والعظمة و هيكل السبوحية و ظهورالقدوسية و مجد الربوبية و حقيقة التمجيد بقوله جذب الاحدية لصفة التوحيد فان السالك الى الله والمنقطع عما سواه اذا وصل الى هذه المرتبة ورفع النقاب عن تلك الطلعة فجلس على كرسى الرفعة و استوى على سرير القوة والقدرة واستقر على بساط الانس والوحدة و راي جمال الحق لعيانه ببصيرة قلبية يشاهد طلعة الحق الظاهر فى هيكل شمس الحقيقة ويقول بلسان حاله بجمع ذرات وجوده فى غيبه و شهوده فى ثناء مقصوده و معبوده فتبارك الله احسن الخالقين هوالله الاحدالفرد الحى القيوم الملك الحكم العدل القدوس لاله الا هوالرّب العلى العظيم وان الانسان بعد نزول روحه القدسى الغيبى الالهى عن مقام القدس والتجرد الى مقام التعين والتحدّ دوعن مقرالعلو الى مقعد الدنوا احتجب عن درك نورالذات باغطية الكثرات و حجب التعينات و استارالانبات فغمر فى بحار الغفلة والبعد و غمس فى مهاوى التعلق و مهالك التعين فا حتجب بماهو الموهوم عن جمال المعلوم و نور طلعة القيوم و صار سياحافى طمطمم الانانية و يم الامال و سياحافى بيداء الهوى والامانى و صحارى سوء الافعال والاعمال فغفل عمايليق به بما لاينبغى لعلو رتبته فابتلى بالجهل الغرور و غرق فى لجة الغضب والشهوة ورضى بسروردارالفناء عن نعيم يوم النشور وكلما تفضل عليه ربه بارسال الرسل و انزال الكتب و تشريع الشرايع و بيان طريق الطاعة والعبودية اعرض فادبرو ولى واستكبرو اعترض و نفر وكذب انبياءالله فغر و اغر و كلماد عوه الى الله ما اقبل اليه و قال ما انتمم الايبشرو كلما نصحوا جعلوا اصابعهم فى آذاتهم و كلما و عضوا قالوا فى قلو بنا غلف ولذلك ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة و لهم عذاب اليم ولكن قليلا من الناس اتبعوا اوامرالله و احكامه و اطاعوا ارسله فاقبلوا بقلوبهم الى قبلة هياكلهم و تمسكوا بحبل ولايتهم و محبتهم واقتدوا باولياءالله المرضيين الذين لاينطقون الا عن لسان الله ولاينظرون الابعينه و لايتفوهون الابذكره و ثنائيه و توحيديه و يعلمون الناس طرق الوصول اليه و سبل الوفود عليه والورود على بساط انسه والدخول فى بيت قدسه فاعتصموا بحبال محبة هذه النفوس القدوسية والانوار الازلية والاشعة الالهية الذينهم معادن الرحمة و مكامن الاسرار و مخازن العلم و مشارق الانوار فطافوا حول حرم ودادهم واحرموالكعبة ارشادهم ولبواحينما سمعواندائهم واجابواحين اصغوا دعوتهم واستلموا حجرالبيتهم وطافواوسبعة اشواط حول بيت جلالتهم وصلواالمعراج وصالهم وسعوا بين صفا صفاءقلوبهم الى مروة مراتية غيوبهم و هرولواابين علمى طاعتهم و ولايتهم و قصر و اشعر الاينية بمقراض الانقطاع اليه و ما كان ذلك كله الا بعد الغسل بماء الفناء الذى هوعين الفناء فى الله بارثهم ولبس رداء الكبرياء و ازار العظمة بالبقاء ببقائهم الذى هو عين البقاء ببقاءالله ربهم فى يوم التروية بماء عرفانهم والبيتوتة فى مناء قربهم ليلة عرفة معرفتهم والوقوف فى عرفات الاعتراف بولايتهم بعد ضحى يومها الى غروبه للاهتداء بنور هدايتهم و وقوف مشعر

الا شعار بمراثيتهم لربهم بين طلوع فجر ظهور صبح هيكلمهم و شمس حقيقتهم و رجعوا الى مناء القرب يوم عيدوصالهم ورموا بجمرات التوسل والتوكل والانقطاع والصبر والشكر والقناعة والرياضة ثم بجمرات الطاعة والعبادة والخضوع والخشوع و الاقبال والايمان والحضور ثم بجمرات الانقياد والتقوى والفناء والشوق والوله والرضاء والتسليم ابليس وسواس النفس الامارة التي تدعو الى البعد عنهم فقر بواقربان نفوسهم بعد سوق الهدى الى محضر عزهم و جلالهم والرجوع الى مكة قربهم ثم ما كانت هذه كلها الا بعد عمرة الاقبال الذاتى اليهم عن ميقات عهود ولايتهم و موثيق محبتهم بعد الغسل فى ماء ارشادهم ودلائتهم ولبس رداء الاقتداء بهم و ازاستر عورة الانية بالطافهم والتلبية بعد اصغاء دعوتهم والورود على حرم عرفانهم بعد الاحرام الى حريم كعبة مودتهم و ترك مانهوانه سلاك سبل توحيد بارئهم والورود على مسجد الحرام محل ظهور نورهم والطواف حول اركان بيت جلالهم تكبير فناء ماسواهم جنب ظهور نور عظمتهم واستلام حجر سواد اعلامهم والقيام لدى باب ارشادهم والصلوة فى مقام خليل حبهم الذى كسر اصنام مبغضيهم والسعى بين صفا صفوتهم و مروة مروتهم والهولة بين علمى امامتهم وبايتهم والتقصير بقطع شعر ماسوى معانيمهم للاحلال لادراك مقام بيانهم فبعد ذلك كله هتكواالسترسترالانيه لغبلة السرسر الاحديه فشاهدوا نور حقيقة امام زمانهم بعينه التى انهاهى عين الله الناظرة وقامت قيامتهم و اشرفت ارض تعينهم بنور ربهم فحينئذ من الله على هوءلاء المستضعفين فى ارض الاشارات وجعلهم ائمة يقتدى بهم فى ظلمات الهلكات وجعلهم الوارثين لملك البقاء وجنات اللقاء وحينئذ سيرت جبال انياتهم الى مقام الايمان وانشقت وانفطرت سموات حقائقهم بظهور رحقيقة سيدهم فى حقيقتهم وانتشرت كواكب مشاعرهم و مداركهم و افهامهم و اوهامهم لبروز نورالكشف والعيان والشهود والعرفان عن مطلع سرهم و كورت شمس قلوبهم بعدانشرح الصدر بطلوع ضياءالحق عن غيب فؤادهم وانشق قمر طبيعتهم بتجلي الرب على حقيقتهم و سجرت علومهم الرسمية باسراق نورالعلم الربانى عليهم وزلزلت ارض قابليتهم لعظم امر مولاهم و اخرجت اثقال عاداتهم فحينئذ نفخ فى صور هويتهم نفخة الحياة الابدية بعد نفخة بهايموتون لدى مشية هاديهم التى هى عين مشية الله وارادته التى هى عين ارادة الله و قدره وقضائه واذنه واجله و كتابه التى هى عين قدرالله وقضائه و اذنه واجله و كتابه فظهرت ملائكة الله للسؤال عن حجية من هو مظهر نفس الله بينهم و ظهورالرب فيهم و ظاهر الحق والحق الظاهر عليهم وحينئذ يقومون للحساب ويمرون على الصراط ويوزن اعمالهم بميزان القسط فيدخلون جنة الايمان بالله و اسمائه وصفاته و آياته و آثاره الجنة التى يبقى مافيهما بامرالله و هوغنى عما فيها وان من فيها ليسبحون بحمديهم فى كل حين وقبل ظهورالحين و بعداضمحلال الحين وليوحدون الله بارئهم فى كل شان و قبل بروزشان و بعدفناء كل شان وان هذه الجنة العاية الرفيعة السامية القدسية والروضة الجليلة القديمة الازلية الابدية الدائمة السرمدية الجنة الثامنة مقام الذى فيه تموج لجة بحرالاحدية وطمطمم يم الصمدانية الجنة العليا القصوى التى انهاهى جنة الماوى لن تدخل فيها نفس الاوانها لتقولن من عندربها باذن بارئها و من لسان موجدتها بسرايتها لمبدعها و صيرورة القلب الذى

جعل الله في هيكلها عرش صانعها و ورودها على مقام تسمع و تبصر بالله خالقها و رازقها و مميتها و محيياها و تقربها الى الله بالنوافل التي توجب ان يحبها سيدها و يصير سمعها و يدها و رجلها و لسانها الذي ينطق به انى ان الله لاله الا انا المهيمن القيوم فسبحان الله عن كل وصف سوى ما وصف به نفسه و عن كل ذكر سوى ذكره له هو الله لاله الالهوالمقدس المنزه المتعالى المتعظم الكبير الجليل الفرد الواحد الوتر الصمد العزيز القدوس وان الله تعالى لمافاض فيض الوجود على الموجودات وخلق الاشياء بخلق التحقق في الذوات بعد انعدام الانيات صار الكل مرآيا جماله الانور و مجالى وجهه الازهر الاظهر فدلوا عليه بصورها و موادها و طبائعها و حقايقها لان الكل آيات احديته و ظهورات صمدانيته و دلالات عظمتة و تطورات فيضه و فضله و موهبته و تجليات ذاته و اسمائه وصفاته و شهادات ربوبيته و علمه و قدرته و حكمته فاودع فيها حقائق صنعها و سواج تدبيرها و جواهر تقديرها فالكل هياكل التوحيد و دلائل التفريد و بروزات آثار التمجيد والكل بالسنة حقائقها ناطقة بشأنه مشيرة الى شمول نعمائه و بالاتقان الظاهر من الصنع منها والحكمة المودعة فيها نادت بذواتها و انياتها تعيناتها و بان الله ربها مقدس عن مجانستها و منزه عن مشابهتها و متعالى عن مماثلتها وانه هو بعلو اذلية و سمو سرمديته اعظم من ان يقترب بشئ منها اوان يتخذ بحقيقة من حقائقها اوان يحل في ذات من ذواتها و اجل من ان يتصل شئ منها به او يصل جوهر من جواهرها اليه و ارفع من ان يدرك اعلى مراتبها و اثنى مقاماتها كنه حقيقتة و هي بماهياتها التي انها هي مجعولة لربها الذي جعل الظلمات والنور والظل والحور ظاهرة باحسن تصوير و مصورة باتقن تدبير و مدبرة بامتن تقدير و واقعة في محلها المناسب لها الذي لا يليق دونه بها ولا ينبغي غيره لها و هو مقتضى حكمته المقتضية لاجادها والمصلحة الداعية الى ابداعها و ان ذلك بخفائه عن الافكار و علوه عن وقوع الانظار قد اشبهه على اكثر الحكماء حتى احتجبوا عن ادراك مجعوليته و وقعوا في اشكالات ممتنعة حلها مع ظهور عظم القدرة في جعلها و اتمية الفيض لدى اشراق نور الوجود عليها بشانه المودعة من فيضه فيها و ما اظهر وقوع كل منها في مواقعها و ما بين كون كل منها على اتم وجه و اكمل طور و اعلى طراز و ابهى صورة و ارفع محل و احسن مورد و اعظم مقام و اكرم مقرممكن في حقها و لا يكون ذلك الا بايجاد بارئها و مشية موجدتها و ارادة صانعها و ابداع مبدعها و اختراع مخترعها و انشاء منشئها الذي بامره قد تحققت المتحققات بقضائه قد تدوت المتدوتات و ان الله جل مجده و عز قدسه و عظم شأنه جعل الانسان بجامعيته للعالمين و برزخينته بين البحرين و طيرانه في هواء القدس و فضاء القرب بجنحين و مشيه في بحوحة الامكان برجلين و كونه ذا القرنين و ذا جنتين و ملتي الخليجين و المخلوق من المائين احدهما عذب فرات سائغ شرابه و الاخر ملح اجاج مختار امر يدا من بينها مصدر الخير و الشر و مدركا للقيح و الحسن دونها و مع ذلك ما احسن صورته الجامعة لصور الكائنات باجمعها حتى يعد صورة بارئها و ما اعظم روحه المتعالى عن مراتب ما سواه حتى نسبه الى نفسه بل يليق ان يعد احسن هياكل التوحيد هيكله لولا عدم الفرق و التفاوت في خلق الرحمن فهذا الهيكل و سائر الهياكل كل اشرق عن مطلع ضياء الله و اثار عن افق سناء الله عليها نور الله المشرق عن صبح اذلية ذاته

فتذوتت و تحققت و تكونت وبرزت واستنارت واستضاءت واستحكت و اشارت الى فيض ربهما فظهرت منها اطواره ولاح عليها انواره وما احسن كلام سلطان سرير الولاية في بيانه نورالشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره و هذا نورالوجود المنبسط الذى هو فيضه العام البسيط والفضل التام المحيط الذى هو ايضا مجعول بجعل ذاتي من ربه ما عرفه جمع آخرا من الحكماء واشتبهه على كثير من الطائفة الاولى التى سبق ذكرها زعماء منهم انه ظهوره بصورها و تطوره بشئونها و عروض تعيناتها عليه و كذلك اشتبه ذلك على اكثر العرفاء تعالى الله عن كل ذلك علوا عظيما هو الله خالق كلشئى مفيض الوجود من فيض سحاب الجود و مخلع الذوات والانيات بخلع التكوين هو الله لاله الا هو خالق كلشئى و هو الملك السلطان القديم وان هذا النور نورالوجود ما اشرق الا عن مطلع اشراق شمس حقيقة ولى الله الاعظم الذى به قوام العالم فهو صبح الوجود الذى منه اضاتت هياكل الغيب والشهود وان نور وجوده ماسواه فى غياهب تعينها و ظلمات انياتها وليالى ذاتياتها و دهماء هوياتها كالسراج المنير بسر الابداع وان اعظم اشباهه هيكله ارواح من فى لجاج الاكوان و بحارا الامكان فداه مشاعر من تصور شبه صورته و مداركهم و افهامهم و عقولهم وانها سراج يتنور بنوره هوياتهم وانور هذه السرج ما ظهر فى الذين شايعوه بلهم شعاع نوره و هذا سر قوله صلوات الله وسلامه عليه اطف السراج فقد طلع الصبح فانه سلام الله عليه حقيقة الحقايق يليق نور وجوده ماسواه بل نور مشاعر من دونه و مداركهم وافهامهم و عقولهم بل الانوار الظاهرة فى مشايعيه بالاطفاء عند طلوع صبح وجوده بل انها هى باسرها معدومات لديه و هو بتفرده شاهد على فردانية الله الذى اظهر الاشياء كلها من فاضل فيضه هو الله الوتر الحق الواحد القيوم لاله الا هو المهيمن المتعالى السلطان المقتدر الفرد القدير الملك الجليل العزيز الجبار

رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين
(صورت رساله رديه حاجي ميرزا احمد كرمانى)

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ثناء و تسبيح و تقدیس و تنزیه و تکبیر و تهلیل سزاوار واحد احد فرد صمدی است
لم یلد ولم یولد که میرا از حد و عد بوده و خواهد بود نشناخته است او را بکنه ذاتیت
و هویت و حقیقت کینونیت هیچ نفسی و نخواهد شناخت او را چنانکه شایسته عرفان او
است کسی از اولین و آخرین با اینکه ظاهر و باهر است در کلشئی واز کلشئی آیات
احدیت و صمدیت و قاهریت و قادریت و قیومیت و علم و حکمت و احاطه و فردانیت و
جلال و جمال و کمال و جبروت و سلطنت او و مقدس و منزّه و متعالی و ممتنع است
از سروخفا ظهور وجه و طلعت اوظهر فی بطونه و بطن فی ظهوره و خفی لشده نوره و
هوبکل شئی محیط نیست موجودی الا آنکه متجلی است در او شمس وجهه او و متعالی
است از اقتران به او زیرا که ماسوی خلق شده بمشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و
اجل و کتاب او و مقبوض است در قبضه قدرت او و بعید است از ساحت جلال و
بساط قدس عز مجد ازلیت و ابدیت و اولیت و آخریت او کمال توحید نفی صفات است
از او جل ثنائه و عظم کبریاة وعلی بهانه و تقدست اسمائه واحاطت الائه زیرا که صفت
و موصوف شاهدند بمغایرت و اقتران و اقتران دال است برحد وحد دلیل است بر عد و عد
دلالت کند بر تثبیه و تثبیه روایت نماید از تجزیه و تجزیه حکایت از جهل و اصف و
جهل مؤدی شود باشاره نبوده در چیزی تا محاط گردد و نباشد بر چیزی تا از اوجائی خالی
ماند کائن است نه از حدث موجود است نه از عدم باهر چیز است نه بمقارنه و غیر
هرچیز است نه بمزایله ملک در ملک دائم و مخلوق بسوی مثل خود منتهی و مختتم و
طلب او او را بسوی شکل خودش الجا کننده دلیلش ایاتش و وجودش اثباتش دلالت
نموده ذاتش بر ذاتش و منزّه و متکبر است از مجانست و مشابہت و مشاکلت ومماثلت
مخلوقاتش و جلیل است از ملائمت و مناسبت کیفیاتش سییل بسوی او عظم شانه و علی
برهانه مسدود و طلب او تعالی قدسه و تقدس مجده مردود غیر او را در بساط قدس
قیومیت و هیمنت و جبروت و عظمت و سلطنت و جلال و کمال و ازلیت او راه نیست
چه جای آنکه به او واصل یا متصل گردد بلی آنانکه کشف سبحات جلال نمودند بلا
اینکه اشاره بسوی او کنند از حقیقت معرفت او که در حد رتبه ایشان مقرر و مقدر
نموده توانند بمراآتیت بهره برند وعلی حین غفلة من اهلها داخل مدینه عرفان او کامیابی
لشانهم گردند واین نیست مگر بمحو موهوم که ماسوای ذات و صفات و اسماء او است
تقدس و تعالی و صحو معلوم که ظهور نور هویت و دائمیه و سرمدیه و بقاء و دوام آیات
و ظهورات و تجلیات و اشراقات ولمعات و شعشعة وجه منیر مضئی بهی او است تعظم و

و تکبر و تعالی و تجبر و نرسیده و نخواهد رسید نفسی باینمقام اجل ارفع اقدس اعلاى
امنع مگر بجدب احدیت که از نفحات قدس روضه هویت و طمطمایم صمدانیت او است
تا حجب را خرق و محترق نمایند بنور انجذاب خویش و بر صفت توحید آشکار آیند و
این نیست الا بترقیق احجاب رقیقه مانعه از ورود در بیت جلال و وفود بر مقاعد عز و
اتصال بعد از اضمحلال مراتب انفصال زیرا که برای او است عزوجل شرابی مخصوص
اولیاء او که چون آشامند بطرب آیند آنگاه در طلب چالاک شوند و بیابند و بشناسند و
بوجد آیند و دوست دارند و عاشق شوند و واصل گردند و متصل شوند پس از آنکه
ذائب و طیب و خالص شده باشند و چون متصل گشتند نیست فرقی میان ایشان و
حییشان و نیست این وصول و اتصال مگر بدانچه ودیعه گذارده در نفس ایشان از آنچه
تجلی فرموده برای ایشان بایشان تا مشرق شدند و آنرا طالع نمود پس متلئاً گردیدند
پس در حقیقت و هویت ایشان مثال خویش را القا نمود و از ایشان افعال خویشرا اظهار
کرد چه کل مظاهر مشیت و مجالی طلعت احدیت اند در این مقام هتک سر نمایند زیرا
که سر غلبه نموده و چون مغز و لب زفت گردیده قشر شکفتن آغاز کرده آنگاه باهرات
تجلیات و ظاهرات لمعات او را بنگرند و در مقام لایری الاله و اسمائه و صفاته وارد
گردند و چشم ما رایت شیئا الاورایت الله قبله و بعده ومعه گشایند و سر لطیف نحن
اقرب الیکم من حبل الوریذ را ادراک نمایند وشمه از حقائق مکنونه مخزونه مودعه در
صدف و هومعکم اینما کنتم را بیابند و اندکی از جواهر و لثالی و درر ثمینة مخزن عز
مجد و نفخت فیه من روحی را بدست آورند و رقائقی دقائقی حقائق و شقائق حدائق اینما
تولوا فتم وجه الله را ملتقط شوند و بر سریر قدس و کرسی ایقان ایکنون لغیرک من الظهور
مالیس لک حتی یکون هوالمظهر لک مستقر و مستوی گردند و در جنت اعلاى اقصای
ابهای متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الاثارهی
التی توصل الیک وارد شوند ودر فردوس خلد و ریاض بقاء و مقام لقاء قدم نهاده عمیت
عین لاتراک ولاتزال علیها رقیبا برآورند و نغمه خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حجب
نصبیا بسرایند آنگاه نور مشرق از صبح ازل که آثار آن بر هیاکل توحید لائح است طالع
و لامع و مشعشع و ساطع گردد و کوه فوادر امانع و حائل که حاجب انوار لاهوت عماء
احدیت است مرتفع و مندفع آید و ملکوت و جبروت اسما و صفات در ورأ ماند پس
آنگاه خلف و امام و وراء و قدام از میان برخیزد و ایمان و شمائل زائل شوند و وسائط و
دلائل رابط و حائل نباشند و وسائل نگردند حل مشاکل و مسائل شود و ضجه و نوحه
قبایل از مکمن لایری فیها نور الانورک ولا یسمع صوت الاصوتک پدیدار آید و جز حق
عزوعلی و تقدس و تعالی رامائل وسائل نکردند و بمقاصد و مطالب واصل و نائل شوند
بصر بصیرت باز شود و ضیاء هدی و تقی در لمعان و سناء آید سراج انیت و نفسانیت و
تعین و تحدد و علم و عقل مشعر و مدرک و جهت و نسبت منطقی و صبح نور و ظهور
و بقاء و لقاء طالع گردد اثنینیت که از لوازم عالم بعد است برود و شمس حقیقت و
احدیت و احدیت از افق کلشی و مشرق کل نفس و مطلع تمام ذرات طالع شود بنوعیکه

همه کائنات و جمیع ممکنات و تمامی موجودات را مظهر ذات و مظهر اسماء و صفات بینند و نقطه ربوبیت را در تمام دوائر دائر و سائر مشاهده کنند و مظهر نفس الله را که در کل عوالم قائم مقام او است در اداء بنفسه شاهد گردند و عارف شوند و دانند که باو لاله الاهو ظاهر گشته اوست مشیت اولیه و او است اراده ازلیه او است که همه آنچه راجع الی الله است راجع باو است و آنچه راجع باو است راجع الی الله است و آنچه راجع الی الله نیست راجع باو نیست و آنچه راجع باو نیست راجع الی الله نیست و برای او دو مقام است مقامیکه جز از خدا ناطق نشود و مقام نفس او که محل مشیت و اراده و مهبط وحی و مشرق ذکر و مطلع امر و منبع میاه علم و حکمت و موضع بروز انوار و اسرار هویت و مرکز عالم امکان و کثرت و قطب دائره غیب و وحدت است نبوده برای او شبهی و مثلی و ضدی و ندی و نخواهد بود برای او شریکی و نقیضی و ظلی و او است که در رتبه اولای اعلا جز خداوند بآنچه در او است عارف نیست و مانند ذات اقدس احدیت از ادراک و عرفان و بلوغ عقل و افهام و وصول مشاعر و مدارک و اوهام متعالی است و در مرتبه ثانیه ادنای او جز حکایت و روایت از حق تعالی قدسه از وی پدیدارنه و او است که در کل شأن مرآت الله است و مادون او از مظاهر اثبات و اهل علیین مرایای اویند از مرآت اولیه که مظهر مشیت اراده و اول من آمن بنقطه حقیقت است تا ادنی ذر که در ظل او ساکن باشد بلی اعلی مراتب معرفت شمس حقیقت و نقطه ربوبیت اینمقام اعز اجل ارفع است که او را بشناسند چنانکه در این رتبه خدا را بخدا عارف شوند و چون از این رتبه تنزل نمایند ابهی دلیل و اقدم سیل عرفان او است بآیات نازلّه از سماء مشیت او که آیات الله است و ماسوی در جمیع شئون و تمام مراتب از اتیان بمثل او عاجز و قاصرند اگرچه در مقام صورت و ظاهر عبارت باشد گذشته از اینکه کلام الهی دارای روح حیوان است و خالق شئی است باصالت نه بمرآتیت و شبحیت زیرا که در هر دور از ادوار عالم که مظاهر کلیه الهیه که شمس حقیقتند و بقیامشان قیامت قائم گردد ظاهر شوند مرایائی از علیین و سجین و اثبات و نفی که حاکی و راوی از ایشان باشند و شبخ شمس طلعت ایشان را باتمام آثار و ظهورات حاوی گردند ظاهر شده و مطلع انوار و مشرق آثار شوند و مثل این مثل آب صافی و بول صافی است که چون باشمس سماء مواجه شوند عکسی از آن در ایشان ظاهر آید چنانچه در کل ادوار عالم این معنی ظاهر بوده بلکه در مرایای جزئیه نیز این مطلب را توان شاهد شد چنانکه بعد از غروب قمر ولایت در افق غیب از هیکل کاظمی سلام الله علیه بسی از مرایای او که از جمال ذات حروف السبع روح من فی عوالم الغیب والشهود فداه معرض بودند در تمام آثار ظاهره از سیدنا الکاظم علیه بهاءالله حاکی و راوی شدند چه علوم عالیه و چه تصرف در نفوس خلایق و جذب قلوب و مانند آن و هکذا بعد از غروب شمس حقیقت مصطفویه و طلعه محمدیه علیه واله الصلوة والسلام نفوس سجینیه حتی معاویه علیه الهاویه حکایت از آن طلعت قدم و اسم اعظم و هیکل اکرم و ظهوراتم نموده دال بر او آمدند چنانکه مکاتبات او با حضرت مجتبی سلام الله علیه و سایر حکایات

او بر اینمعنی گواه صادق است این نفوسیکه دعوی شمسیت نکردند و اما اشخاصیکه بداعیه این رتبه قیام نمودند و کلماتی اتیان کرده و جمعیت بسیار گرد آوردند نیز در تواریخ مسطورند حاصل آنکه شمس حقیقت و نقطه ربوبیت همیشه در زمان فترت و جاهلیت ظهور فرموده تا برای احدی مجال انکار نماند و ادعای اینکه آثار و انوار او مقتبس از شمس قبل است نتواند ولم یزل سنة الله بر این جاری بوده ولن تجد لسنة الله تبديلا ولن تجد لسنة الله تحويلا گذشته از اینکه هرگاه مظهري که سبیل الی الله است چه بشمسیت و چه بمرآتیت اولیه که بنص خاص ثابت باشد میان رعیت ظاهر او مرجع و ملجاء خواهد بود زیرا که یا بشهادة الله در آیات ثابت یا بشهادت نفسیکه شهادت او شهادة الله است مانند شمس حقیقت و مرآت اولیه او که قائم مقام او است که خود بآیات و مرآت او بشهادت او ثابت شده و کل بلامفر باید ناظر باو و قابل از او باشند و هرکس را رد نمود مردود و هرکه را قبول کرد مقبول است حتی آنکه شهادت او برشهادت کتاب الله مقدم است اگرچه مرآت شمس حقیقت باشد که بنص خاص او ثابت است چنانکه در آخر باب سابع از واحد سادس بیان بدان تصریح شده و او را نیز کتاب ناطق و مهیمن بر کتاب صامت خوانده و مثل بامیر المؤمنین علیه السلام واولاد گرام آنحضرت علیهم افضل الصلوات آورده که تا وقتیکه در فرقان نص خاص از ایشان منقطع نشده بود آنچه طبق اوامر ایشان واقع شد لله بود و بعد از انقطاع نص خاص آنچه طبق کتاب الله واقع شده لله بود پس از آن فرموده حال هم بعد از غروب شمس حقیقت تا وقتیکه نص خاص منقطع نگشته آنچه واقع شود لله است و بعد از انقطاع نص خاص آنچه طبق بیان واقع شود لله است این است حاصل فرمایش آن مشرق آیات و خلاصه اش آن است که تا منصوص بنص خاص باشد چیزیکه طبق اوامر سنیه او واقع شود لله است اگر چه مخالف ظواهر کتاب باشد و هرگاه در زیارت جامعه دور قبل و زیارت جامعه نقطه اولی روح من فی لبح القدس والجبروت و من فی بحار الملك والملکوت فداه تدبر رود حقیقت این معنی علی ماینبغی ظاهر شود و اما آنچه در کتاب مذکور است که سائل از شیخ مرحوم علیه السلام از کلمه فرار سؤال نموده و بعد از جواب کلمه کاف در حق او فرموده بعد از ثبوت امر قائم روحی فداه و انقضای زمان امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بوده چنانکه در بیان هم امر مبرم من یظهره الله تعالی شانه بر مرایای بیانیه بعد از ثبوت امر او همین نحو جاری است و اما ثبوت امر او یا بتصدیق نفوس مقدسه است که سبیل الله اند اگر در زمان ایشان باشد یا بعجز ماسوی از اتیان بمثل آیات او اگر بنحویکه سنة الله بر آن مستقر شده در زمان انقطاع نص خاص و ارتفاع شجره بیانیه ظاهر شود و هرگاه در سخن مدارا کنیم اقلاً باثاریکه منصوص بنص خاص از اتیان بمثل آن عاجز شود ظاهر شود اگرچه این فرضی است محال زیرا که آثار ظاهره از آن نفس مقدس که مرآت الله و منصوص و مخصوص بقائمیت در مقام او است آثارالله و مقدس است از اینکه غیر آن آثاری از حق ظاهر شود چنانکه طریق اول هم که تصدیق نمودن او باشد من یظهره الله را نیز محض مداراست والا او است ظاهر من ظهر و

و من یظهر و او است ظاهر در من ظهر و من یظهر اگر ملاحظه ناطقیت او از خداوند عزوجل شود سبحان الله امر اظهر از آن است که محتاج بیان باشد با وجود این چه بسیار نفوس از صراط الله لغزیده اند و قلیل من عبادی الشکور و باید دانست که آثار ظاهره از شمس حقیقت در تمام مراتب لیس کمثله شئی است مثلاً آیات او گذشته از خلاقیت و سلطنت و احاطه و نفوذ و جریان در صورت الفاظ و عبارات هم بلامثل و بلاشبه و عدل و بلانداست که احدی از ماسوی الله قادر بر اتیان بمثل آیات او نیست حتی در ظاهر فصاحت و بلاغت کلام زیرا که الفاظ قوالب معانی و حاکی از حقایق مودعه در آنها است چنانکه تمام ما ینسب الی شمس الحقیقه بلا عدیل است مثلاً در صورت و سیرت و خلق و خلقت و حسب و نسب و غیر آن حتی قیام و قعود و مشی و تکلم و انحاء معاشرت او باهر طبقه از تمام ما سوی ممتاز است و اگر چنین نباشد ظهور کلی الهی نیست چنانکه در کتاب تصریح باین شده که اگر چه جمیع شئون شجره حقیقت مقطع غیر او است از مثل و کفو و عدل لیکن در آیات بنحوی است که اگر کل بخواهند بفهمند بتوانند این است مراد از آنچه پیش بدان اشاره نمودیم و هرگاه از این مرتبه ترقی کنیم توانیم ادعا نمود که بر حسب آنچه از قبل ثابت شده در مقابل شمس حقیقت کسی از این سیل بر نیامد اگر چه بقدر خیال و عصی سحره باشد در مقابل عصای حضرت کلیم و اما سبعة معلقه بس از شأن آیات خارج بود با اینکه خجل شده باز کردند و اباطیل و مزخرفات ابومسیلمه کذاب بر سیل مقابله نبود بلکه با تصدیق نبوت جناب مقدس مصطفوی و دعوی نبوت بود نه در مقام ردع و ابطال و اگر از تمام اینمراتب صرف نظر نمائیم همین قدر از احتجاج ما را کافی که بعد از طلوع شمس جمال ذات حروف سبع مریائی مواجه با آن طلعت قدم علی تفاوت مراتبم شدند چه در زمان او و چه بعد از غروب شمس وجهه او و از هریک آثاری بدیعه ظاهر شد آنچه در زمان اشراق شمس بودند خود بمرآتیت و شبحیت معترف بودند و نفوس بعد هم بعضی از حد خود تجاوز نمودند و بعضی بداعیه شمسیت قیام کردند و در نفوسی تصرف نمودند چنانکه اکنون هم مدعیان مظهریت کلیه هستند نهایت آنکه بعضی تصرف ایشان بیشتر و بعضی کمتر بعضی مضمحل شدند و بعضی از ادعای خود دفع ید نمودند و بعضی حال هم در کارند و اصرار دارند لابد در مقام انصاف ممیزی و میزانی لازم است که بدان فرق مرات و شمس و شبح و شاخص و عکس و اصل معلوم شود اگر صورت کلمات است ممکنست که کلمات شبح بر صورت کلمات نقطه حقیقت باشد و اگر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت باشد می شود که شبح مظهر نفوذ و احاطه و سلطنت و خلاقیت آیات او جل کبریائه باشد چنانکه می بینیم نفس مدعی اگر چه داعی بنفس است لیکن نفوسیکه مقبل باو شده اند همه مجذوب اسم نقطه اولی عظم شانه و ظهورات ظاهره از اویند بعضی من حیث لایشعرون و برخی بگمان اینکه سفارشات و تأکیدات نقطه حقیقت در بیان نسبت به من یظهره الله عز و علی مقتضی آن است که نفسیرا من غیر دلیل بصرف ادعا تصدیق کنند یا آنکه معنی آیاترا ندانسته بگمان اینکه

سفرشات و تأکيدات نقطه حقيقت در بيان نسبت به من يظهريه الله عز و علي مقتضي آن است که نفسيراً من غير دليل بصرى ادعا تصديق کنند يا آنکه معنی آياترا ندانسته بگمان اينکه هر کلام عربى مسجع و مقفا آيات است يا آنکه بر آثار ظاهره از حضرت ثمره ازليه اطلاع حاصل ننموده گمان کرده اند که غير نفس مدعى صاحب آثاري نيست چنانکه ارباب غرض شهرت داده اند که بعد از ادعای نفس مدعى و رد فرمودن حضرت ثمره تمام آثار از آنحضرت منقطع شده و حال آنکه از آنزمان الی حال از يد من ان يعد و يحصى آيات و مناجات و شئون علميه و خطب و تفاسير و کلمات فارسيه از آن مخزن جواهر علم و حکمت لدنيه و منبع مياہ توحيد و معرفت الهيه ظاهر گردیده و تمام مدققين از اولی العلم و محققين از اولی الافئده نزد مشاهده آن خاضع و خاشع شده اند و اکابر ارباب فضل و کمال و اعظام اصحاب معرفت و حکمت و وجد و حال بعجز خود اعتراف نموده چنانکه بر منصفين علو علم و تقواى نفوس مؤمنه بان حضرت از سالف و غابر و ماضی و حاضر پوشيده نيست و بعضی فريب نفس مدعى را خورده که نوشته شبها تلقاء رأس او قائم بود و مانند صبيان او را تعليم و تلقين مينمودم و حال آنکه هنوز اهل دوره نقطه اوليه هستند که شاهد برآند که آنحضرت در زمان کودکی با اينکه امی بود بايات ناطق شد و آثار ظاهره از آنحضرت بنظر مبارک حضرت اعلى ارواح المقدسين فداه رسيد و مورد آنهمه عنايات گردید که اگر نفسی آن نصوص را که در حق آنحضرت از ساحت ربوبيت نازل شد ببيند بيقين ميداند که جوهر کل عرفان و حقيقت ايمان و ايقان اقبال باو و طاعت او است و خطاب مستطاب انک انت الله المهيمن القيوم کافی است اگرچه نفس مدعى با اينکه بيست سال در بيان تربيت شده بود و مدت متمادی هم بعد از ادعا شب و روز اشتغال بسير آثار نقطه حقيقت و مراياى او و کلمات عرفاء و فصحاى عرب و عجم که بسيارى از مؤمنين و غير هم ميدانند داشته و دارد هنوز کلماتش قابل اعتناى صبيان بيان که داری فضل و علم و کمالند نيست ميگويد که من قميص الوهيت را از ثمره ازليه خلع کرده ام و حال اينکه خود از اتيان بمثل آثار طائفين حول آنحضرت عاجز و قاصر است و حال اينکه در مکتب بيان سالها استفاده ميکرده و از بعض مؤمنين مثل مرحوم شيخ ابوتراب اشتهاى تعلم صرف و نحو مينموده و کتب تاريخ قدماء و نسخ عتيقه فصحا را از ميرزا موسى پسر ميرزا هادى جواهرى ميخواست و در زير زمين خانه مشاراليه انتخاب نموده حفظ ميکرد چنانکه بعد از ادعای نفس مدعى و اقبال همج رعاع بهمين جهت او را تکذيب نمود و خود ميرزا موسى براى يکى از علمای کرمان که اکنون مرجع مردم آنجا است بعينه همين قضيه را نقل نموده بود و با اينکه سالها مشق آيات و مناجات مينمود و ميرزا آقاخان مى نوشت و بعد از آن ميشست و با اينکه کلمات خودش دليل بر علوم کسيه است چنانکه از آنچه در لفظ قناع و در معنی بسيط الحقيقه کل اشياء و در توجيه شعر مولوى چونکه بيرنگى اسير رنگ شد و امثال آن نوشته در کمال ظهور اين مطلب را ميتوان دانست و با اينکه در کلمات خود بسيارى از عقائد متصوفه را که مردود نقطه بيان روح من فى مواقع القدس و الجلال فداه

اطفال خود را احترام کنید لعل پدر و مادر من یظهره الله باشند یا آنکه اگر بعدد اسم الله الاغیث رسد و ظاهر شود کل داخل شوید و اگر بعدد مستغاث رسید بدانید که فضل خدا از شما منقطع نشده و اگر نفسی بقدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید در نار بوده و هکذا مانند این فرمایشات که از حد عد و احصا بیرون است اگر گویند بیان و منازل فیه نباید محتجب شد این در صورتی است که کذب نفس مدعی بشهادت کسیکه شهادتش شهادة الله است محقق و معلوم و متیقن نباشد و دیگر آنکه بایاتی که کل از اتیان بمثل آن من جمیع الوجوه عاجز باشند ظاهر شود علاوه بر اینکه معنی این کلام را باید از کتاب ناطق که مهیمن بر کتاب صامت است و مبین آن است استفسار نمود و آن در این زمان منصوص بنص خاص است و بعد از انقطاع نص خاص دیگر کتاب ناطق نیست الا من یظهره الله که بعد از انقطاع نص مرجع کتاب است و بشهادت خود کتاب بکتاب از او جل ثنائه نباید محتجب شد و آنچه از آخر باب سابع از واحد سادس نقل نمودیم در اثبات این مدعا کافی است که امروز مرجع ثمره ازلیه است نه اوراق بیان و قطع نظر از تمام آنچه احتجاج بان نمودیم هرگاه در این مطلب که اینجا اشاره بان مینمائیم کسی تدبر نماید کذب نفس مدعی را یقین خواهد نمود و آن این است که مثل من یظهره الله و نسبت بنقطه بیان مثل نقطه بیان است به نقطه فرقان و نقطه فرقان نسبت بحضرت مسیح آنحضرت نسبت بجناب کلیم و هکذا الی ان ینتهی الی البدیع الاول یعنی بقیام هریک قیامت ماکان من قبل قائم و هریک مبدء و معید و هریک ظهور کلی و شمس حقیقت اند و هریک نقطه مشیت و هیکل ربوبیت و مظهر الوهیت و فردانیت و احدیت و واحدیت و هر یک صاحب مقام لیس کمثله شئی اند و ماسوای او از اول مرآت مانند یوشع و شمعون و علی و یحیی مرایای اویند تا ادنی نفسیکه مهتدی بهدایت او شده نهایت مرآت اولیه حاکی از تمام اسماء و صفات و آثار و افعال و شؤن او است و سایر مرایا علی قدر مراتبهم از آن شמוש حقیقت حکایت میمایند و مثل مظهر کلی در عالم کبیر شمس و در عالم صغیر قلب و در اعداد واحد و در رقوم نقطه و در دائره مرکز و در کره قطب یعنی چنانکه در یک سماء دو شمس و در یک هیکل دو قلب و در عالم اعداد دو واحد و در عالم ارقام دو نقطه و در یک دائره دو مرکز و در یک کره دو قطب محال است دو مظهر کلی در یک زمان محال است و چگونه چنین نباشد و حال اینکه ظهور کلی و شمس حقیقت در هر عصر و زمان مظهرالله است در جمیع صفات و اسماء که از جمله وحدت و احدیت و فردانیت است لو کان فیها الهة الاالله لفسدنا و باید لیس کمثله شئی باشد و برای او شریک و شبیه و کفووند و عدیل نباشد و این رتبه را در تمام مراتب خود داراست چنانکه فؤاد او شمس افنده و قلب او مرکز قلوب و نفس او قطب نفوس و جسم او قلب عالم اجسام است حتی ذرات تراب مقعدی که او بر آن مستقر و جالس شده بر تمام ذرات بانگ انی انالله میزده چنانکه در کتاب در حق عمارت صدری که در اصفهان بر آن مستوی بوده و غیر آن تصریح فرموده تا چه رسد بتاب هیکل مبارک او فلهدا در یک زمان دو هیکل شمس حقیقت و دو مظهر ربوبیت و الوهیت و دو ظهور

واحدیت و احدیت نشاید و اگر گویند نقطه اولی جل شانه در زمان خود رب بود و شمس بود و نفس مدعی مربوب و مرآت و اکنون بمقام ربوبیت و شمسیت نائل و واصل آمده جواب گوئیم که رب لم یزل رب بوده و مرآت لایزال مربوب خواهد بود هیچگاه شمس فاقد شمسیت نبوده و هیچوقت مرآت واجد شمسیت نتواند گشت همیشه اعضا را حیوة از قلب است و هرگز عضوی را ترقی از مرتبه خود و وصول برتبه قلب ممکن نه لایزال از طائفین حول مرکز جلال دعوی استقلال مردود بوده و لایزال دائران بقطب را مدیر و مدار خواندن از عدل بعید مینموده رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره مخلوق ضعیف را ادعای خالقیت نسزد و مرزوق نحیف را دعوی رازقیت نبرازد و چگونه شاید که فؤاد و قلب و روح حضرت اعلی جل نوره و عظم ظهوره در بدن مرآتی از مرآیا رجعت فرماید با اینکه مرآیای ثانویه قدرت تحمل انوار مرآیای اولیه ندارند چه جای آنکه روح الهی در مالوه و سر ربانی در مربوب پدید شود تعالی عن ذلک علوا کبیرا کجا رفت لیلہ برزخیه که میان غروب و طلوع شمس ناچار است تا در زمان واحد شمس متعدد که ببرهان متین و دلیل مبین استحاله آنرا اثبات نمودیم لازم نیاید و دعوی ممتنع که عقلاء را قبول آن نشاید چهره قبیح ننماید و قناع وقاحت نگشاید مجملاً دیگر بتوفیق الهی از برای منصف بی غرض بلکه از برای هیچ صاحب سمع و بصری بقدر ذره شبهه در بطلان این دعوی باقی نمانده

لقد اسمعت لونا دیت حیا ولكن لاحیوة لمن انادی

والسلام علی من اتبع الهدی و خالف الهوی والریدی

پایان

لیست پاورقی ها

- (۱)- رجوع شود بصفحه مج مقدمه نقطة الكاف
- (۲)- خواهر قهیر در یکی از نامه های خود تصریح کرده که برادرش دو سال پس از آقا علیمحمد کشته شده است.
- (۳)- این لوح از جلد دوم کتاب مکاتیب عباس افندی که از طرف خود بهائیان منتشر شده گراور و در اول این مجموعه گراور شده است.
- (۴) رجوع شود برساله یادبود صدمین سال شهادت قرۃ العین.
- (۵) مستغاث بحساب ابجد ۲۰۰۱ میشود و این اشاره است بکلام نقطه اولی در بیان فارسی «باب ۱۶ از واحد دوم» که وقت ظهور من یتظهره الله را در غیاث یا مستغاث تعیین نموده و تصریح مینماید «که اگر نفسی بقدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست» و از این عبارت مستفاد میشود که مراد از مستغاث ۲۰۰۱ سال بوده است.